



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عظیم صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پیشوایان ہدایت



ثامن الأئمة

حضرت امام رضا علیہ السلام



کتابخانه
ادب و فتنہ حکیم باگلاری بیہ شبلیہ بیہ بیہ
مشرقیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ

بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	پیشوایان هدایت : ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام جلد ۱۰
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۹	پیشگفتار
۲۱	[مقدمه]
۲۹	قسمت اول
۲۹	اشاره
۳۱	بخش نخست
۳۵	بخش دوم
۴۱	بخش سوم
۴۱	اشاره
۴۴	زهد امام رضا علیه السلام
۴۵	بخشندگی امام رضا علیه السلام
۴۸	گرامیداشت میهمان
۴۹	امام رضا علیه السلام و آزاد کردن بردگان
۴۹	امام رضا علیه السلام و نیکی به بردگان
۵۰	دانش امام رضا علیه السلام
۵۱	امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها
۵۲	امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب
۵۸	عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام
۶۲	امام رضا علیه السلام در سنگر دعا
۶۵	قسمت دوم
۶۵	اشاره

۶۷	بخش نخست
۷۳	بخش دوم
۷۵	بخش سوم
۷۵	اشاره
۷۵	به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:
۷۵	۱. انحراف فکری و دینی
۷۵	۲. فساد اخلاقی و مالی
۷۶	۳. فساد سیاسی
۷۷	۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام
۷۸	۵. قیام های مسلحانه
۷۹	امام کاظم علیه السلام زمینه ساز امامت حضرت رضا علیه السلام
۸۱	وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش
۸۴	مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق)
۸۸	وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت
۹۰	اعلان امامت حضرت رضا علیه السلام در فرصت مناسب
۹۱	قسمت سوم
۹۱	اشاره
۹۳	بخش نخست
۹۳	اشاره
۹۷	فضای باز نسبی در روزگار هارون
۹۹	در مقام امامت
۱۰۳	بخش دوم
۱۰۳	اشاره
۱۰۳	انحراف فکری
۱۰۳	اشاره
۱۱۰	دست اندازی خلیفه به بیت المال

- ۱۱۳ انحراف اخلاقی
- ۱۱۹ انحراف سیاسی
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ ۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ نخست: ارباب
- ۱۲۳ دوم: خودکامگی
- ۱۲۴ سوم: تهدیدهای خارجی
- ۱۲۵ چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی
- ۱۲۷ ۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد (امین)
- ۱۲۹ بخش سوم
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۳۰ نخست: پاسخ به انحراف های فکری
- ۱۳۶ دوم: نشر افکار سالم
- ۱۳۸ سوم: ارجاع امت به عالمان
- ۱۳۹ اصلاحات اقتصادی
- ۱۴۳ اصلاحات اخلاقی
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و اله
- ۱۴۵ دوم: امام رضا علیه السلام الگویی کامل
- ۱۴۸ سوم: دعوت به مکارم اخلاق
- ۱۵۱ چهارم: ایجاد جماعت صالحان
- ۱۵۲ اصلاحات سیاسی
- ۱۵۲ اشاره

۱۵۴ ۱. امام رضا علیه السلام و راهبری جنبش الهی
۱۶۳ نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین
۱۷۱ قسمت چهارم
۱۷۱ اشاره
۱۷۳ بخش نخست
۱۷۳ اشاره
۱۷۳ رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی
۱۷۷ امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی
۱۷۹ انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام
۱۷۹ اشاره
۱۸۱ نخست: تنش زدایی از جامعه
۱۸۲ دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت
۱۸۴ سوم: بازداشتن امام رضا علیه السلام از دعوت به خویش
۱۸۴ چهارم: جدا کردن امام رضا علیه السلام از مردم
۱۸۵ پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام
۱۸۶ ششم: بدنام کردن امام علیه السلام
۱۸۶ هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان
۱۸۷ دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی
۱۹۱ استفاده امام رضا علیه السلام از فرصت ها
۱۹۱ اشاره
۱۹۱ نخست: اقامه دین و احیای سنت
۱۹۲ دوم: بسیج توانمندی ها
۱۹۲ سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون
۱۹۳ چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی
۱۹۴ چگونگی بیعت
۱۹۶ بخش هائی از فرمان ولایت عهدی

- ۱۹۷ پشت نوشت فرمان ولایت عهدی
- ۱۹۸ دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السلام
- ۱۹۹ رخدادهای پس از بیعت با امام علیه السلام
- ۲۰۱ پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۳ دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام
- ۲۰۵ سوم: مناظره آزادانه امام رضا علیه السلام با پیروان دیگر ادیان
- ۲۰۷ چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۱ پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۳ بخش دوم
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود
- ۲۱۵ اصلاحات قضایی
- ۲۱۷ اصلاحات اداری
- ۲۱۸ نشر آرای صحیح در دربار
- ۲۲۰ نضایح امام رضا علیه السلام به مأمون
- ۲۲۲ حفاظت از کیان اسلام
- ۲۲۵ معجزه وسیله اصلاح
- ۲۲۸ تشویق شاعران انقلابی
- ۲۳۰ فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام
- ۲۳۲ امام رضا علیه السلام و آینده
- ۲۳۳ امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام
- ۲۳۷ زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی (عجل الله فرجه)
- ۲۴۳ فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام
- ۲۴۶ شهادت امام رضا علیه السلام

- ۲۴۸ انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السلام
- ۲۵۲ کرامت امام رضا علیه السلام
- ۲۵۳ بخش سوم
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۴ مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ ۱. یونس بن عبد الرحمن
- ۲۵۸ ۲. صفوان بن یحیی
- ۲۶۰ ۳. حسن بن محبوب
- ۲۶۲ مبحث دوم: احتجاجات امام رضا علیه السلام
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۴ ۱. گفت وگو با دوگانه پرستان
- ۲۶۵ ۲. گفت وگو با ارباب ادیان
- ۳۰۱ [۳] گفت وگویی امام رضا علیه السلام با علی بن جهم
- ۳۰۶ ۴. گفت وگو با دوست جاثلیق
- ۳۰۸ ۵. گفت وگو با ارباب مذاهب اسلامی
- ۳۲۶ ۶. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با مأمون
- ۳۲۷ ۷. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با متکلمان فرقه های اسلامی
- ۳۳۳ ۸. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی
- ۳۳۵ ۹. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی
- ۳۵۷ ۱۰. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با فقیهان مذاهب اسلامی
- ۳۵۸ مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۱ در آستان عقل، علم و شناخت
- ۳۶۲ در آستان قرآن کریم
- ۳۶۳ در آستان توحید

۳۶۵	در آستان رسالت
۳۶۷	در آستان امامت
۳۷۲	در آستان غدیر
۳۷۴	در آستان فقه امام رضا علیه السلام
۳۷۵	در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السلام
۳۸۱	فهرست
۳۹۲	درباره مرکز

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری سیدشهاب الدین حسینی]؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۷۰ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۰].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۲۰-۱۰

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: حسینی، سیدشهاب الدین، ۱۳۵۴ -

شناسه افزوده: اسلامی اردکانی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۰].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۱۰ ج ۱۳۹۳

رده بندی ديويي: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۴

ص: ۱

اشاره

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حیثیت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال در خور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِ كُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده اند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب از این مجموعه به زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هشتمین امام از خاندان رسالت و دهمین معصوم از پیشوایان هدایت اختصاص یافته است؛ همو که تمام زوایای شریعت و آیین رسالت در جای جای زندگی اش جلوه گر شد و پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پدران گرامی اش که «خداوند آلودگی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان گرداند» نمونه ای آرمانی و عالی برای تمام بشریت و چراغی پرفروغ فرا روی آنان بود، پس درود خداوند بر آنان باد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام رضا عليه السلام در يك نگاه

بخش دوم تأثير پذيرى از شخصيت امام رضا عليه السلام

بخش سوم پرتوى از شخصيت امام رضا عليه السلام

امام رضا علیه السلام در یک نگاه

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام هشتمین امام از خاندان رسالت است که خداوند «هر آرایش و آلودگی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گرداند»؛ خاندانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آنان را هم سنگ و همراه قرآن خواند که هر کس به آن دو چنگ زند گمراه نمی شود؛ خاندانی که کشتی نجات بوده، هر کس به این کشتی پیوسته و بر آن سوار شود از غرق شدن ایمن شود و هر کس از آن رو برتابد در ورطه گمراهی، غرق شود. این امام بزرگ که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مزده و لادتش را داده بود، پس از به شهادت رسیدن جدش امام صادق علیه السلام و در روزگار منصور در گرامیتین خاندان های قریش، خاندان امامت و شهادت؛ یعنی خاندان هاشمی و علوی زاده شد و در دامان پدرش امام کاظم علیه السلام پرورش یافت و بالید و بزرگ شد. او بیش از سه دهه از عمر با برکت و سرشار از خیر و هدایت خود را با پدرش گذراند. حضرتش با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «رشید» خلیفگان عباسی معاصر بود؛ همان هایی که در راه از میان برداشتن امامان و خاموش کردن فروغ این خاندان ارجمند از هیچ اقدامی دریغ نکرده و از هیچ تلاشی فروگذار نمودند.

امام رضا علیه السلام به عنوان درخشانترین چهره سیاسی تاریخ اسلام و روزگار خود، در عرصه حیات سیاسی اسلام چهره نمود. او در موضع گیری سیاسی خود بسیار مقاوم و صریح بود، هرگز فریب روش های پوشالی و دوگانه ای که

از سوی هوشمندترین خلیفگان عباسی؛ یعنی «مأمون» به کار گرفته شده بود، نخورد، چرا که حضرتش دریافت کرده بود پیشنهاد نخستین مأمون به امام علیه السلام برای پذیرش خلافت، سپس پیشنهاد پذیرش منصب ولایت عهدی آن هم در روزگاری که قیام های علویان، تخت سلطنت عباسیان را می لرزاند، فریبی بیش نیست.

انگیزه های آمیخته به اغراض شخصی و سیاسی مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السلام و نیز نیازهای آن روزگار و شرایطی که امام علیه السلام در آن می زیست بر امام علیه السلام پوشیده نبود. از همین رو امام رضا علیه السلام فرصت های طلایی را که مأمون با تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السلام می خواست بدان دست یابد بر باد داد، اما خود، این موقعیت به دست آمده را مغتنم شمرده، در راه نشر اسلام و مفاهیم و نشانه های حقیقی آن و نیز تثبیت پایه های برنامه اهل بیت علیهم السلام پرداخت و با تمام خطهای مجعول فکری و مذهبی شایع در آن روزگار هم‌آوردی کرد.

حضرت امام رضا علیه السلام در مرکز حکومت مأمون از یکسو و اوج گرفتن و تقویت خط دوستی اهل بیت علیهم السلام از سوی دیگر، مأمون را متوجه خطر بزرگی کرد که او و دستگاه خلافتش را تهدید می نمود. مأمون بر اساس محاسبات بی پایه خود تنها راه رهایی از خطر را در این می دید که به شیوه ای پست، امام رضا علیه السلام را از میان بردارد. او زمانی به عمق این خطر پی برد که امام رضا علیه السلام پایه های رسالت محمدی و مذهب حق برای شناخت و تبلیغ اسلام را محکم کرده بود و نسل هایی از عالمان روشن ضمیر و هشیار که به سیصد تن می رسیدند در دانشگاه خود پرورش داد. آنان در آن شرایط سخت و در حالی که امت اسلامی زیر ستم حکومت عباسی قرار داشت، مشعل فروزان هدایت را بر دوش کشیده، راه را فراروی جویندگان مسیر صحیح و شاهراه هدایت

قرار می دادند.نگاهی گذرا به «مسند» امام رضا علیه السلام و تأمل در نصوصی که از آن حضرت به دست ما رسیده، چند مطلب را برای ما روشن می کند:

-گستره فعالیت علمی امام رضا علیه السلام؛

-جایگاهی که دانشگاه امام رضا علیه السلام بدان دست یافته است؛

-نوآوری امام رضا علیه السلام در قواعد و روش ها به منظور تحقق اهداف دانشگاه اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به نقطه اوجی که جنبش انقلابی اهل بیت علیهم السلام در عرصه دانش و سیاست، آن را دنبال می کرد.

پس درود بر او باد، آن روز که چشم به جهان گشود و آن روز که شهید شد و آن روز که برانگیخته می شود.

تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السلام

شخصیت حضرت ابو محمد، علی بن موسی الرضا علیه السلام در هر عصر و نسلی احساسات و عواطف عالمان و نویسندگان را برانگیخته، آنان تحت تأثیر شخصیت او با زیباترین، رساترین و پرمعناترین واژه ها و جمله ها، شناخت و احساسات توأم با تکریم و ستایش خود را نسبت به حضرتش بیان کرده اند. در این جا به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

حضرت «موسی بن جعفر علیه السلام» با تجلیل و ستایش از فرزندش «امام رضا علیه السلام» او را بر دیگر فرزندان گرامی و جلیل القدر خود مقدم داشته، آنان را به خدمت او و مراجعه در امور دینی به حضرتش فراخوانده، می فرماید:

این علی بن موسی، برادر شما عالم آل محمد صلی الله علیه و اله است. احکام دین خود را از او بخواهید و هرچه به شما گفت [با جان و دل بپذیرید و] حفظ کنید، زیرا از پدرم «جعفر بن محمد» علیه السلام شنیدم که به من می گفت: به یقین عالم آل محمد صلی الله علیه و اله از صلب توست و ای کاش او را می دیدم. او همانامیر المؤمنین است. (۱)

مأمون خلیفه عباسی که خود از سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است، اما تحت تأثیر وجود با عظمت امام رضا علیه السلام بارها و در مناسبت های زیادی از فضل امام رضا علیه السلام گفته و در ستایش او زبان به گفتار گشوده است، از جمله:

۱. مأمون به «فضل بن سهل» و برادرش درباره امام رضا علیه السلام می گوید: برتر

ص: ۲۳

۱- ((۱)). کشف الغمه ج ۱۰۷/۳ و اعیان الشیعه/ج ۴، ق ۱۰۰/۲.

از این مرد (امام علی بن موسی علیه السلام) کسی را در گستره زمین نمی شناسم. (۱)

۲. زمانی که عباسیان بر مأمون، که امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزیده بود خشم گرفته، او را به باد انتقاد می گیرند، طی نامه ای پس از تجلیل از شخصیت امام رضا علیه السلام، خطاب به آنان می نویسد: بیعت من با او (امام رضا علیه السلام) از سر آگاهی و بینش بود و دانستم کسی چون او بر روی زمین یافت نمی شود که این چنین، فضل و برتری اش آشکارتر، پاکدامنی اش عیان تر، در پرهیزگاری سرآمدتر، در زهد و بی اعتنایی به دنیا برتر، در بلند همتی و آزادگی بی مانند، در مقبولیت نزد خاص و عام پذیرفته تر و در راه خدا سرسخت تر و سخت کوشتر باشد. [بدانید که] بیعت با او خشنودی خداوند را به همراه دارد. (۲)

«ابو الصلت، عبد السلام هروی» از سرشناسان عصر امام رضا علیه السلام بود. او درباره امام رضا علیه السلام گفته است: عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد.

[روزی] مأمون مجلس آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند. او (امام رضا علیه السلام) همگان را مغلوب خود کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند. (۳)

زعیم و پیشوای شیعیان، «شیخ محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی» ملقب به «شیخ مفید» می گوید: پس از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام به امامت رسید، زیرا او بر برادران و خاندانش برتر و دانش، بردباری و پرهیزگاری اش آشکار و بر همگان عیان بود و خاص و عام

ص: ۲۴

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۶۱ و اعیان الشیعه ۴، ق ۳/۱۳۳.

۲- (۲). الطرائف/۲۷۹.

۳- (۳). اعلام الوری ۲/۶۴ و کشف الغمه ۳/۱۰۶ و ۱۰۷ (به نقل از: اعلام الوری ۲/۶۴).

او را به این صفت ها شناخته و بدان اذعان کرده بودند. (۱)

«جمال الدین، احمد بن علی نسابه» معروف به «ابن عنبه» امام رضا علیه السّلام را چنین معرفی می کند: کنیة امام رضا، ابو الحسن بود. در میان طالبیان عصرش، همانند او نبود. مأمون برای ولایت عهدی او بیعت گرفت. سکه های سیم و زر به نام او زده شد و بر فراز منبرها به نام او خطبه خوانده شد. (۲)

در توصیف «جمال الدین، ابو المحاسن، یوسف بن تغری بردی» از امام رضا علیه السّلام آمده است: امام ابو الحسن هاشمی علوی حسینی، امامی عالم و در روزگار خود مهتر بنی هاشم و ارجمندترین آنان بود. مأمون او را بزرگ می شمرد، گرامی اش می داشت، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلّ و زیاده روی درپیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید. (۳)

«ابن ماجه» نیز همانند همگان خود به توصیف امام رضا علیه السّلام پرداخته می گوید: او (امام رضا علیه السّلام) مهتر بنی هاشم بود و مأمون او را بزرگ می شمرد و گرامی اش می داشت. او را به جانشینی خود برگزید و به عنوان ولی عهد برای او بیعت گرفت. (۴)

«ابن حجر» در توصیف امام رضا علیه السّلام می گوید: [امام] رضا از عالمان و فاضلان بود و افزون بر آن، از نسبی شریف و گرامی برخوردار بود. (۵)

«یافعی» امام رضا علیه السّلام را چنین توصیف می کند: امام ارجمند و بزرگ، دودمان مهتران بخشنده و پاک نژاد و یکی از امامان دوازده گانه صاحب افتخارات است که امامیه (شیعیان) به آن ها منسوب بوده، مذهب خویش را بر

ص: ۲۵

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۴۷.

۲- (۲). عمده الطالب/۱۹۸.

۳- (۳). مسند الامام الرضا ۱/۱۳۶.

۴- (۴). اعیان الشیعه ۴، ق ۲/۸۵.

۵- (۵). تهذیب التهذیب ۷/۳۸۹.

چهره دیگری که از امام رضا علیه السلام تعریف و تمجید کرده، «ذهبی» است. او به دشمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام شهره و نامی است، اما در برابر شکوه و عظمت امام رضا علیه السلام ناچار تسلیم شده، فضل حضرت را اعتراف کرده می گوید: امام ابو الحسن، فرزند موسی الکاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب هاشمی علوی... او در روزگار خود، مهتر بنی هاشم، بردبارترین، بلند نظرترین و ارجمندترین آنان بود، مأمون او را بزرگ می شمرد، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلو و زیاده روی در پیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید. (۲)

و «شبرای» در توصیف امام رضا علیه السلام گفته است: او - که خداوند از او خشنود باد - بخشنده و بزرگوار، ارجمند و با هیبت و وقار بود. پدرش موسی الکاظم علیه السلام او را بسیار دوست می داشت. (۳)

«ابو نؤاس» شاعر بلند آوازه در مدح حضرت رضا علیه السلام شعری نمی سرود تا حریم حرمت او را نگاه داشته، او را بزرگ شمرد، اما هنگامی که امام به ولایت عهدی (۴) منصوب شد، او را که همچنان از سرودن شعر درباره امام علیه السلام خودداری می کرد نکوهش کردند و او در پاسخ آنان چنین سرود:

«به من گفته شد: تو از میان تمام مردم؛ در فن گفتار [و سرودن شعر] والا

ص: ۲۶

۱- (۱). مرآه الجنان ۱۱/۲.

۲- (۲). تاریخ الاسلام ۳۴/۸.

۳- (۳). الإتحاف بحب الأشراف/ ۸۸.

۴- (۴). ابن طولون، الأئمة الإثنی عشر/ ۹۸-۹۹: قیل لی: أنت أوحدی الناس طراً فی فنون من المقال النبیه لك من جوهر الکلام نظام یثمر الدر فی یدی مجتنبه فلماذا ترکت مدح ابن موسی و الخصال التي تجتمعن فيه؟ قلت: لا أهتدی لمدح إمام کان جبریل خادماً لأبيه

و یگانه ای.

تو از هر گفتار، درجی می آفرینی؛ که در دست برگیرنده آن، بر مروارید می دهد.

پس، از چه رو ستودن فرزند «موسی»؛ و صفاتی را که در او گرد آمده، و انهاده ای؟

[به آنان] گفتم: نمی توانم به میدان مدح امامی گام نهم (من کجا و مدح و ستایش اینان کجا)؛ که جبرئیل، خادم پدرش بود.

روزی امام رضا علیه السلام سوار بر استری تیزتک و چابک، از خانه خارج شد.

ابو نؤاس به او نزدیک شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، شعری در مدح تو سروده ام که دوست دارم آن را بشنوی.

امام علیه السلام فرمود: بخوان و ابو نؤاس چنین آغاز کرد:

«پاکیزگان و پاکدامنانی هستند؛ که هرگاه از ایشان یاد شود، آبخار درود بر ایشان سرازیر می شود.

آن کس که از خاندان علوی نباشد؛ چون نسب او را بکاوی در گذشته روزگار، افتخاری از او نمی یابی.

این قوم، خاندانی هستند که، علم کتاب (قرآن) و آنچه سوره [های قرآن] آورده اند نزد ایشان است». (۱)

امام رضا علیه السلام از این اشعار خرسند شد، این بود که به ابو نؤاس فرمود:

اشعاری برای ما به ارمغان آورده ای که کسی پیش از تو چونان آن را سروده است.

آن گاه امام رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: چه مبلغ از خرجی همراه داری؟

ص: ۲۷

۱- (۱). مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلاه علیهم كلما ذکرُوا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر اولئک القوم أهل البیت عندهم علم الكتاب و ما جاءت به السور

غلام گفت: سیصد دینار.

امام رضا علیه السلام فرمود: آن‌ها را به او بده.

زمانی که حضرت به خانه رسید، به غلام خود فرمود: باشد که او دهش ما را کم شمرده باشد. این استر را نیز برای او ببر». (۱)
و در نهایت، «دعبل خزاعی»، آن دلدادۀ و شیدای امام رضا علیه السلام را می‌بینیم که درباره حضرتش اشعاری سروده که از جمله آن است:

«به یقین فرزند موسی کوچ کرد و همه ارجمندی‌ها را با خود برد؛ و دانش گرانمایه، با زمینه سازی او به حرکت درآمد.

هدایت و دین، همگی دنباله رو او بودند؛ همان گونه که دوست و دست آموز دنبال دوست شفیق و مهربان خود می‌رود». (۲)

ص: ۲۸

۱- ((۱)). الإتحاف بحب الأشراف/ ۶۰؛ نزهة الجلیس ۱۰۵/۲ و كشف الغمه ۱۰۷/۳.

۲- ((۲)). دیوان دعبل/ ۱۰۸: لقد رحل ابن موسی بالمعالی و سار بیسره العلم الشریف و تابعه الهدی و الدین طراً کما یتبع الالف الألیف

پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السلام

تمام فضیلت‌ها و خوبی‌ها با تمام ابعاد و اشکال آن، در وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام گرد آمده بود. خداوند او را همانند پدران گرامی اش، به خصلت‌های والا آراست و از شرافت و بزرگی برخوردار نمود و او را چونان پرچم و نشانه‌ای به امت جدش ارزانی داشت تا سرگشتگان و گم‌شدگان، به وسیله او راه یابند و خردها از فروغ وجود حضرتش روشنی گیرند. او مکارم اخلاق جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله را به ارث برده، که در جای جای زندگی آن حضرت محسوس و ملموس بود؛ همان ویژگی‌هایی که پیامبر اسلام را بر دیگر پیامبران برتری بخشید و حضرتش توانست با اخلاق نیکو و والای خود، زندگی انسان‌ها را تحول بخشیده، آنان را از رؤیاهای نابخردانه جاهلی وارهاند. امام رضا علیه السلام نیز می‌بایست با اخلاق والای جدش که وجود مبارکش را آکنده بود، جاهلیت نوین را از جامعه اسلامی براند. «ابراهیم بن عباس» درباره امام رضا علیه السلام و اخلاق والای او می‌گوید:

ندیدم و نشنیدم که کسی از ابو الحسن رضا علیه السلام برتر باشد. او هرگز به کسی ستم نکرد و گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند، در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت، چون می‌خندید، صدا به قهقهه بلند نمی‌کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می‌نشاند [و با آنان هم غذا می‌شد]. شب کم می‌خفت و بیشتر شب‌ها را از آغاز تا پایان [به

عبادت [زنده می داشت. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن، در دل شب های تاریک بود. (۱)

امام رضا علیه السّلام علیرغم این که به منصب ولایت عهدی - که از نظر ظاهری بالاترین منصب به شمار می رفت - رسید، اما خود به کارهای شخصی و فردی خویش می پرداخت و هیچ یک از غلامان خود را به انجام آن ها نمی گمارد و این از مکارم اخلاق آن حضرت بود.

گفته اند: «روزی نیاز به استحمام پیدا کرد. از آن جا که مایل نبود به کسی فرمان دهد تا حمام را برای او آماده کند، به حمام شهر رفت. صاحب حمام تصور نمی کرد که ولی عهد به حمام عمومی برود [و شاید او را نیز نمی شناخت]، چرا که شاهان و وابستگان به ایشان در کاخ خود استحمام می کردند. امام علیه السّلام وارد حمام شد. یکی از لشکریان در حمام در حال شست و شو بود. با دیدن امام علیه السّلام از او خواست تا آب بر سرش بریزد و امام علیه السّلام بدون تکدر خاطر و با کمال سادگی پذیرفت. در همین حال شخصی وارد حمام شد. او که امام رضا علیه السّلام را می شناخت بر سر آن سرباز فریاد زده، گفت:

هلاک و بیچاره شدی. آیا پسر دختر پیامبر خدا را به کار می گیری؟

سرباز دچار وحشت شده، بر پای امام رضا علیه السّلام افتاده، بر آن بوسه می زد و ملتسمانه می گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا آن گاه که تو را به این کار واداشتم، سرباز نزدی؟

امام رضا علیه السّلام لبخندی زده، با مهربانی فرمود: این [کار موجب رسیدن به [پاداش است و من نخواستم از کاری که پاداش الهی برایم دارد سربرتابم. (۲)

ص: ۳۰

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۸۴؛ بحار الانوار ۹۰/۴۹-۹۱ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱/۱۸۴) و باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد الجواد علیه السّلام/۳۵ (به نقل از: بحار الانوار ۹۰/۴۹-۹۱).

۲- (۲). نور الابصار/۱۳۸ و عیون التواریخ ۲۲۷/۳ (نسخه عکسی).

از دیگر خصلت های والای امام رضا علیه السّلام این بود که چون بر خوان طعام می نشست، غلامان، نگهبانان و دربانان را نیز بر همان خوان می نشاند. او با این رفتار به ایشان می آموخت که علیرغم تمایز و برتری ظاهری که میان مردم وجود دارد، اما همگی در یک سطح و مرتبه می باشند. «ابراهیم بن عباس» می گوید: «خود از علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود (۱): چون سوگندی یاد کنم که آزاد کنم، بنده ای آزاد می کنم و پس از آن هرچه دارم آزاد می کنم. آن گاه به یکی از غلامان سیاه خود اشاره کرد [و فرمود]: اگر او [منظور امام علیه السّلام شخص خودش بوده است] می پندارد به دلیل خویشاوندی با پیامبر خدا از این برتر است [چنین نیست] مگر این که کاری نیکو و عمل صالح [صورت گرفته] باشد که در این صورت برتر از او هستم.

کسی به امام رضا علیه السّلام گفت: «به خدا سوگند، کسی بر روی زمین پدری گرامیتر از پدر تو ندارد.

امام رضا علیه السّلام فرمود: پرهیزگاری به آنان شرافت بخشید و فرمانبرداری از خداوند ایشان را [از لغزش] حفظ کرد.

شخصی دیگر به امام رضا علیه السّلام گفت: به خدا سوگند، تو بهترین مردم هستی... امام علیه السّلام فرمود: ای فلان، سوگند یاد مکن. بهتر از من کسی است که بیشتر از [نواهی] خدا پرهیز کند و نسبت به [اوامر] خداوند فرمانبردارتر باشد. به خدا سوگند، این آیه منسوخ نشده است که حضرت احدیت فرمود (۲): «و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. (۳)

ص: ۳۱

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶ و بحار الانوار ۹۵/۴۹-۹۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶).

۲- (۲). حجرات/۱۳.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲ و بحار الانوار ۵۹/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲).

زهد در دنیا و رویگردانی از شکوه، فریبایی و آرایه های دنیایی از دیگر ویژگی های امام رضا علیه السلام بود. «محمد بن عباد» آن گاه که به بیان زهد و بی توجهی امام رضا علیه السلام به دنیا می پردازد، چنین می گوید (۱): [امام] رضا در فصل تابستان بر حصیر می نشست و زیرانداز زمستانی اش، پشمینه ای خشن و سخت بود و تن پوش او پشمینه ای بود و چون به میان جمع می رفت، لباسی آراسته و فاخر بر تن می کرد.

«سفیان ثوری» به دیدار امام علیه السلام رفت حضرت جامه ای از خز بر تن داشت.

سفیان، آن جامه را برای امام علیه السلام نامناسب خوانده، به او گفت: «اگر تن پوشی پست تر از این به تن می کردی [بہتر بود].»

امام علیه السلام به نرمی، دستان سفیان را گرفته، درون آستین خود کرد. سفیان دریافت که امام علیه السلام زیر آن لباس فاخر، پشمینه پوشیده است، آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای سفیان این جامه خز را برای خلق بر تن کرده، این پشمینه را برای خداوند پوشیده ام. (۲)

زمانی که امام علیه السلام به ولایت عهدی رسید از مظاهر قدرت دوری جست، آن را هم سنگ پوشیزی نمی دانست و به هیچ اجتماع رسمی تمایل نشان نمی داد و از آن رویگردان بود و حتی از تجلیل مردم نسبت به پادشاهان و حاکمان، بیزاری می جست و آن را ناپسند می شمرد.

ص: ۳۲

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۷۸ و المناقب ۴/۳۸۹.

۲- (۲). المناقب ۹/۳۸۹-۳۹۰.

محبوب ترین و دلپذیرترین کار از نظر امام رضا علیه السلام احسان به مردم و نیکی در حق بینوایان و مستمندان بود. مطالب فراوانی از احسان و نیکی امام علیه السلام در حق زبردستان و نیازمندان نقل شده که آنچه در زیر می خوانیم یک از هزار است:

۱. امام رضا علیه السلام آن زمان که در خراسان بود در یک روز عرفه هرچه داشت به بینوایان داد. «فضل بن سهل» این کار امام علیه السلام را بر او خرده گرفته، گفت: این کار تو خسارت و زیان است.

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه این، سود است. مبدا کار را که به منظور نیل به پاداش الهی انجام داده ای زیان و خسارت بدانی». (۱)

امام رضا علیه السلام با این بیان به او فهماند که انفاق در راه خدا و رسیدگی به امور بینوایان با انگیزه جلب خشنودی حضرت حق، نه تنها زیان نیست، بلکه عین سود است و آنچه را که در راه باطل هزینه می شود، مانند بذل و بخشش های بی حساب شاهان و وزیران در حق خنیاگران و بیهوده پردازان، زیان محض است.

۲. مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شده، سلام کرد و گفت: «من یکی از دوستان تو و پدرت هستم. از حج باز می گردم و هزینه راه تمام کرده ام و چیزی ندارم تا خود را به جایی (منزلی) برسانم. حال اگر هزینه بازگشت مرا تأمین کنی، بر من لطف کرده ای و چون به شهر خود برسم آن مبلغ را از طرف شما صدقه می دهم.

امام علیه السلام فرمود: خدایت رحمت کند، بنشین.

ص: ۳۳

آن گاه امام علیه السلام به گفت و گو با مردم پرداخت. هنگامی که مجلس از حاضران تهی شد و تنها امام علیه السلام، «سلیمان بن جعفر» و «خیثمه» ماندند، حضرت از آن دو اجازه خواسته به اندرون رفت، سپس بیرون آمد و درب را بست و از بالای درب کیسه ای به سمت بیرون آورد و فرمود: مرد خراسانی کجاست؟

آن مرد برخاست، پاسخ داد. امام علیه السلام به او فرمود: این دوست دینار را بگیر و هزینه راه کن و از سوی من صدقه نده، بلکه تمام آن از آن توست.]

آن مرد که خود را غرقه کرم و عنایت و بزرگواری امام علیه السلام می دید، شادمانه آن جا را ترک کرد. سلیمان به امام علیه السلام گفت: فدایت گردم، عطیه ات بسیار بود و بر او مهربانی کردی، دیگر از چه رو چهره ات را از او پوشانده، خود با او روبرو نشدی؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از آن رو خود را از دید او دور نگاه داشتم تا ذلت درخواست را در چهره او نبینم. آیا این حدیث پیامبر صلی الله علیه و اله نشنیده ای که فرمود: نیکی و احسان پنهانی معادل هفتاد حج است و آن که گناه و بدی را فاش کند تنها و رانده شده باشد.

[آن گاه فرمود:] شاید گفته [آن] شاعر را شنیده ای که می گوید:

«اگر روزی برای درخواست نیاز خود نزد او بروم؛ [به یقین] با آبروی حفظ شده پیش خانواده ام بازمی گردم». (۱)

۳. هرگاه سینی غذا برای امام رضا علیه السلام می آوردند، حضرتش بهترین و گواراترین آن را در همان سینی می نهاد و می فرمود تا آن را برای مستمندان ببرند و [در آن هنگام] این آیه را می خواند: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۲)؛ نخواست از

ص: ۳۴

۱- (۱). الکافی ۲۳/۴-۲۴؛ مناقب آل ابی طالب ۳۹۰/۴ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹ (به نقل از: الکافی ۲۳/۴-۲۴): متی آته یوما لأطلب حاجتی رجعت إلی أهلی و وجهی بمائه
۲- (۲). بلد/۱۱.

گردنه بالا رود»، سپس می فرمود: خدای-عز و جل-می دانست که هر کس توان آزاد کردن بنده ای ندارد، از این رو [سیر کردن گرسنه را] وسیله او برای رفتن به بهشت قرار داد». (۱)

۴. در روایت آمده است: «بینوایی به امام رضا علیه السلام گفت: به اندازه مروت و جوانمردی ات به من مالی بده. امام علیه السلام فرمود: این مقدار در توانم نیست.

مرد بینوا دریافت که در نحوه درخواست، دچار خطا شده، لذا این بار گفت: به اندازه جوانمردی من به من عطا کن. امام علیه السلام فرمود: در این صورت باشد. آن گاه به غلام خود فرمود: ای غلام، دو بیست دینار به او بده». (۲)

۵. مطلبی که «احمد بن عیید الله» از «غفاری» نقل کرده، از دیگر بخشش های والا و کریمانه امام رضا علیه السلام است. او می گوید: «مردی از خاندان «ابو رافع» غلام رسول خدا از من طلبی داشت و برای وصول آن به شدت پافشاری می کرد. همین امر باعث شد تا پس از گزاردن نماز صبح در مسجد النبی صلی الله علیه و اله نزد امام رضا علیه السلام که در «عریض» (۳) بود بروم. چون به خانه او نزدیک شدم او را دیدم در حالی که پیراهن و ردایی بر تن داشت از خانه خارج شد. از این که با وی روبرو شوم شرم داشتم، اما او مرا دید و من به حضرتش سلام کرده، گفتم: فدایت گردم، یکی از موالی شما-و نام او را بردم-از من طلبی دارد و به همین جهت مرا رسوا کرده است.

حضرت فرمود: منتظر بمان تا باز گردم. من تا غروب همان جا ماندم و نماز مغرب را گزاردم. وقت گذشته بود و من روزه داشتم (زیرا ماه مبارک

ص: ۳۵

۱- (۱). برقی، محاسن ۱۴۶/۲/حدیث ۲۰ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹ (به نقل از: محاسن ۱۴۶/۲).

۲- (۲). مناقب آل ابو طالب ۳۹/۴.

۳- (۳). عریض، روستایی است در یک فرسخی مدینه، نک: تاریخ قم/۲۲۴.

رمضان بود). در صدد رفتن بر آمدم که امام علیه السّلام بیرون آمد. مردم او را در میان گرفتند و حضرت به فقیران و نیازمندان وجوهی داد. من همراه امام علیه السّلام شدم تا این که به منزل رسیده، وارد شد، سپس بیرون آمد و مرا خواند و فرمود تا درون خانه شوم و من امثال امر کرده، وارد خانه امام علیه السّلام شدم. در آن جا از امیر مدینه با حضرت گفت و گو کردم. چون سختم به پایان رسید، امام علیه السّلام به من فرمود:

گویی هنوز افطار نکرده ای.

گفتم: نه.

امام علیه السّلام دستور داد افطار آوردند و به غلام خود گفت تا با من هم غذا شود.

چون از خوردن دست کشیدم، فرمود تا بالش را بلند کرده، هرچه زیر آن است بردارم. چون بالش را بلند کردم دینارهای زرین یافتم، آن ها را برداشته، در آستین خود نهادم. امام علیه السّلام به غلامان خود دستور داد مرا تا خانه ام همراهی کنند و آنان مرا تا درب خانه ام رساندند. با ورود به خانه چراغی خواستم و زیر نور چراغ سکه ها را شمردم، جمعا ۴۸ دینار بود و من ۲۸ دینار به آن مرد بدهکار بودم. [چون دینارها را واری کردم] بر یکی از آن نوشته شده بود:

طلب آن مرد از تو ۲۸ دینار است و باقی مانده این دینارها از آن توست». (۱)

گرامیداشت میهمان

امام رضا علیه السّلام مهمان را گرامی داشته، باران احسان و لطف خود را بر او فرو می ریخت و خود به پذیرایی از میهمان می پرداخت. این داستان، اوج میهمان نوازی امام علیه السّلام را روشن می کند: «میهمانی بر حضرت وارد شد. شب هنگامی، امام علیه السّلام با وی مشغول گفت و گو بود که چراغ دچار نابسامانی شد.

ص: ۳۶

۱- (۱). اصول کافی ۱/۴۸۶/حدیث ۴؛ الارشاد ۲/۲۵۵ (به نقل از: الکافی ۱/۴۸۶/حدیث ۴) و بحار الانوار ۹۷/۴۹/حدیث ۱۲ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۵۵).

میهمان برخاست تا آن را درست کند، اما امام علیه السّلام شتابان به سمت چراغ رفت و آن را درست کرد، سپس رو به میهمان کرد و فرمود: ما قومی هستیم که میهمانمان را به کار نمی گیریم. (۱)

امام رضا علیه السّلام و آزاد کردن بردگان

از دیگر ویژگی های ستوده و والای امام رضا علیه السّلام آزاد کردن بندگان در راه خدا بود. بهترین و دوست داشتنی ترین کارها برای امام علیه السّلام آزاد کردن بندگان و رهایی بخشیدن ایشان از قید بندگی بود. بنا بر قول راویان، حضرتش هزار برده را آزاد کرد. (۲)

امام رضا علیه السّلام و نیکی به بندگان

بردگان نیز همانند دیگران و به همان گونه از نیکی و احسان سرشار حضرت رضا علیه السّلام بهره مند بودند. «عبد الله بن صلت» از مردی بلخی نقل می کند که گفت: «امام رضا علیه السّلام را در سفرش به خراسان همراهی می کردم. روزی خوراک طلبید و غلامان خود را از هر نژاد (سیاه و سفید) بر آن خوان جمع کرد. به حضرت گفتم: فدایت گردم، اگر اینان را جداگانه بر خوان می نشاندی [بهتر بود].»

امام علیه السّلام از این گفتار، ناخشنود شده، فرمود: خاموش، خدا [ی ما] یکی است، مادر [ما] یکی است، پدر [ما] یکی است و هر کس در گرو عمل خود بوده و بدان پاداش می گیرد. (۳)

ص: ۳۷

۱- (۱). الکافی ۲۸۳/۶ و بحار الانوار ۱۰۲/۴۹/حدیث ۲۰.

۲- (۲). الإتحاف بحب الاشراف/۵۸.

۳- (۳). الکافی ۲۳/۴ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۸ (به نقل از: الکافی ۲۳/۴).

البته روشن است که این ویژگی، اختصاص به حضرت رضا علیه السلام ندارد، بلکه امامان معصوم علیهم السلام همین روش را در پیش گرفته بودند تا تبعیض نژادی و قومی را از جامعه بزدایند و آن را به این جهت توجه دهند که همه انسان ها در یک سطح بوده و تنها مراتب تقوا و پرهیزگاری و اعمال صالح است که آنان را مقام والا و شایستگی و برتری می بخشد.

دانش امام رضا علیه السلام

احاطه امام رضا علیه السلام بر گونه های علوم و معارف، از ویژگی های برجسته آن حضرت بود، به گونه ای که مورخان و راویان، یکصدا حضرت را در احکام دین، فلسفه، طب و دیگر دانش های آن روز، سرآمد روزگار می دانستند.

«عبد السلام هروی» که ملازم و همراه امام رضا علیه السلام بود درباره فراوانی و گستردگی دانش آن حضرت می گوید: عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد. [روزی] مأمون مجلسی آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان شریعت و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند او (امام رضا علیه السلام) همگان را مغلوب کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند.

[او می گوید:] از او شنیدم که می گفت: در «روضه» (حرم پیامبر صلی الله علیه و آله) می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هرگاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل [و سرگشتگی] می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم.

دانش سرشار و کامل حضرت رضا علیه السلام، او را سرآمد روزگار خود کرده بود و در سراسر گستره اسلامی تنها مرجعی بود که فقیهان و عالمان در هر

موضوعی که با مشکل روبرو شده، در حل آن درمی مانند، آهنگ حضرتش می کردند.

«ابراهیم بن عباس» در توصیف حضرت رضا علیه السلام و دانش ژرف او می گوید: [آن سان که من دیدم هرگاه از [امام] رضا سؤالی شد [بدون استثنا] پاسخ می داد و کسی را ندیدم که همانند او از آنچه در زمان های گذشته بوده (رخ داده) تا به امروز آگاه و مطلع باشد. مأمون او را با پرسش های گوناگون و درباره هر چیزی می آزمود و او (امام) پاسخی کامل و دقیق می داد.

(۱)

مأمون نیز در توصیف دانش امام علیه السلام می گوید: بر روی گستره این خاکدان کسی را نمی شناسم که از این مرد (امام رضا علیه السلام) عالمتر باشد. (۲)

امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها

از دیگر دانش های آشکار امام علیه السلام احاطه کامل آن حضرت بر زبان های آن روز و گفت و گوی او با آن زبان ها بود. «ابو اسماعیل سندی» می گوید: «در هند بودم که شنیدم: حجتی [از حجت های خدا] در میان عرب زندگی می کند. به انگیزه دیدار او بدان سامان روانه شدم. در آن جا «علی الرضا علیه السلام» را به من معرفی کردند و من به حضور او رسیدم. از آن جا که زبان عربی نمی دانستم، به زبان مادری خود، زبان سندی سلام دادم و او به زبان من پاسخ سلام مرا داد.

[من که او را آشنا با زبان خود می دیدم] به زبان سندی با او به گفت و گو پرداختم. آن گاه به او گفتم: شنیده ام در میان عرب حجتی از حجت های خداوند زندگی می کند، لذا برای دیدن او ترک دیار کرده ام.

او فرمود: من همان [حجت خدا] هستم، سپس فرمود: آنچه می خواهی بپرس.

ص: ۳۹

۱- ((۱)). عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲ و الفصول المهمه ۲۵۱.

۲- ((۲)). الارشاد ۲۶۱/۲.

مسائلی داشتم که از او پرسیدم و او به زبان سندی تمام آن‌ها را پاسخ داد». (۱)

بی‌شمار کسانی که با امام رضا علیه السلام دیدار کرده‌اند این توانمندی امام علیه السلام را مورد تأیید قرار داده، بر آن تأکید دارند. «ابو الصلت هروی» می‌گوید: «امام رضا علیه السلام در دیدار با اقوام و طوایف دارای گویش‌های گوناگون، با زبان خودشان سخن می‌گفت. در این باره از امام علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود:

ای ابا صلت، من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را بر خلق خود حجت قرار می‌دهد که زبان [تمام] آنان را بداند [و به آن سخن گوید]. آیا نشنیده‌ای که امیر المؤمنین [علی بن ابی طالب] علیه السلام فرمود: «به ما [فصل الخطاب] داده شده است» و آیا فصل الخطاب جز این است که امام علیه السلام تمام زبان‌ها را می‌داند؟». (۲)

«یاسر خادم» نقل می‌کند: «ابو الحسن علیه السلام در خانه خود غلامانی از نژاد «صقلب» (اسلاو) و رومی داشت. روزی ابو الحسن علیه السلام نزدیک آنان بود که می‌شنید آنان به زبان اسلاوی و رومی می‌گفتند: همه ساله در سرزمین خودمان سه بار «فصد» (رگ زدن، حجامت) می‌کردیم، ولی این جا این کار را نمی‌کنیم.

چون روز دیگری فرارسید، [امام] کسی را فرستاد تا آنان را رگ بزند». (۳)

امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب

امام رضا علیه السلام همانند پدران خود از رخدادها و حوادثی که بعدها به وقوع می‌پیوست خبر می‌داد و گفته‌ی حضرتش موبه‌مو صورت واقع به خود می‌گرفت. همین امر، بر اعتقاد و باور شیعه، مبنی بر این که خداوند آنچه از

ص: ۴۰

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۱/۳۴۰/حدیث ۵ و بحار الانوار ۵۰/۴۹/حدیث ۵۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۱/۳۴۰).

۲- (۲). المناقب ۴/۳۶۲.

۳- (۳). المناقب ۴/۳۶۲.

دانش و فضیلت و برتری که به پیامبران خود داده، به امامان اهل بیت علیهم السّلام ارزانی داشته، مهر تأیید می گذاشت. در این بخش مواردی از گفتار غیبی حضرت امام رضا علیه السّلام را نقل می کنیم:

۱. «حسن بن بشار» نقل می کند که: «امام رضا علیه السّلام فرمود: به یقین، عبد الله (مأمون) محمد (امین) را خواهد کشت.

گفتم: «عبد الله» پسر هارون، «محمد» پسر [دیگر] هارون را می کشد؟

امام علیه السّلام فرمود: آری، عبد الله که در خراسان است، محمد فرزند «زبیده» (همسر دیگر هارون) را که در بغداد است خواهد کشت... و به این بیت تمثیل می جست، «کینه ها یکی پس از دیگری بر تو آشکار می شود؛ و درد (کینه) نهفته رخ می نمایاند.

(۱)

پس از این خبر غیبی امام علیه السّلام دیری نپایید که مأمون، برادر خود امین را کشت. (۲)

۲. از دیگر حوادثی که امام رضا علیه السّلام از آن خبر داد، قیام «محمد نفس زکیه» در مکه و شکست آن بود. این ماجرا را باهم می خوانیم: «هنگامی که محمد فرزند امام صادق علیه السّلام در مکه قیام کرد، مردم را برای بیعت با خود خواند و بیعت مأمون را از آنان برداشت، امام رضا علیه السّلام نزد او رفته، فرمود: ای عمو، گفتار پدرت و برادرت (امام کاظم علیه السّلام) را دروغ مپندار که این امر (قیام) به انجام نمی رسد، آن گاه آن جا را ترک کرد.

دیری نپایید که سپاه مأمون، تحت فرماندهی «جلودی» در پی دستگیری محمد و سرکوب قیام او برآمد. محمد و همراهان او گریختند، سپس محمد امان خواست و جلودی او را امان داد. پس از این، محمد بر فراز منبر شد

ص: ۴۱

۱- (۱). و إنّ الضغن بعد الضغن يفسو عليك، و يخرج الداء الدفينا

۲- (۲). المناقب ۳۶۳/۴ و جوهره الکلام/۱۴۶.

و خود را خلع کرد و گفت: این امر (خلافت) از آن مأمون است و من در آن حقی ندارم. (۱)

۳. از «حسین» فرزند امام کاظم علیه السّلام نقل است که گفت: «عده ای از جوانان بنی هاشم بودیم که در حضور ابو الحسن الرضا علیه السّلام گرد آمدیم. در همین حال «جعفر بن عمر علوی» با ظاهری ژولیده و لباسی ژنده از کنار ما گذشت. با دیدن او به یکدیگر نگاهی کرده، به وضعیت او خندیدیم. امام رضا علیه السّلام [که خنده ما را دید] فرمود: به زودی او را با ثروت فراوان و یاران و پیروان بسیار خواهید دید.

[حسین می گوید: یک ماه از این ماجرا نگذشته بود که جعفر بن عمر علوی والی مدینه شد و روزگارش نیکو گردید. (۲)

۴. «محول سجستانی» از دیگر راویانی است که پیشگویی امام رضا علیه السّلام را نقل کرده است. او می گوید: «هنگامی که بیک [خلیفه] برای فراخواندن امام علیه السّلام به خراسان وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام رضا علیه السّلام به مسجد النبی آمد تا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وداع کند. او چندین بار با جدش وداع کرد و هر بار نزد قبر بازگشته، صدایش به گریه و زاری بلند می شد. به او نزدیک شده، سلام کردم و به او شادباش گفتم. حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: مرا [به حال خود] رها کن، زیرا من از مجاورت جدم دور شده، در غربت از دنیا می روم و در کنار هارون به خاک سپرده خواهم شد.

راوی می گوید: من نیز [راه خراسان در پیش گرفته] دنبال امام رضا علیه السّلام به راه افتادم تا این که به خراسان رسید. روزگاری در آن جا بود و [سرانجام جان

ص: ۴۲

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۷ و بحار الانوار ۴۷/۲۴۷/حدیث ۵.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۲۹ و بحار الانوار ۴۹/۳۳ و ۲۲۱.

داد و [در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد]. (۱)

همان طور که امام علیه السلام خبر داده بود، از این سفر بازنگشت و همان جا به دست مأمون به شهادت رسید و در کنار هارون دفن گردید.

۵. «صفوان بن یحیی» می گوید: «هنگامی که ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) از دنیا رفت و ابو الحسن علیه السلام [از امامت خود] سخن گفت، بر جان او بیمناک شدیم. به حضرت گفته شد: امری بزرگ آشکار کردی (امامت خود را فاش کردی) و به همین جهت بیم داریم که از سوی این سرکش (هارون الرشید) به تو گزند برسد.

امام علیه السلام فرمود: [بگذار تا] سعی خود را بکند و آنچه در توان دارد به کار ببندد که دست تطاول او به من نمی رسد. (۲)

این خبر غیبی امام رضا علیه السلام نیز به حقیقت پیوست و او از گزند هارون در امان ماند. حضرتش این مطلب را با برخی از یاران نیز در میان گذاشته بود.

«محمد بن سنان» می گوید: «در روزگاری که هارون بر سر قدرت بود، به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفتیم: خیر خویش را به عنوان امام و جانشین پدرتان به همگان رسانده، خود را بر سر زبان انداخته، بر جای (مسند) پدرت نشسته ای، در حالی که از شمشیر هارون همچنان خون [اهل بیت و شیعیان آنان] می چکد.

امام علیه السلام فرمود: این گفته پیامبر صلی الله علیه و اله به من چنین قدرتی داد، آن گاه که فرمود: اگر «ابو جهل» بتواند یک تار مو از سر من برگیرد، گواه باشید که من پیامبر نیستم. من نیز می گویم:

اگر هارون بتواند یک تار مو از سر من برگیرد، گواه باشید که امام نیستم. (۳)

امام رضا علیه السلام بارها اعلان کرد که از هارون گزند بر او نخواهد رسید و او

ص: ۴۳

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹ و اخبار الدول/ ۱۱۴.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸ و بحار الانوار ۴۵/ ۵۹ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸).

کنار هارون دفن خواهد شد (پس از هارون از دنیا خواهد رفت). «حمزه بن جعفر ارجانی» می گوید: «هارون الرشید از یک درب مسجد الحرام و امام رضا علیه السّلام از درب دیگر خارج شد. امام علیه السّلام [با دیدن هارون] فرمود: خانه چه دور است و دیدار چه نزدیک. به یقین «طوس» من و او را یک جا گرد خواهد آورد. (۱)

در بسیاری از روایات نقل شده از امام رضا علیه السّلام در این معنا، می بینیم که حضرتش بدون تردید تأکید دارد که در نزدیکی هارون به خاک سپرده خواهد شد. «موسی بن هارون» می گوید: «علی [بن موسی] الرضا را در مسجد مدینه دیدم و هارون الرشید بر فراز منبر خطبه می خواند. او (امام) گفت: خواهید دید که من و او در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

۶. از دیگر رویدادها و حوادثی که امام رضا علیه السّلام به مدد عالم غیب از آن خبر داد، مصیبت و بلائی بود که بر سر برمکیان فرود آمد. «مسافر» می گوید: «همراه ابو الحسن، علی [بن موسی] الرضا بودم که «یحیی بن خالد برمکی» با چهره ای خاک گرفته از کنار ما گذشت. امام علیه السّلام فرمود: بیچاره این خاندان که نمی دانند در همین سال چه بر آنان خواهد رفت.

سپس ادامه داد: من و هارون مانند این دو [کنار یکدیگر] خواهیم بود، آن گاه انگشت اشاره و انگشت میانی خود را به یکدیگر چسبانند.

«مسافر» می گوید: به خدا سوگند، زمانی پی به گفته امام علیه السّلام درباره هارون بردم که او در گذشت و امام رضا علیه السّلام در کنار هارون به خاک سپرده شد. (۳)

۷. «محمد بن عیسی» از «ابو حبیب نباجی» نقل می کند که گفت: «در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدم که به «نباج» (منزل حاجیان بصره) رسیده، در مسجدی که حاجیان همه ساله در آن وارد می شوند، وارد شد. نزد حضرت

ص: ۴۴

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

رفتیم و به او سلام دادیم [و او پاسخ داد]. پیش روی من پیامبر صلی الله علیه و اله طبقی از برگ خرما حاوی خرما «صیحانی» بود. پیامبر صلی الله علیه و اله مشتکی از آن خرماها برداشته، به من داد. آن ها را شمردم، هجده دانه بود. از خواب برخاسته، خواب خود را چنین تعبیر کردم که به عدد هر خرما یک سال زنده خواهم بود. بیست روز از این ماجرا گذشته بود و من در مزرعه خود بودم که کسی به من خبر داد که امام رضا علیه السلام از مدینه آمده و در آن مسجد (که در عالم رویا پیامبر صلی الله علیه و اله را در آن دیدم) فرود آمده است. مردم را می دیدم که شتابان به دیدار او می روند. من نیز به سوی مسجد روانه شدم [و چون وارد مسجد شدم] امام علیه السلام را همان جایی نشسته دیدم که پیامبر صلی الله علیه و اله در عالم خواب نشسته بود، و طبقی از خرما صیحانی روبه روی امام علیه السلام قرار داشت. بر حضرت سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داده، مرا پیش خواند و مشتکی خرما از طبق برداشت و به من داد. چون خرماها را شمردم هجده دانه و به همان اندازه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و اله در عالم رؤیا به من داد، بود. گفتم: ای پسر رسول خدا، بیشتر بده.

امام علیه السلام فرمود: اگر جدم رسول خدا بیشتر می داد من نیز بیشتر می دادم. (۱)

۸. «جعفر بن صالح» روایت کرده است: «خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شده، گفتم: همسرم باردار است. از خدا بخواه تا فرزندم پسر باشد.

امام علیه السلام فرمود: همسرت دو فرزند در شکم دارد.

از حضور امام علیه السلام مرخص شده، با خود اندیشیدم که نام یکی «محمد» و نام دیگری «علی» بگذارم. مجدداً به حضور امام علیه السلام رسیدم، امام علیه السلام به من فرمود: نام یکی را «علی» و دیگری «ام عمرو» بگذار.

چون به کوفه بازگشته، وارد خانه خود شدم، همسرم وضع حمل کرده بود

ص: ۴۵

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۰؛ دلائل الامامه ۱۸۹؛ اعلام الوری ۲/۵۲ (به نقل از: حاکم حسکانی)؛ کشف الغمه ۳/۱۰۳ و جامع کرامات الاولیاء ۲/۱۵۶.

[و همان گونه که امام علیه السّلام به من خبر داد،] یکی پسر بود و دیگری دختر. [طبق سفارش امام علیه السّلام] پسر را «علی» و دختر را «امّ عمرو» نام نهادم. (۱)

عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام

بریدن از غیر خدا و پیوستن به او و چنگ زدن به ریسمان حضرت احدیت، از برجسته ترین ویژگی های امام رضا علیه السّلام بود که بخش اعظم زندگی معنوی امام علیه السّلام را که آکنده از نور و تقوا بود، دربر می گرفت. «ابراهیم بن عباس» ضمن حدیثی می گوید: امام علیه السّلام کم می خوابید و بسیار شب زنده داری می کرد، بیشتر شب ها را از آغاز تا صبح بیدار می ماند و بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز از هر ماه را از دست نمی داد. (۲)

«شبراولی» درباره عبادت امام رضا علیه السّلام گفته است: او (امام رضا «ع»)) همدم وضو و نماز بود (هماره وضو داشت و مشغول نماز بود). او همه شب، وضو می ساخت، نماز می گزارد و اندکی می خفت و به همین منوال شب را به صبح می رساند. (۳)

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند سرآمد روزگار خود بود. آنچه «رجاء بن ابی ضحاک» نقل کرده، شمه ای از عبادت های آن حضرت است.

«رجاء» از سوی مأمون به مدینه رفت تا امام رضا علیه السّلام را با خود به خراسان ببرد. او در پی اجرای این دستور از مدینه تا «مرو» همراه امام علیه السّلام بود. «رجاء» یک شبانه روز عبادت، معاشرت و استراحت امام رضا علیه السّلام را چنین توصیف

ص: ۴۶

۱- (۱). جوهرة الکلام/ ۱۴۶.

۲- (۲). بحار الانوار/ ۹۱/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا/ ۲/ ۱۸۲).

۳- (۳). الإتحاف بحب الاشراف/ ۵۹.

و ترسیم می کند: «کسی را ندیدم که همانند او تقوای خدا پیشه کند، پیوسته اوقات خود را با یاد او پر کند و چون او از خدای عز و جلّ - بیمناک باشد.

سپیده صبح که سر می زد، حضرتش نماز صبح می گزارد و چون از نماز فارغ می شد تا برآمدن خورشید در مصلاهی خود می نشست و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و حمد خداوند و فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندانش می پرداخت. آن گاه سر به سجده می گذارد و با بلند شدن روز سر از سجده بر می داشت. سپس به میان مردم می رفت و تا نزدیک ظهر آنان را پند و اندرز می داد و پس از آن برخاسته، تجدید وضو می کرد و به مصلاهی خود می رفت.

چون ظهر فرامی رسید، برمی خاست و شش رکعت نماز می گزارد. در رکعت اول، سوره «حمد» و «کافرون» و در رکعت دوم «حمد» و «توحید» می خواند. در چهار رکعت دیگر حمد و توحید می خواند و سلام می داد. در هر دو رکعت، یک قنوت پس از قرائت و پیش از رکوع به جا می آورد.

[پس از شش رکعت نماز] اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و پس از آن، اقامه نماز ظهر می گفت و نماز ظهر می خواند. پس از سلام نماز، تا آن جا که می توانست تهلیل، تکبیر و تسبیح می گفت و حمد خدای به جا می آورد.

سپس سر به سجده شکر گذارده، صد بار «شکرا لله» می گفت. چون سر از سجده برمی داشت، شش رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت به یک سلام به پایان می برد. در هر رکعت سوره حمد و توحید می خواند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان یافتن شش رکعت، اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان نماز، برمی خواست و نماز عصر به جای می آورد.

بعد از نماز عصر در مصلاهی خود می نشست و تسبیح، تکبیر و تهلیل خدا می گفت و حمد او را به جای می آورد، سپس سر به سجده می نهاد و صد مرتبه

«حمدا لله» می گفت.

زمانی که خورشید غروب می کرد، امام علیه السلام تجدید وضو کرده، پس از اذان و اقامه، سه رکعت نماز مغرب می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و پس از دادن سلام در مصلاهی خود نشسته، تا آن جا که می توانست تسبیح، تکبیر، تهلیل و حمد خدا می گفت. سپس سر به سجده شکر می نهاد و پس از سر برداشتن بدون این که با کسی سخن بگوید، برخاسته، چهار رکعت نماز به دو سلام می خواند. در نماز اول در هر رکعت، حمد و سوره کافرون و در نماز دوم در هر رکعت، حمد و توحید می خواند و پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد. پس از نماز تا آن جا که در توان داشت تعقیبات می گفت.

هنگامی که شب فرامی رسید، افطار می کرد، سپس چهار رکعت نماز عشاء می گزارد و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و چون سلام نماز می داد در مصلاهی خود می نشست و تا آن جا که می توانست حمد، تسبیح، تهلیل و تکبیر خداوند می گفت و پس از آن سجده شکر می کرد و به بستر می رفت.

پس از این که یک سوم شب سپری می شد، امام علیه السلام تسبیح، تهلیل، تکبیر گویان و در حالی که حمد خداوند می گفت از بستر برمی خاست و پس از مسواک کردن وضو می ساخت و آماده نماز شب می شد. او هشت رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت را به یک سلام به پایان می رساند. در دو رکعت نخست نماز شب سوره حمد و سی مرتبه سوره توحید می خواند.

آن گاه چهار رکعت نماز جعفر بن ابی طالب (طیار) می خواند و هر دو رکعت به یک سلام به پایان می رساند و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت به جا آورده، آن را از نماز شب به حساب می آورد. سپس دو

رکعت باقی مانده نماز جعفر طیار را می گزارد. در رکعت اول سوره حمد و سوره «ملک» و در رکعت دوم، حمد و سوره «دهر، انسان» می خواند و نماز را به پایان می رساند. آن گاه برمی خاست دو رکعت نماز «شفع» می گزارد و در هر رکعت حمد و سوره توحید سه مرتبه می خواند و پس از قنوت، نماز را به همان ترتیب به پایان می رساند. سپس یک رکعت نماز «وتر» با حمد و توحید سه مرتبه، سوره «فلق» یک مرتبه و سوره «ناس» یک مرتبه می خواند، سپس در قنوت می گفت:

«اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم اهدنا فيمن هديت، و عافنا فيمن عافيت، و تولنا فيمن توليت، و بارك لنا فيما أعطيت، و قنا شر ما قضيت، فإنك تقضي و لا يقضى عليك، انه لا يذل من واليت، و لا يعز من عاديت، تباركت و تعاليت...»؛

بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست. بار خدایا، ما را در شمار آنان که هدایت کرده ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را در شمار آنانی که از عافیت خود برخوردارشان کرده ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را در شمار آنانی که سرپرستی شان را خود در دست گرفته ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را از شر آنچه [از بلا حکم کرده،] مقرر داشته ای ایمنی بخش، زیرا تو حکم می کنی و بر تو حکم نشود. [خدایا،] هر کس را که تو دوست بداری خوار نشود و هر کس تو اش دشمن باشی عزت نیابد. [بار خدایا،] تو مبارک و بلندمرتبه ای.

سپس هفتاد مرتبه می گفت: «استغفر الله و أسأله التوبه»؛ از [درگاه] خداوند طلب آمرزش و درخواست [پذیرفته شدن] توبه می کنم.

پس از فراغت از نماز تا آن جا که می توانست تعقیبات می گفت و چون به زمان فجر نزدیک می شد دو رکعت نماز فجر به جای می آورد که در رکعت اول حمد و سوره کافرون و در رکعت دوم، حمد و سوره توحید می خواند. با دمیدن

صبح امام علیه السلام اذان و اقامه می گفت و نماز صبح می گزارد و چون نماز را به پایان می رساند، تا برآمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و آن هنگام سر به سجده شکر می نهاد و با بالا آمدن روز سر از سجده برمی داشت». (۱)

به یک سخن این که عشق خدا آن چنان در قلب مبارک امام رضا علیه السلام جای گرفته، او را مجذوب حضرت حق کرده بود که تمام وجودش خدایی و بندگی خداوند بخشی از شخصیت و ویژگی آن بزرگوار شد.

امام رضا علیه السلام در سنگر دعا

از دیگر جلوه های بارز و برجسته زندگی معنوی امام رضا علیه السلام دعا به درگاه الهی بود و آن حضرت در هر کاری به درگاه خداوند پناه می برد. او از دعا چنان غرق لذت های روحی و معنوی می شد که هیچ لذت مادی نمی توانست با آن حالت خوش روحی برابری کند. دعاهایی که در همین بخش خواهیم خواند از میان دعاهایی است که از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

۱. حضرت رضا علیه السلام به هنگام دعا به درگاه خداوند، عرضه می داشت:

«یا من دلنی علی نفسه، و ذلّ قلبی بتصدیقہ، أسألك الأمن و الإیمان فی الدنیا و الآخره»؛ (۲)

ای که مرا به سوی خود راهنمایی نموده [ای] و قلب مرا رام تصدیق خود کرده [ای]، امان و ایمان دنیا و آخرت را از تو می خواهم.

این دعا در عین اختصار برخوردار از جلوه های توحید می باشد، چرا که حضرتش اعتراف دارد که خداوند با آفرینش شگفتی های هستی که وجود

ص: ۵۰

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲-۱۸۳؛ بحار الانوار ۹۳/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲-۱۸۳). این حدیث ادامه دارد که به برخی از ذکرها، عبادت ها و برخی سوره هایی که امام رضا علیه السلام در نمازهای مستحبی خود می خوانده است، می پردازد.

۲- (۲). اصول کافی ۵۷۹/۲.

خداوند را فریاد زده و بر آن گواهند، بندگان به ذات خویش راهنمایی کرده و خود را به خلق شناسانده است.

۲. امام رضا علیه السلام در دعای خود، از خداوند می خواهد تا موهبت هدایت و در بند بندگی خدا بودن را به او ارزانی دارد و این خواسته در حقیقت بالاترین مقامی است که مقربان و بازگشتگان به سوی خداوند از آن برخوردارند. حضرت عرضه می دارد:

«اللهم أعطني الهدى و ثبتني عليه، و احشرنى عليه آمناً، أمن من لا - خوف عليه، و لا - حزن و لا - جزع، إنك أهدى أهل التقوى و أهل المغفرة...»؛ [\(۱\)](#)

بار خدایا، موهبت هدایت به من عطا کن و بر آن پایدارم بدار و هدایت و امان یافته محشورم کن؛ چنان امانی که از ترس، اندوه و بیتابی و ناشکیبایی دور باشد که تو اهل تقوا و اهل مغفرت هستی.

ص: ۵۱

۱- ((۱)). اعیان الشیعه ۴، ق ۱۹۷/۲.

بخش نخست پرورش امام رضا علیه السلام

بخش دوم مراحل زندگی امام رضا علیه السلام

بخش سوم امام رضا علیه السلام در کنار پدر

ص: ۵۳

پرورش امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام از دودمانی پاک و پاکیزه برآمد که درجات بزرگواری و کمال را درنوردیده، به ستیغ آن دست یافته بودند. افراد این خاندان بر قله ارزش ها و عناصری که شخصیت انسانی را می سازد، چون، اندیشه پاک، مهرورزی و روش و رفتار والا قرار داشتند. آنان چونان ستاره درخشان و تابناک، مسیر انسانیت را روشن کرده، الگویی سرفراز در تاریخ اسلام بودند و در برابر خداوند تسلیم بودند، به پیامبر خدا اقتدا کرده، همسنگ قرآن به شمار می رفتند.

پدر ارجمند امام رضا علیه السلام حضرت موسی بن جعفر کاظم علیه السلام، وارث و جامع تمام خصلت های ستوده و افتخارات بود. «ابن حجر هیثمی» در توصیف پدر ارجمند امام رضا علیه السلام می گوید:

[امام کاظم علیه السلام] دانش، معرفت، کمال و فضل پدرش را به ارث برده، از آن رو او را «کاظم» خوانده اند که بسیار بردبار بود و [از دیگران و کارهای بد آنان] چشم پوشی می کرد. مردم عراق، او را «دروازه برآمدن حاجت ها به سوی خدا» می خوانند. او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود.

مادر بزرگوار امام رضا علیه السلام «ام ولد» (کنیزی که با زادن فرزندى آزاد، آزاد می شود) به نام های «نجمه»، «اروی»، «سکن»، «سمان» و «تکنم» که آخرین نام

اوست، خوانده شده است. (۱)

زمانی که این بانوی با جلال، امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام او را «طاهره» نام نهاد. (۲)

امام رضا علیه السّلام به سال ۱۴۸ ق. (۳) در مدینه زاده شد. سال ۱۵۱ ق. و سال ۱۵۳ ق. (۴) نیز به عنوان سال ولادت امام رضا علیه السّلام ذکر شده است که روایت نخست مشهورتر است. (۵)

چون امام رضا علیه السّلام زاده شد، حضرت کاظم علیه السّلام با این عبارت ولادت او را به مادرش شادباش گفت. او فرمود: ای نجمه، [این] موهبت خدای تو بر تو گوارا (مبارک) باد. نجمه، نوزاد را که در پارچه ای سفید پیچیده شده بود به امام کاظم علیه السّلام داد و حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت.

آن گاه آب فرات خواست و با همان آب کام او را برداشت، سپس به نجمه فرمود: نوزاد را بستان که او حجت خدای در زمین اوست (۶)، آن گاه نام جدش امیر المؤمنین علیه السّلام را بر او نهاد.

امام رضا علیه السّلام به چند لقب خوانده شده است که مشهورترین آن ها، «رضا»، «صابر»، «زکی»، «وفی»، «سراج الله»، «قره عین المؤمنین»، «مکیده الملحدین»، «صدیق» و «فاضل» است. (۷)

«ابو الحسن» مشهورترین کنیه های امام رضا علیه السّلام است و به منظور پرهیز از تداخل و تشابه کنیه امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام، پدر را «ابو الحسن ماضی» و پسر را «ابو الحسن ثانی» خوانده اند. (۸)

ص: ۵۶

- ۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۷.
- ۲- (۲). همان/۱۵.
- ۳- (۳). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۴۸.
- ۴- (۴). شذرات الذهب ۲/۶.
- ۵- (۵). الحیاه السیاسیه للإمام الرضا/۱۴۰.
- ۶- (۶). عیون اخبار الرضا ۱/۲۰.
- ۷- (۷). حیاه الامام علی بن موسی الرضا ۱/۲۳-۲۵.
- ۸- (۸). همان/۱۲۵.

شانزده سال از سقوط دولت امویان و پیدایش و تأسیس دولت عباسیان گذشته بود و در شرایطی که دامنه پیروی از اهل بیت و اعلام دوستی نسبت به آنان گسترش یافته، مفاهیم مکتب آنان در اندیشه و باور بخش اعظم مسلمانان ریشه دوانده و مهرورزی متقابل میان خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و جامعه مسلمانان حاکم بود، امام رضا علیه السلام چشم به جهان گشود.

این برداشت، در حد پندار نیست، بلکه گفت و گوی امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید به آن تصریح دارد. زمانی که هارون الرشید به امام کاظم علیه السلام گفت: «تویی که مردم به طور پنهانی با تو بیعت می کنند؟» امام علیه السلام پاسخ داد: من امام [و حاکم] بر دل ها هستم و تو حاکم بر تن ها هستی. (۱)

نگاه ها به نوزادی دوخته شده بود که باید در دامن دانش، فضایل و ولایی ها پرورش یابد تا جایگاهی سترگ در حرکت اسلامی داشته باشد و این نوزاد، «علی بن موسی الرضا علیه السلام» بود. او اندامی کامل و بدون کاستی داشت و بسیار شیر می نوشید. مادرش در این مورد می گفت: «دایه ای به یاری ام بیاورید.

از او پرسیده شد: آیا شیر [ت] کاستی یافته؟

او گفت: دروغ نمی گویم. به خدا سوگند، شیر کاهش نیافته، اما از آن هنگام که او (امام رضا علیه السلام) زاده شده، نماز و دعای من کاستی یافته است». (۲)

امام رضا علیه السلام در سایه سار ولایی ها و افتخارات بالید و همانند پدرش امام کاظم علیه السلام و نیاکان ارجمندش آینه تمام نمای ارزش های نیکو بود که از دریای

ص: ۵۷

۱- (۱). الصواعق المحرقة/۳۰۹.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱/۲۴.

تقوا، اخلاص و سیره و منش نیکو سیراب شده بودند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی علیه السلام را مورد عنایت خاص و توجه سرشار خود قرار داده بود. از «مفضل بن عمر» نقل شده است که گفت: «بر ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. او علی را در دامان گرفته بود و او را می بوسید و زبان و لبانش را می مکید و زمانی او را در آغوش می گرفت و بر دوش خود می نشاند و می فرمود: پدیر و مادرم فدایت باد، چه قدر خوشبویی، وجودت چه پاکیزه و فضل و برتری ات چه آشکار است!

به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت کردم، محبتی از این کودک در دل من افتاده که همانند آن را از هیچ کس جز تو نداشته ام.

امام علیه السلام فرمود: «یا مفضل، هو منی بمنزلی من ابي عليه السلام ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است [سپس تلاوت فرمود: «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟

فرمود: آری». (۲)

امام موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته فرزندش رضا علیه السلام را مورد محبت خود قرار داده، بزرگ و گرامی می شمرد و او را به لقب و کنیه می خواند. «سلیمان بن حفص مروزی» می گوید: «موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام...، فرزندش علی علیه السلام را [با لقب] «رضا» می خواند و می فرمود: فرزندم رضا را نزدم فراخوانید، به فرزندم رضا گفتم و فرزندم رضا به من گفت.

ص: ۵۸

۱- (۱). آل عمران/۳۴.

۲- (۲). همان/۳۲.

[راوی می افزاید:] هرگاه امام کاظم علیه السلام او (علی) را مورد خطاب قرار می داد می فرمود: یا ابا الحسن». (۱)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته نام امام رضا علیه السلام را بر زبان می آورد و سخن خود را با ستایش او آغاز می کرد، فضایل او را بر می شمرد و چنان از نیکی او سخن می گفت که درباره دیگری نگفته بود، گویی می خواست همگان را از نقش رهبری او در آینده نزدیک آگاه کند و بدین سان او را به عنوان امام پس از خود بشناساند. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۱). همان/۱۴.

۲- (۲). همان/۳۰.

مراحل زندگی امام رضا علیه السلام

زندگی امام رضا علیه السلام را باید همانند زندگی دیگر امامان معصوم علیه السلام به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

نخست: دوران پیش از برعهده گرفتن وظیفه امامت و زمام رهبری الهی؛

دوم: دوران تصدی رهبری الهی تا لحظه شهادت.

البته هر یک از این دو بخش تابع شرایطی است که بر زندگی همه امامان علیه السلام حاکم بوده و خود به چند بخش تقسیم می شود.

بنابر نقل های متفاوت، حضرت رضا علیه السلام ۳۰-۳۶ سال در کنار پدر بزرگوار خود زیست که از سال ۱۴۸ ق. (سال ولادت امام رضا علیه السلام) آغاز شد و در سال ۱۸۳ ق. با شهادت امام کاظم علیه السلام پایان یافت. در این سه دهه امام رضا علیه السلام با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «هارون الرشید»، خلفای عباسی معاصر بود. حضرت رضا علیه السلام پس از شهادت امام کاظم علیه السلام عهده دار منصب امامت و رهبری مردم شد. در این مرحله از زندگی، امام رضا علیه السلام با «هارون الرشید»، «محمد امین» و «عبد الله مأمون» معاصر بود و همان گونه که بر همگان روشن است در روزگار مأمون امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی رسید. این بخش از زندگی امام رضا علیه السلام به دو بخش متمایز از یکدیگر قابل تقسیم است:

۱. مرحله تصدی امامت منصوص از طرف خداوند تا ولایت عهدی؛

۲. پذیرش اجباری ولایت عهدی تا نیل به شهادت در راه خدا.

بدین ترتیب می توان زندگی امام رضا علیه السلام را به سه بخش تقسیم کرد:

نخست: از ولادت تا به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ ق.؛

دوم: دوران پس از شهادت پدر ارجمندش امام کاظم علیه السلام تا آغاز ولایت عهدی او در سال ۲۰۰ ق.؛

سوم: از آغاز ولایت عهدی تحمیلی تا واپسین دم زندگی و به شهادت رسیدن آن حضرت به دست مأمون عباسی در سال ۲۰۳ ق.

ص: ۶۲

امام رضا علیه السلام در کنار پدر

در این مقطع تاریخی؛ یعنی روزگاری که امام رضا علیه السلام در کنار پدر گرامی خود زندگی می کرد پدیده هایی چند، چهره نمود که تأثیر قابل توجهی بر فعالیت و موضع گیری امام رضا علیه السلام در دوران امامتش داشت. به منظور روشن شدن فضای حاکم بر آن دوره

به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:

۱. انحراف فکری و دینی

این دوره شاهد جریان های منحرفی مانند: «مشبهه»، «مجسّد»، «مه»، «مجبّره»، «مفوّضه» و جریان های «قیاس»، «استحسان» و «رأی» بود. برخی از فقیهان نیز به خیل طرفداران حاکمان پیوسته، از آنان حمایت می کردند. وجود چنین جریان هایی و محیط و فضای آکنده از اختلاف های فقهی و تنش های کشنده سیاسی، این مقطع زمانی را به طور جدی مخاطره آمیز کرده بود.

۲. فساد اخلاقی و مالی

امام رضا علیه السلام در دوران حیات پدر ارجمند خود با حاکمانی معاصر بود که اموال مسلمانان را ملک خود دانسته، هرچه و هرگونه که می خواستند در آن تصرف و براساس تمایلات خود و همسران و کنیزکان خویش، دارایی

بیت المال مسلمانان را هزینه کرده، هیچ حکمی از احکام شریعت محمدی یا خرده گیری مردم و دلسوزان، آنان را از این کار باز نمی داشت. (۱)

«منصور» خلیفه عباسی، به هنگام مرگ ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود برجای گذاشت. (۲)

زمانی که «مروان بن ابی حفص» بر مهدی عباسی وارد شده، شعری خواند که در آن، خاندان عباسی را مدح گفته، اهل بیت علیهم السلام را نکوهش می کرد، از جایزه و صلۀ هفتاد هزار درهمی مهدی برخوردار شد. (۳)

و آن گاه که «عبد الله بن مالک» کنیزکی آوازه خوان پیشکش مهدی کرد، مهدی به پاس این خدمت چهل هزار [درهم] برای او فرستاد. (۴)

هارون الرشید شیفته میگساری با حضور «جعفر برمکی» و خواهر خود «عباسه» دختر مهدی بود. او هر گاه بر خوان شراب می نشست آن دو را فرا می خواند و پس از خوردن شراب، جعفر و عباسه را تنها می گذاشت تا از فرط میگساری، مدهوش شوند. (۵)

۳. فساد سیاسی

حضرت رضا علیه السلام شاهد کیفیت تعامل عباسیان با مسأله «خلافت» بود. آنان خود را چنین جا انداخته بودند که جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از طریق «عباس» عموی آن حضرت به صورت ارث به ایشان رسیده است. حاکمان این خاندان، بدون در نظر گرفتن آرای مسلمانان، این منصب الهی را که هیچ

ص: ۶۴

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۰۸.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). تاریخ طبری ۸/۱۸۲.

۴- (۴). همان/۱۸۵.

۵- (۵). همان/۲۹۴.

بهره ای در آن نداشتند به یکدیگر وامی گذاردند و از سپردن آن به صاحبان حقیقی خلافت که به فرمان خداوند و تعیین رسول خدا برگزیده شده بودند، سرباز می زدند. حاکمان عباسی، همه چیز را تحت سلطه خود می خواستند و از همین رو منصب «قضاوت» و قاضیان را تسلیم خویش کرده، دین را به عنوان پوششی برای فریب مردم به کار گرفتند و با همین ابزار، میان مردم چنین ترویج کردند که: اینان (عباسیان) حاکمان برگزیده از سوی خداوند هستند و مردم مجاز نیستند این خاندان را مورد انتقاد و حسابرسی قرار دهند.

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام

امام رضا علیه السلام در روزگاری زندگی می کرد که آکنده از روح دوستی و الفت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود و این فضا ثمره تلاش بی امان امامان پیش از حضرت رضا علیه السلام به شمار می رفت. (۱)

آن چنان این روح بر جامعه روزگار آن حضرت حاکم بود که هارون الرشید دشمن، لب به اعتراض گشوده، به امام کاظم علیه السلام گفت: تو کسی هستی که مردم در نهان با تو بیعت می کنند. (۲)

علیرغم چنین اعترافی که هارون در مورد جایگاه مردمی امام کاظم علیه السلام بر زبان می آورد، امام رضا علیه السلام خود شاهد روش های مکارانه هارون و فراخوان مکرر امام کاظم علیه السلام توسط هارون و در بند کشیده شدن و سرانجام کشته شدن پدرش به دست او بود.

ص: ۶۵

۱- (۱). محمد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین/ ۲۰۰.

۲- (۲). الصواعق المحرقة/ ۳۰۹.

از دیگر رخدادهای برجسته و چشم گیری که در روزگار امام رضا علیه السّلام در کنار پدر گرامی اش بروز کرد، قیام های مسلحانه بود. از قیام هایی که در این روزگار به وجود آمد می توان قیام «حسین بن علی بن الحسن بن الامام حسن علیه السّلام»، معروف به «شهید فخر» نام برد. این قیام مسلحانه، به رهبری «حسین بن علی» و بر ضد والی مدینه سامان گرفت، اما در نهایت به کشته شدن حسین و خاندانش - که خداوند از آنان خوشنود باد - انجامید. سرکوب شدن قیام حسین بن علی، دیگر انقلابیون را از ادامه این راه بازداشت و همچنان قیام های مسلحانه علیه حکومت عباسیان تدارک دیده می شد. در سال ۱۷۶ ق.

«یحیی بن عبد الله بن الحسن» قیام کرد. هارون برای از پای در آوردن قیام او، هزاران جنگجو برای مقابله با «یحیی» گسیل داشت، سپس به او امان داد و در بندش کشید و یحیی در زندان بدرود زندگی گفت. (۱)

با اندکی تأمل در تاریخ و مرور آن، روشن می شود که این قیام ها عکس العمل طبیعی نسبت به سیاست های ستمکارانه و جابرانه عباسیان بود.

آنچه بیان شد خلاصه ای از مهمترین رویدادهایی است که در روزگار امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام چهره نمود. در بخش های بعدی به چگونگی رویارویی امام رضا علیه السّلام با این پدیده ها و نیز اعمال و وظایف امامت، توسط آن حضرت می پردازیم، ان شاء الله.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وظایف امامان معصوم علیه السلام را برشمرده، به یکی از آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید:

«فی کل خلف من امتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین...»؛ (۱)

در [میان] هر نسلی از امت من، عادلانی از خاندان من وجود دارند که از رخنه کردن تحریف گمراهان، ادعای انتساب باطل کاران و تأویل جاهلان به این دین (اسلام) جلوگیری می‌کنند (اسلام) را از گزند بدخواهان مصون می‌دارند).

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبوده و مأمور به ایفای این مسئولیت بود. توجه به این نکته ضروری است که این مسئولیت زمانی لازم الاجراست که امام رضا علیه السلام خود در حال انجام رسالت امامت باشد، اما در کنار پدر، مسئولیت او تابع مسئولیت امام متصدی امر امامت خواهد بود و هموست که سزاوار به انجام این وظیفه و پرداختن به آن می‌باشد و امام جانشین، در زمان حیات امام علیه السلام جز در مواردی و حدودی معین از بیان هر امری خودداری می‌کند. به همین منظور و برای روشن شدن شرح وظایف امام مأمور و امام جانشین، امام صادق علیه السلام در پاسخ این که ممکن است در یک زمان، بیش از یک امام وجود داشته باشد، می‌فرماید: نه، مگر این که یکی از آن دو خموش است. (۲)

از همین رو در روزگار امام کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام خموشی گزیده بود؛

ص: ۶۷

۱- (۱). همان/۲۳۱.

۲- (۲). الکافی ۱/۱۷۸.

یعنی او متولی منصب امامت نشده بود و به صورت مستقل از امام مأمور؛ یعنی امام کاظم علیه السّلام موضع گیری نمی کرد، بلکه در عمل، از امام کاظم که منصب بالفعل امامت را در دست داشت پیروی می کرد. این مطلب نیز باید روشن شود که سکوت امام رضا علیه السّلام یا هر امام جانشین در زمان حضور امام مأمور، بدان معنا نیست که از اقدام های اصلاحی و دگرگون ساز در میان امت بازایستد. امام رضا علیه السّلام در چارچوب وظایف تعیین شده در میان امت فعالیت داشته، به نشر مفاهیم و ارزش های اسلامی می پرداخت، سؤال های اعتقادی و فقهی را پاسخ می گفت و در حالی که تنها بیست و اندی سال از عمر بابرکتش می گذشت، در مسجد رسول خدا می نشست و فتوا می داد. (۱)

«ذهبی» درباره امام رضا علیه السّلام می گوید: او (امام رضا علیه السّلام) در حالی که جوان بود در ایام «مالک» فتوا می داد. (۲)

او همچنین در دوران امامت پدر گرامی اش امام کاظم علیه السّلام «امر به معروف» و «نهی از منکر» می کرد و از پدر و اجداد بزرگوار خود روایت حدیث کرده، به نشر احادیث اهل بیت علیهم السّلام و سنت رسول خدا در میان مردم می پرداخت.

راویانی چون «ابو بکر»، «احمد بن حباب حمیری»، «داوود بن سلیمان بن یوسف غازی»، «سلیمان بن جعفر» و دیگران از او روایت کرده اند. (۳)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام در مناسبت ها و دیدارها با بیان مطالبی و ایراد تعبیرهایی، ذهن ها را متوجه امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام کرده، یاران و اصحاب خود را به او ارجاع می داد. در این جا به برخی از گفتارها و رهنمودهای امام کاظم علیه السّلام درباره امام رضا علیه السّلام اشاره می کنیم:

ص: ۶۸

۱- (۱). تهذیب التهذیب ۳۳۹/۷.

۲- (۲). سیر أعلام النبلاء ۳۸۸/۹.

۳- (۳). تهذیب الکمال ۱۴۸/۲۱.

این [علی] فرزند من است. کتاب (نامه) او کتاب من، گفتار او گفتار من، قول او قول من و پیک او پیک من است و هر چه او گوید همان است [و حق گفته است]. (۱)

امام کاظم علیه السّلام همچنین به فرزندان خویش می فرمود: [فرزندان من،] این (علی) برادر شما، عالم آل محمد صلی الله علیه و اله است. از این رو احکام دین خود را از او پرسید [و فرا بگیرید] و آنچه به شما بگوید حفظ [و بدان عمل] کنید. (۲)

هرگاه امام کاظم علیه السّلام فرصتی مناسب می یافت، زمینه را برای امام رضا علیه السّلام و امر جانشینی او فراهم می کرد. او به «علی بن یقظین» فرمود: ای علی بن یقظین، این علی، سرور و مهتر فرزندان من است. من کنیه خود را به او داده ام. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش

امامت، منصبی است خدایی با مسئولیتی سنگین که جز با تعیین و گزینش خداوند و معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تحقق خارجی نمی یابد و مسلمانان در تعیین امام، حق دخالت ندارند، زیرا نمی توانند امام معصوم را بشناسند؛ امامی که خداوند «عصمت» را لازمه او دانسته، می فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۴) پیمان (پیشوایی و جانشینی) من به بیدادگران نمی رسد.

روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ما رسیده است بر امر تعیین امام معصوم به فرمان خدا تأکید دارد. نیز حضرتش در آغاز دعوت به یکتاپرستی می فرمود:

ص: ۶۹

۱- (۱). اصول کافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۳۱/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲؛ طوسی، الغیبه/۳۷؛ روضه الواعظین ۲۲۲/۱ و الفصول المهمه/۲۴۴.

۲- (۲). اعلام الوری ۶۴/۲؛ کشف الغمه ۱۰۷/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹ (به نقل از: اعلام الوری و کشف الغمه).

۳- (۳). الإرشاد ۲۴۹/۲؛ اعلام الوری ۴۳/۲ (به نقل از: الإرشاد ۲۴۹/۲)؛ کشف الغمه ۶۰/۳ (به نقل از: الارشاد) و بحار الانوار ۱۳/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا).

۴- (۴). بقره/۱۲۴.

امر[رسالت و خلافت] از آن خداست در هر که خواهد قرار می دهد. (۱)

نیز حضرتش بارها و با لفظهای متعدد و عبارت های گوناگون، امامان معصوم را دوازده تن و همگان را از قریش خوانده است. (۲)

روایاتی نیز در دست است که امامان معصوم از بنی هاشم اند، از جمله این گفته پیامبر صلی الله علیه و اله است که «بعدي إثني عشر خليفة... كلهم من بني هاشم»؛ (۳)

پس از من دوازده خلیفه (جانشین) می باشند که همگی ایشان از بنی هاشم اند.

در روایاتی بی شمار، «بنی هاشم» به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او تفسیر شده، سپس آنان را در امام حسین علیه السلام و فرزندان او منحصر می کند. (۴)

همچنین روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده که به نام های امامان دوازده گانه پرداخته است. برخی از این روایات به طور عام آنان را برشمرده، برخی دیگر به طور خاص، مانند این روایت که فرموده است: «الأئمة من بعدی إثنا عشر، أولهم علی، و رابعهم علی، و ثامنهم علی»؛ (۵)

امامان پس از من دوازده تن هستند. نخستین آنان علی، چهارمین آنان علی و هشتمین آنان علی است.

باتوجه به روایات یاد شده و دیگر روایات، امامت با وصیت و سفارش ثابت می شود و بنا به عهد و پیمانی است از رسول الله صلی الله علیه و اله که هر امامی، امام پس از خود را تعیین و ودایع امامت را بدو می سپارد.

امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی فرموده است:

ص: ۷۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۵۰/۲؛ السیره الحلیه ۳/۲ و ابن کثیر، السیره النبویه ۱۵۹/۲.

۲- (۲). نک: مسند احمد ۶۵۷/۱؛ سنن ابی داوود ۱۰۶/۴؛ سنن ترمذی ۵۰۱/۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء / ۱۱ و کنز العمال ۳۲/۱۲.

۳- (۳). ینابیع الموده ۳۰۸/۱؛ موده القربی/ ۴۴۵ و إحقاق الحق ۳۰/۱۳.

۴- (۴). نک: کفایه الاثر/ ۲۳، ۲۹ و ۳۵.

۵- (۵). جامع الاخبار/ ۶۲.

می پندارید امر [امامت و جانشینی] در اختیار ماست که به هر کس بخواهیم واگذاریم؟ به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. این (امامت)، عهدی است از رسول خدا که به یکایک [از این خاندان] می رسد تا به دست صاحب آن سپرده شود. (۱)

امام کاظم علیه السلام نیز باید امام پس از خویش را به امت معرفی می کرد و بر اساس همین مسئولیت گاهی به اشاره و گاهی به طور صریح و در قالب نصوصی، امام رضا علیه السلام را به عنوان جانشین خود به یاران و اصحاب خاص خویش می شناساند تا آنان در زمان مناسب، مسأله امامت حضرت رضا علیه السلام را در میان مردم نهادینه کنند. امام علیه السلام با در نظر گرفتن شرایط تعقیب و گریزی که از سوی دستگاه عباسیان اعمال می شد، از معرفی جانشین خود به عامه مردم و در جامعه پرهیز می کرد.

به هر حال نصوص و روایات وارده همصدا بر این امر متفق اند که امام کاظم علیه السلام فرزندش امام رضا علیه السلام را به عنوان جانشین و امام پس از خویش معرفی فرموده است.

از «نعیم بن قابوس» نقل شده است که گفت: «ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: (۲)

فرزندم علی، بزرگترین پسران من، شنواترین آنان به سخن من و فرمانبردارترین ایشان از من است. با من در کتاب «جفر» و «جامعه» می نگرد و کسی جز پیامبر یا وصی و جانشینی پیامبر در این کتاب نمی نگرد (حق ندارد در آن بنگرد)».

امام کاظم علیه السلام از روزگار خردسالی امام رضا علیه السلام امر امامت او را بیان

ص: ۷۱

۱- (۱). بحار الانوار ۷۰/۲۳ (به نقل از: شیخ صدوق، کمال الدین).

۲- (۲). اصول کافی ۳۱۱/۱ حدیث ۲؛ عیون اخبار الرضا ۳۱/۱ (به نقل از: کلینی) و طوسی، الغیبه/۳۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۳۱/۱).

می داشت. در روایت «مفضل بن عمر» آمده است: «به امام کاظم علیه السلام گفتم:

فدایت شوم، چنان محبتی از این کودک در دلم به وجود آمده که تا به حال از کسی جز شما مانند آن را در دل خود نیافته ام.

امام علیه السلام فرمود: «یا مفضل، هو منی بمنزلتی من اَبی علیه السلام، ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛

ای مفضل، جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است. [سپس این آیه را تلاوت فرمود:] «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست».

به امام علیه السلام گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟

امام علیه السلام فرمود: آری». (۲)

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق)

امام کاظم علیه السلام در آغاز امامت خود، یاران و اصحاب خاص خود و افراد مورد اعتماد و رازدار را گاهی به کنایه و زمانی به طور صریح از امامت فرزندش امام رضا علیه السلام آگاه کرده، آنان را به پذیرفتن امامت او و تن دادن به گفته های او فرامی خواند.

از «داوود بن رزین» نقل شده است که گفت: «اموالی برای ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) بردم. امام علیه السلام بخشی از آن را گرفته، بخش دیگر آن را بازگرداند. به حضرتش گفتم: فدایت شوم، چرا این [مال] را به من بازگرداندی؟

فرمود: آن را نزد خود نگاه دار تا پس از من صاحب این اموال، آن را از تو بخواهد.

ص: ۷۲

۱- (۱). آل عمران/۳۴.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۳۲/۱.

زمانی که موسی [بن جعفر] علیه السلام از دنیا رفت، امام رضا علیه السلام به وسیله پیکی به داوود فرمود: آن مالی که نزد تو [و بر ذمه تو] است به ما بده.

من آن مال را برای حضرت فرستادم». (۱)

می بینیم در این روایت امام کاظم علیه السلام نام امام پس از خود را به «داوود» نمی گوید، بلکه با عبارت «تا پس از من صاحب این مال، آن را از تو بخواهد» امامت فرزندش حضرت رضا علیه السلام را تحکیم و بر آن تأکید می کند.

حضرتش بنا به ضرورت ها گاهی نیز همزمان با اشاره و تصریح و در قالب یک گفتار، امامت حضرت رضا علیه السلام را مطرح می کرد، چرا که تفاوت درجه فکری و عقلی و نیز دریافت و درک افراد را در نظر می گرفت.

از «عبد الله هاشمی» نقل شده است که گفت: «ما و دوستان ما که تعدادمان به حدود شصت نفر می رسید نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرد آمده بودیم.

ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که دست فرزندش علی را در دست داشت، وارد شده، فرمود: آیا می دانید کیستم؟

گفتیم: سید و بزرگ مایی.

فرمود: نام و نسب مرا باز گوید.

گفتیم: موسی بن جعفر بن محمد.

فرمود: این که با من است کیست؟

گفتیم: او علی بن موسی بن جعفر است.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۷۳

۱- (۱). اصول کافی ۳۱۳/۱؛ اختیار معرفه الرجال/۳۱۳؛ الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۱؛ اعلام الوری ۴۷/۲ (به نقل از: الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۲)؛ کشف الغمه ۶۱/۳ و ۶۲؛ طوسی، الغیبه/۹۳؛ حدیث ۱۸ و بحار الانوار ۲۵/۴۹.

پس گواه باشید که او در دوران حیاتم وکیل من و پس از مرگم وصی من است».^(۱)

این بیان امام کاظم علیه السّلام در حالی که نصی بر امامت امام رضا علیه السّلام و جانشینی اوست، در عین حال و با تفسیری ظاهری در حکم وصیت عادی و متعارفی است که پدر به فرزند و در مورد او می کند. امام کاظم علیه السّلام از آن جهت با عبارتی دو پهلو از جانشینی و وکالت فرزند خود سخن می گوید که اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه، آکنده از ترور، تعقیب و اختناق است.

امام کاظم علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای جامعه، مسأله امامت فرزندش حضرت رضا علیه السّلام را گاهی در برابر عده ای و زمانی در برابر جمع اصحاب و خاندان خود مطرح می فرمود.

از داوود بن کثیر رقی نقل شده است که گفت: «به موسی کاظم علیه السّلام گفتم:

فدایت شوم، کهنسال شده ام. دست مرا بگیر و از دوزخ وارهانم. [به من بگو]: پس از تو، امام و سرپرست ما کیست؟

امام علیه السّلام به فرزندش ابو الحسن رضا اشاره کرده، فرمود: پس از من او سرپرست و امام شماست.^(۲)

«حیدر بن ایوب» می گوید: «در مدینه، در جایی که «قبا» نام داشت و «محمد بن زید بن علی» در آن حضور داشت، حاضر بودیم. محمد بن زید نه در وقت معمول که با تأخیر نزد ما آمد. به او گفتیم: فدایت شویم، تو را چه شده است [که دیر آمدی]؟

محمد گفت: امروز ابو ابراهیم ما را که هفده تن از فرزندان فاطمه (س) و علی علیه السّلام بودیم فراخواند و ما را گواه گرفت که فرزندش علی وکیل او در

ص: ۷۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۷/۱.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۴۳-۲۴۴.

زمان حیاتش و وصی او پس از وفاتش است و فرمانش نافذ است و [این حق] برای او [محفوظ] است.

آن گاه محمد بن زید قصد امام کاظم علیه السلام از این کار را روشن کرده، گفت:

ای حیدر، به خدا سوگند که او امروز فرزندش را به عنوان امام [پس از خویش] معرفی کرد. (۱)

آن گاه که ضرورت ایجاب می کرد امام کاظم علیه السلام در قالب الفاضلی صریح و به دور از ابهام و کنایه و بی نیاز به تأویل و تفسیر، مردم را از امامت فرزندش امام رضا علیه السلام آگاه می کرد. «عبد الله بن حارث» که مادرش از نوادگان «جعفر بن ابی طالب» بود می گوید: «ابو ابراهیم علیه السلام ما را فراخواند و چون گرد آمدیم، فرمود: آیا می دانید شما را برای چه گرد آورده ام؟

گفتیم: نه.

امام علیه السلام فرمود: گواه باشید که این فرزندم علی، وصی و متصدی کارهای من و جانشین من است و هر کس ناگزیر از دیدار من باشد، باید با کتاب (نامه) او به دیدارم بیاید. (۲)

این صراحت بیان امام کاظم علیه السلام منحصر به اجتماع های خصوصی و دور از چشم اغیار بود، اما در حضور عامه مردم الفاضلی دو پهلو به کار می برد و تأویل و تفسیر کلام خود را برعهده شنوندگان می گذارد.

«حسن بن بشیر» می گوید: «همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر برپا داشته، به مردم معرفی فرمود، ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام نیز فرزندش علی را برپا داشته، به حاضران

ص: ۷۵

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۸/۱.

۲- (۲). اصول کافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۷/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲؛ اعلام الوری ۴۵/۲ (به نقل از: کلینی و الارشاد ۲۵۰/۲ و ۲۵۱)؛ طوسی، الغیبه/۳۷ و بحار الانوار ۱۶/۴۹ (به نقل از: همان ها).

معرفی کرده، فرمود: ای مردم مدینه (یا این که فرمود: ای حاضران در مسجد)، این [فرزندم علی] پس از من جانشین و وصی من است. (۱)

در روایتی دیگر به نقل از «عبد الرحمن بن حجاج» آمده است:

«ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام در مورد امامت فرزندش علی وصیت کرد و سندی نوشت و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفت». (۲)

در سال ۱۷۸ ق. امام کاظم علیه السلام «محمد بن سنان» را از وصیت خود در مورد امامت فرزندش علی [بن موسی] الرضا علیه السلام آگاه کرد. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت

امام موسی بن جعفر علیه السلام در روز هفتم ماه ذو الحجه سال ۱۷۹ ق. (یک روز پیش از روز «ترویه») و به نقلی روز ۲۷ ماه رجب همان سال بازداشت شد. (۴)

پنجاه روز از بازداشت امام کاظم علیه السلام گذشته بود که «علی» و «اسحاق» فرزندان «عبد الله» فرزند امام جعفر صادق علیه السلام بر «عبد الرحمان بن اسلم» که در مکه بود وارد شدند. آنان نامه ای از امام کاظم علیه السلام همراه خود داشتند که به خط امام علیه السلام نگاشته شده، خواسته هایی را دربر داشت که حضرت به انجام آن امر فرموده بود. آن دو به عبد الرحمن گفتند: «[امام علیه السلام] دستور داده است تا این نیازها از این طریق برآورده شود و اگر چیزی از او [نزد تو] است، آن را به فرزندش علی بده که او جانشین و سرپرست کارهای اوست». (۵)

نیز امام کاظم علیه السلام آن هنگام که به زندان بصره برده می شد، «عبد الله بن مرحوم» را خوانده، نامه هایی به او داد و فرمود تا آن نامه ها را به فرزندش علی

ص: ۷۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۹/۱.

۲- (۲). همان/۲۸.

۳- (۳). همان/۳۲.

۴- (۴). بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۵- (۵). عیون اخبار الرضا ۳۹/۱.

برساند، سپس فرمود: او وصی و سرپرست کارهای من و بهترین فرزندان من است. (۱)

همچنین حضرت کاظم علیه السلام از داخل زندان نامه هایی برای یاران و اصحاب خود فرستاده، در آن ها به امامت فرزندش امام رضا علیه السلام [و پیروی از او] وصیت می کرد.

«حسین بن مختار» می گوید: «زمانی که ابو الحسن علیه السلام در زندان بود نوشته هایی از او به دستمان رسید که در آن ها آمده بود: امامت و جانشینی من، از آن بزرگترین فرزندان من است.» (۲)

اگر زندانی شدن امام کاظم علیه السلام را در بصره یک سال بدانیم و این روایت را بپذیریم، حضرتش در سال ۱۸۰ ق. وارد بغداد شد. در آن جا «علی بن یقطين» بر حضرت وارد شده، علی [بن موسی] الرضا علیه السلام را دید که در کنار حضرت کاظم علیه السلام نشسته است. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: ای علی بن یقطين، این علی، سرور و سید فرزندان من است و من کنیه خود را به او داده ام.

چون علی بن یقطين این بیان امام کاظم علیه السلام را با «هشام بن الحکم» در میان گذاشت، هشام به او گفت: [امام کاظم علیه السلام] با این سخن به تو گفته است که پس از او فرزندش علی امام و جانشین اوست.» (۳)

بار دیگر امام کاظم علیه السلام برای تثبیت امر امامت حضرت رضا علیه السلام بین سال های ۱۸۱ ق. تا ۱۸۳ ق. از درون زندان به علی بن یقطين می نویسد: به یقین فرزندم [علی] سرور و مهتر فرزندان من است و من کنیه ام را به او داده ام. (۴)

ص: ۷۷

۱- (۱). همان/۲۷.

۲- (۲). الکافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۳۰۰/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲، طوسی، اعلام الوری ۴۶/۲؛ کشف الغمه ۶۱/۳ و بحار الانوار ۲۴/۴۹ (به نقل از: الارشاد، اعلام الوری و الغیبه).

۳- (۳). الکافی ۳۱۱/۱؛ الارشاد ۲۴۹/۲ (به نقل از: الکافی ۳۱۱/۱)؛ عیون اخبار الرضا ۲۱/۱ و طوسی، الغیبه/۳۵.

۴- (۴). الکافی ۳۱۳/۱. این روایت ممکن است تحت تأثیر شرایط حاکم بر آن روزگار بوده و راوی به دلیل تنگناهای موجود روایت را این چنین مبهم نقل کرده است و منظور امام کاظم علیه السلام فرزندش امام رضا علیه السلام بوده که نص کامل روایت چنین است: «إن علیا ابني سید ولدی.»

در شرایطی که بر دوران زندگی امام کاظم علیه السلام حاکم بود، می بایست حضرتش در تصمیم گیری و موضع گیری سیاسی، به ویژه اموری که به امام و جانشین پس از امام کاظم علیه السلام مرتبط بود، پنهان کاری کند. به همین دلیل امام کاظم علیه السلام از آشکار کردن امر امامت حضرت رضا علیه السلام پرهیز می کرد، اما زمانی را برای امام رضا علیه السلام تعیین کرد تا حضرتش امر امامت خود را اعلان کند.

از «یزید بن سلیط زیدی» نقل شده است که گفت: «گروهی بودیم که در راه مکه با ابو عبد الله علیه السلام برخورد کردیم. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. شما امامان پاکیزه [از پلیدی] هستید و کسی را از مرگ گریزی نیست. چیزی (رهنمودی) به من بنمایانید تا به کسان و خاندان خود برسانم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری [چنین خواهم کرد]، اینان فرزندان من هستند و این (به فرزندش موسی علیه السلام اشاره کرد) سرور و مهتر آنان است.

بعدها با ابو الحسن موسی علیه السلام دیدار کردم و به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. دوست دارم آن گونه که پدرت درباره جانشین خود خبر داد تو نیز چنان کنی.

امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم در روزگاری نه چون روزگار ما می زیست... من در حالی از خانه بیرون شدم که به صورت ظاهر تمام فرزندانم را در امر جانشینی، شریک علی کردم، اما در نهان او (علی) را به تنهایی به وصایت خویش برگزیدم.. ای یزید، آنچه به تو گفتم، امانتی است نزد تو که [مجازی] تنها به کسانی بگویی که عاقل باشند، در عرصه ایمان به نیکی از بوثه آزمون الهی برآمده و راست گفتار باشند... [ای یزید بدان که او] پس از گذشت چهار سال از مرگ هارون مجاز به بیان این امر (خلافت و امامت) است و چون چهار سال [از مرگ هارون] گذشت، هرچه خواهی از او (علی) بپرس که - این شاء الله - پاسخ خواهد داد. (۱)

ص: ۷۸

بخش نخست امام رضا علیه السلام و محنت های پدرش امام کاظم علیه السلام

بخش دوم جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام

بخش سوم نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی

امام رضا علیه السلام و محنت های امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید به ارتباط عمیق و ریشه دار میان امام کاظم علیه السلام و مسلمانان پی برده بود و می دید پایگاه مردمی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روز به روز توسعه می یابد و اگر امام کاظم علیه السلام زنده بماند به یقین مسلمانان به مقایسه و مقارنه میان روش رفتاری امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید پرداخته، شیوه درست و بدون کژی را از شیوه انحرافی بازخواهند شناخت. لذا به این نتیجه رسید در صورتی که امام کاظم علیه السلام آزادانه به فعالیت خود ادامه دهد، به یقین، وجودش خطر بزرگی برای دستگاه خلافت خواهد بود. به همین دلیل در صدد برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السلام و کنترل فعالیت ها و پیشگیری از تأثیر او بر مسلمانان برآمد.

از دیگر سو رویارویی های مکرر امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید و خرده گیری او برای کسی چون هارون سخت دشوار بود و امکان نداشت تا در برابر امام علیه السلام و موضع گیری های او خاموش بماند. امام کاظم علیه السلام نیز در چنین موقعیتی قرار داشت و خاموش ماندن در برابر اقدام های تجاوزگرانه هارون علیه امت اسلامی و شریعت و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را ناروا و بیجا می دید. این رویارویی در موضع گیری های متعددی چهره نمود که بر هارون بسیار سنگین و ناگوار می آمد. به عنوان مثال، هارون به امام کاظم علیه السلام گفت: «ای ابو الحسن،

حدود فدک را بازگو تا آن را به تو مسترد کنم.

امام علیه السّلام فرمود: آن را به طور کامل و با همان حدود بازپس می گیرم. آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام چهار حد آن را از «عدن» تا «سمرقند» و «افریقیه» و «سیف البحر» تا نواحی «خزر» و «آسیای صغیر» ذکر کرد.

امام کاظم علیه السّلام با این بیان روشن کرد که فدک در واقع همان خلافت و وصایت غضب شده پیامبر صلی الله علیه و اله است. از همین جا بود که هارون تصمیم به کشتن امام کاظم علیه السّلام گرفت. (۱)

زمانی هارون الرشید وارد حرم پیامبر صلی الله علیه و اله شده، خطاب به آن حضرت گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، ای عموزاده!

و امام کاظم علیه السّلام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین سلام داد: «السلام علیک یا اَبه»؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون [که در تنگنای سیاسی و روحی قرار گرفته بود، ناچار زبان به اعتراف گشوده،] گفت: افتخار همین است [و بس].

اما این برخورد امام کاظم علیه السّلام کینه ای در دل او پدید آورد تا این که در سال ۱۶۹ ق. هارون امام علیه السّلام را احضار کرده، مدتی طولانی به زندان افکند، (۲) سپس او را آزاد کرد.

یک بار امام کاظم علیه السّلام نزد هارون الرشید برده شد. هارون از حضرت پرسید: «این سرا چیست؟ (آن را چگونه می بینی؟)».

امام علیه السّلام فرمود: این سرای فاسقان است». (۳)

ص: ۸۲

۱- (۱). تذکره الخواص/۳۱۴ (به نقل از: ربیع الأبرار ۱/۳۱۶).

۲- (۲). البدایه و النهایه ۱۰/۱۸۳.

۳- (۳). الاختصاص/۲۶۲ و بحار الانوار ۴۸/۱۵۶ (به نقل از: الاختصاص/۲۶۲).

از دیگر سو سخن چینان علیه امام کاظم علیه السّلام نزد هارون سعایت کرده، او را بر ضد امام علیه السّلام تحریک می کردند. از جمله این سعایت کنندگان، «یحیی برمکی» بود، او به هارون می گفت: «از مشرق و مغرب برای او (امام کاظم «ع» اموال فرستاده می شود و او چندین خزانه دارد». (۱)

تمام این عوامل دست به دست هم داده، هارون را به زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام واداشت و او در سال ۱۷۹ ق. امام کاظم علیه السّلام را بازداشت کرده، به مدت یک سال در بصره زندانی کرد. از سال ۱۸۰ ق. امام کاظم علیه السّلام در زندان های بغداد به بند کشیده شد تا سرانجام به دست یکی از درّخیمان هارون؛ یعنی «سندی بن شاهک» به شهادت رسید.

آن گونه که از روایت «علی بن یقظین» در باب وصیت امام کاظم علیه السّلام در مورد امامت امام رضا علیه السّلام آمده، در سال های نخستین زندانی شدن امام کاظم علیه السّلام حضرت رضا به دیدار پدر می رفته است. (۲)

حضرت کاظم علیه السّلام به امام رضا علیه السّلام دستور داد تا زمانی که او زنده است بر در سرای خویش بخواهد تا این که خبر شهادت پدر به او برسد. امام رضا علیه السّلام چهار سال به همین روال گذراند.

شبی از شب ها امام رضا علیه السّلام تأخیر کرده، به خانه نرفت. اهل خانه از این تأخیر نگران شدند. چون روز برآمد، امام رضا علیه السّلام وارد خانه شده، نزد «ام احمد» همسر پدرش رفت و فرمود: آنچه را که پدرم به تو سپرده است به من بده.

ام احمد فریاد برآورد: به خدا سوگند سرورم بدرود زندگی گفت.

امام رضا علیه السّلام او را به سکوت دعوت کرده، فرمود: این خبر را آشکار مکن

ص: ۸۳

۱- (۱). مقاتل الطالبيين/۴۱۵.

۲- (۲). الکافی ۱/۳۱۱.

و چیزی مگو[بگذار برای وقتی که]خبر به والی برسد. (۱)

«محمد بن فضل هاشمی» از سوی امام کاظم علیه السّلام مأموریت یافت تا خبر شهادت او را به امام رضا علیه السّلام برساند و امانت هایی به او سپرد تا به امام رضا علیه السّلام بدهد. محمد نیز دستور امام کاظم علیه السّلام را اجرا کرد و خود همان روز به بصره رفت تا خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام را به مردم بصره بدهد. سه روز پس از رسیدن محمد به بصره، امام رضا علیه السّلام طبق وعده ای که به محمد داده بود وارد بصره شد و مردم بصره امامت او را پذیرفتند. امام رضا علیه السّلام همان روز به مدینه بازگشت، سپس از آن جا به کوفه رفت و با پیروان پدرش دیدار کرد و به مدینه بازگشت. (۲)

چون خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام در میان مردم مدینه منتشر شد پیروان و محبان اهل بیت علیهم السّلام بر در سرای ام احمد گرد آمده، با «احمد بن موسی» (۳) دیدار کردند. احمد، آنان را به خانه برادرش امام رضا علیه السّلام برده، آنان با حضرت به عنوان امام بیعت کردند. (۴)

همان گونه که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرموده بود، امامت امام رضا علیه السّلام مدت چهار سال از اغیار پنهان ماند و در این چهار سال امام رضا علیه السّلام امامت خود را بر مسلمانان، آشکار نکرد.

امام رضا علیه السّلام رنج پدرش و زندان های متفاوت و مکرر و درازمدت که امام کاظم علیه السّلام را تا لحظه شهادت در میان گرفته بود، می دید و با تمام وجود آن را لمس می کرد، اما شرایط مناسب نبود و امام رضا علیه السّلام اعلان رویارویی با

ص: ۸۴

۱- (۱). همان/۳۸۱-۳۸۲.

۲- (۲). الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱ و بحار الانوار ۷۳/۴۹ (به نقل از: الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱).

۳- (۳). حرم احمد بن موسی، معروف به «شاهچراغ» در شیراز و مطاف دل دوستداران اهل بیت (ع) است.

۴- (۴). مشروح این ماجرا را نک: بحار الانوار ۴۸، ذیل ص ۳۰۷-۳۰۸ (سید جعفر بحر العلوم، تحفه العالم).

حاکمیت را مصلحت نمی دید. از همین رو درد و رنج را بر خود هموار کرده، دم بر نمی آورد، چرا که مسلمانان به طور عموم و پیروان اهل بیت علیهم السّلام به ویژه، در شرایطی سخت روزگار سپری می کردند.

فضای باز نسبی در روزگار هارون

امام کاظم علیه السّلام در سال ۱۸۳ ق. (۱) به زهر کین هارون و به فرمان او به شهادت رسید. هارون الرشید که از انتشار خبر به شهادت رساندن امام کاظم در میان مردم بیمناک بود، طرحی تدارک دید تا دامان خود را از این جنایت پاک کند و خود را بی خبر از این امر نشان دهد. از همین رو سرداران، دبیران، قاضیان و بنی هاشم را گرد آورده، چهره امام علیه السّلام را باز کرده، به آنان گفت: «آیا نشانه ای از قتل در او می بینید؟ آنان پاسخ دادند: نه». (۲)

از دیگر سو، سندی بن شاهک با اقدامی سالوسانه، پرده آخر این نمایش را اجرا کرد. او فقیهان و بزرگان بغداد را به زندان برد تا خود از نزدیک پیکر امام کاظم علیه السّلام را واریسی کرده، ببینند که اثری از جرح و خفگی بر کالبد امام علیه السّلام وجود ندارد. آن گاه از آنان خواست تا گواهی دهند که او (امام کاظم «ع» به مرگ طبیعی مرده است و آنان گواهی دادند، سپس به دستور سندی، پیکر پاک امام کاظم علیه السّلام را بر پل بغداد گذاشته، ندا در داده شد: «این [پیکر] موسی بن جعفر است. در او بنگرید که [به مرگ طبیعی] مرده است». (۳)

احتمال انفجار و شورش مردمی علیه حکومت هارون، او را دستخوش نگرانی و بیم کرده بود. از این رو برای جلوگیری از چنین رخدادی و نیز

ص: ۸۵

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۵۵.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲/۴۱۴.

۳- (۳). الارشاد ۲/۲۴۲؛ اعلام الوری ۲/۳۴ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۴۲) و کشف الغمه ۳/۲۴.

زدودن خشم مردمی و کاستن از واکنش‌ها، در تنگنا قرار دادن امام رضا علیه السّلام و خاندانش را کم رنگتر و محدودتر کرده، از به کار بستن اقدامات سخت گیرانه علیه آن حضرت خودداری نمود و پیشنهاد کسانی که از او می خواستند تا امام رضا علیه السّلام را بکشد رد می کرد.

از جمله این پیشنهاددهندگان «عیسی بن جعفر» بود که با پاسخ تند هارون مواجه شد. او به هارون گفت: «سوگندی که درباره خاندان ابو طالب (علویان) یاد کرده ای به یاد آور. تو سوگند یاد کردی که اگر کسی پس از موسی [بن جعفر علیه السّلام] مدعی امامت شد در اسارت و بند گردنش را خواهی زد. این علی فرزند موسی مدعی امامت است و آنچه درباره پدرش گفته می شد، درباره او نیز گفته می شود.

هارون خشمگینانه در او نگریست و گفت: چه می گویی؟ می خواهی این خاندان را همگی از دم تیغ بگذرانم؟» (۱).

و زمانی که «خالد بن یحیی برمکی» هارون را به کشتن امام رضا علیه السّلام تحریک و تشویق می کرد، هارون می گفت: «آنچه با پدر او کردیم ما را بس است. آیا می خواهی همه آنان را بکشیم؟» (۲).

البته باید دانست و می دانیم که این انعطاف و تغییر موضع هارون نسبت به خاندان رسالت، به معنای پشیمانی او از اعمال گذشته و نتیجه خداترسی اش نبود، بلکه می خواست با این شیوه، خشم مردم را فرو نشانند. از دیگر سو و علیرغم جاسوسان و سخن چینان فراوانی که برای زیر نظر داشتن امام علیه السّلام و گزارش فعالیت های او گمارد، کوچکترین گزارشی یا دلیلی بر فعالیت امام رضا علیه السّلام بر ضد حکومت هارون ارائه نشده بود.

ص: ۸۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

۲- (۲). الفصول المهمه/۲۴۵.

چهار سال آغازین امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۸۷ ق. با سکوت و رکود کامل گذشت و فعالیت هایی چون:

اعلان امامت، ایراد خطبه، دیدارهای عمومی یا حضور در مجامع عمومی از سوی امام رضا علیه السّلام دیده و ثبت نشد. البته این وضعیت از نگاه جاسوسان هارون که تمام حرکات و سکنات امام رضا علیه السّلام را زیر نظر داشتند دور نبود و آنان هارون را از این امر که حضرت رضا علیه السّلام از رخدادهای فاصله گرفته و دوری می جوید، آگاه می کردند. روایت زیر مؤید این مطلب است:

«روزی ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد بازار شده، سگی، گوسفندی و خروسی خرید. جاسوسی که حضرت را زیر نظر داشت، هارون را از این اقدام امام رضا علیه السّلام آگاه کرد. هارون با شنیدن این خبر گفت: از او ایمن شدیم] و دیگر گزندی به ما نمی رساند».^(۱)

سکوت و عدم فعالیت علنی امام رضا علیه السّلام هارون را نسبت به گزارش های جاسوسان بی اعتماد کرده بود. زمانی یکی از نوادگان «زبیر بن عوّام» به هارون گفت: «او (امام رضا علیه السّلام) درب خانه خود را گشوده، مردم را به خویش دعوت می کند.

هارون گفت: این شگفت انگیز است. یکی می نویسد: علی بن موسی علیه السّلام سگی، گوسفندی و خروسی خریده و [آن دیگری] آنچه می خواهد می نویسد».^(۲)

ص: ۸۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

بدین ترتیب، هارون گفته آن مرد زبیری را درباره امام رضا علیه السلام نادیده گرفته، بدون این که امام علیه السلام را مورد تعرض قرار دهد او را به حال خود وا گذاشت.

چهار سال از شهادت امام کاظم علیه السلام گذشت و سال ۱۸۷ ق. فرارسید.

هارون الرشید در این سال بر جماعت برمکیان خشم گرفته، آنان را به دست جلاّد سپرد. کشته شدن برمکیان نقش بسزایی در دگرگونی و انعطاف اوضاع سیاسی داشت، چرا که اینان ارکان حکومت عباسیان را قوام بخشیده، آن را تحکیم کرده بودند و بیشترین تلاش برای از بین بردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله داشتند. با حذف آنان از عرصه سیاسی آن روز و خالی شدن دستگاه حاکمیت از آنان، سعایت بر ضد امام رضا علیه السلام نیز کمرنگ شد و شرایط برای امام رضا علیه السلام فراهم گردید تا وصیت پدر بزرگوار خود را عملی کرده، امامت خویش را آشکار کند. برخی از یاران آن حضرت او را از این کار برحذر داشته، گفتند:

«تو امری بس بزرگ بر ملا کردی و ما بیم آن داریم که این طاغوت به تو گزندی برساند.

امام علیه السلام که مطمئن بود آسیبی از هارون نخواهد دید، فرمود: هرچه می خواهد و هرچه می تواند بکند که نمی تواند گزندی به من برساند. (۱)

زمانی که یاران، مجددا اقدام امام رضا علیه السلام را در آشکار کردن امر امامت خویش، مخاطره آمیز خواندند، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اگر هارون خراشی (آسیبی هرچند کوچک) بر من وارد کند، به یقین من دروغ پرداز هستم. (۲)

مسئولیت امام رضا علیه السلام در منصب امامت به معنای معارضه و رویارویی

ص: ۸۸

۱- (۱). اعلام الوری ۶۰/۲ و الفصول المهمه/۲۴۵.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۳.

سیاسی نبود، بلکه امام رضا علیه السّلام به عنوان امام و پیشوای مردم و جانشین شرعی پدر ارجمندش مبارزه همه جانبه ای با اندیشه ها و عقاید منحرف و ویرانگری که جامعه آن روز را عرصه تباهی های خود کرده بودند و نیز نشر اندیشه پاک اسلامی را در دو عرصه اعتقادات و احکام شریعت، وجهه همت خویش قرار داد. هارون نیز که امام علیه السّلام را دور از عرصه سیاست می دید، نسبت به امام رضا علیه السّلام واکنشی نشان نمی داد.

رفتن هارون به ری (در سال ۱۸۹ ق.) و از آن جا به خراسان (در سال ۱۹۲ ق.) و در نهایت مرگ او در سال ۱۹۳ ق. از دیگر عوامل فراهم شدن آزادی نسبی برای امام رضا علیه السّلام بود.

جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام

در این بخش انحراف های گوناگونی که در روزگار حکومت عباسیان و دوره حکومت هارون و فرزندش محمد (که در سال ۱۹۸ ق. به وسیله سپاه برادرش مأمون کشته شد)؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۹۸ ق. مورد بررسی قرار می گیرد. نقش امام رضا علیه السلام در چاره جویی برای رهایی جامعه از انحراف های گوناگون این دوره و برخورد امام رضا علیه السلام با آن را مبحث دیگری است که به بخش بعد موكول می کنیم. انحراف هایی را که بر این دوره سایه افکنده بود، به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

انحراف فکری

اشاره

جریان های منحرف فکری در روزگار عباسیان رواج یافته، پیروان و یارانی به دست آورد و بازار «جدال» و «مراء» آن چنان گرم شد که امت اسلامی را نیز به خود مشغول کرد. حاکمان عباسی این جریان ها را ترویج کرده، پدید آورندگان آن را مورد تشویق و حمایت خویش قرار دادند، زیرا امت اسلامی با سرگرم شدن به این جریان ها از عرصه سیاست، اقتصاد و زندگی عمومی خود فاصله می گرفت و از موضع گیری در برابر سیاست های جاری، دور می ماند.

پیروان دیگر ادیان نیز توانستند در چنین شرایطی با آزادی مطلق اعتقادات و افکار خود را مطرح کنند، مانند: «یهودیان»، «مسیحیان»، «زرتشتیان»، «صابئیان»، «برهمنان»، «ملحدان»، «دهریان» و دیگر گروه های زندیقان.

با ظهور پدید آورندگان مذاهب اسلامی، شمار مذهب های اسلامی نیز به همان نسبت فزونی می گرفت. اندیشه های عقلی صرف و فلسفه «مثالی» (۱) (آرمانی) در جامعه منتشر شد. دامنه جدل درباره «جبر»، «تفویض»، «ارجاء»، «تجسیم» و «تشبیه» گسترش یافت. در این دوره، جنبش های سیاسی، مانند:

«زیدیه» و «اسماعیلیه» که از جمله این جنبش ها بوده، جهاد مسلحانه را وجهه کار و جنبش خویش قرار داده بودند، به جریانی اعتقادی و دینی مبدل شدند.

ادعاهای باطل و پوشالی، ادعای پیامبری از سوی راه گم کرده ای که خود را «ابراهیم خلیل» می خواند، از دیگر پدیده های منحرف فکری این دوره بود.

مسلم این است که این جریان ها در سایه حاکمان عباسی و با بهره جویی از آزادی هایی که این حاکمان به جریان ها و مسلک های منحرف داده بودند و نیز حمایت های بی دریغی که از آنان می کردند توانستند در میان مسلمانان جای پای برای خود بیابند و در نهایت، جامعه اسلامی را دچار سردرگمی کرده، از راه راست اهل بیت علیهم السلام دور سازند.

از دیگر سو، حاکمان به جعل و اختراع آرا و نظریه پرداخته، یا نظریه ای را پذیرفته، در جامعه اسلامی می پراکندند تا مسلمانان را به جدال و مناقشه و قیل و قال سرگرم کند. آنان، مخالفان آرای که خود پذیرفته بودند به زندان و مرگ محکوم می کردند، در حالی که قبول یا رد این نظریه ها هیچ تأثیری واقعی بر

ص: ۹۲

۱- (۱). پیروان این مکتب فلسفی، حقیقت اشیاء را انکار کرده، آن ها را اوهام و خیال های باطل و چنان نقشی بر آب دانسته، دانش را نتیجه تصورات می خوانند. نک: المنجد، واژه: «مثل» (م).

اعتقادات و باورهای دینی مردم نمی گذاشت. به عنوان مثال، هارون نظریه «قدیم» بودن قرآن را پذیرفت و به سرکوب و کشتن مخالفان این نظریه پرداخت. زمانی که درباره پیکر بی جان مردی که پیش روی هارون افتاده بود و جلادان او را کشته بودند، از هارون پرسیده شد، هارون گفت: «از آن رو او را کشتم که می گفت: قرآن حادث است». (۱)

در روزگار مأمون، وضع کاملاً معکوس شد و او در مورد قدیم بودن قرآن راهی جز راه پدرش در پیش گرفته، قرآن را «مخلوق» و نه «قدیم» خواند و این بار او بود که قرآن را موضوع آزمون عالمان قرار داد. (۲)

هارون از جعل روایات و احادیث پرداخته شده و منسوب به پیامبر خدا، به ویژه روایاتی که خرافی بودن آن کاملاً آشکار بود حمایت می کرد و مخالفان ترویج این گونه روایات را کیفر می داد. داستان زیر بهترین گواه بر این امر است:

«روزی» ابو معاویه ضریر» به حضور هارون رسید. در آن مجلس یکی از بزرگان قریش حضور داشت. سخن بدان جا کشیده شد که ابو معاویه، حدیثی از «ابو هریره» نقل کرد که او آن را به رسول خدا نسبت داده بود. این حدیث که آکنده از خرافه است به این شرح می باشد: [روزی] موسی علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام دیدار کرده، به او گفت: تو همان آدم هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟

آن مرد قرشی [از سخن ابو معاویه در شگفت شده،] گفت: کجا آدم و موسی با یکدیگر دیدار کردند؟

ص: ۹۳

۱- (۱). البدایه و النهایه ۲۱۵/۱۰.

۲- (۲). تاریخ الخمیس ۳۳۴/۲.

همین ایراد ناچیز، هارون را سخت خشمگین کرده، برآشفته و گفت: نطع (سفره چرمین که بر روی آن گردن می زدند) و شمشیر بیاورید. به خدا او زندیق است که حدیث رسول خدا را مورد طعن قرار داده، [در آن شک می کنند].

ابو معاویه به منظور نجات جان مرد قرشی بنای آرام کردن هارون گذاشته، می گفت: ای امیر المؤمنین، او دستخوش خطا و لغزش شده و نفهمیده است و همچنان هارون را با این گفتار آرام می کرد تا این که هارون از کشتن مرد قرشی صرف نظر کرد. ^(۱)

هارون الرشید حمایت و احترام بی دریغ خود را نثار عالمانی می کرد که تمایلات او را در نظر گرفته، بدان تن می دادند و با آن همراه می شدند، اما عالمان بزرگ و ارجمند و امامان اهل بیت علیهم السلام را که با هواها و خواسته ها و امیال او همراه نبودند، به زندان می افکند یا در محاصره قرار می داد. نکته ای که ذیلا می آید، خود بهترین گواه بر این امر و دلیل حمایت بی پایان هارون از چنین عالمانی است.

«هارون بر دست «ابو معاویه» آب می ریخت. در همین حال از ابو معاویه پرسید: می دانی چه کسی آب بر دست تو می ریزد؟ ابو معاویه که نابینا بود گفت: نه.

هارون گفت: این منم که آب بر دستانت می ریزم.

ابو معاویه گفت: یا امیر المؤمنین، تویی؟

هارون گفت: آری، و این کار من برای گرامیداشت دانش است! ^(۲)

ص: ۹۴

۱- (۱). تاریخ بغداد/ ۸/۱۴.

۲- (۲). همان جا.

هارون همچنین اندیشه‌ها و آرای‌ها را که به حکومتش قدسیت و مشروعیت می‌بخشیدند، زیر چتر حمایت خود می‌گرفت. یکی از شاعران آخرت به دنیا فروخته، چهار بیت دربارهٔ او سرود و در آن ابیات، او را «امین الله» خواند. هارون دستور داد تا برای هر بیت، هزار دینار به او بدهند، آن گاه گفت: «اگر [بر اشعارت] می‌افزودی، به یقین ما نیز [بر دهش خود] می‌افزودیم».

عطایای سخاوتمندانهٔ هارون، شاعران را بر آن داشت تا برای رسیدن به فریایی‌های دنیا، بی‌پروا دربارهٔ قدسیت حاکمان عباسی شعر بسرایند. یکی از اینان در مدح هارون چنین سرود:

«دوستی خلیفه چیزی نیست که سربر تافتگان از فرمان خداوند؛ و آنان که از دین خارج شده، فتنه‌ها را بارور می‌کنند، بدان تن در دهند».^(۱)

و «سلم خاسر»^(۲) در مدح «امین» و هارون سروده است:

«جن و انس با آن مهدی هدایت [یافته]؛ [بر ولایت عهدی] محمد پسر «زبیده دختر جعفر» بیعت کرده اند.

خداوند، خلیفه را به ساختن (ایجاد) خاندان خلافت، برای گرامیان درخشان [چهره] موفق کرد».^(۳)

زبیده همسر هارون الرشید، به پاس این مدیحه گویی گوهری به شاعر داد

ص: ۹۵

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۲۳۳: حَبَّ الخلیفه حَبَّ لا یدین له عاصی الإله و شار یلقح الفتنا

۲- (۲). «سلم بن عمرو بن حماد» و از شاعران چیره دست بود. او قرآن خود را فروخت و یا پول آن طنبور خرید و از همین رو «خاسر» (زیانکار) خوانده شد. نک: خیر الدین زرکلی، الاعلام ۱۱۱/۳ (م).

۳- (۳). قد بایع الثقلان مهدی الهدی لمحمد بن زبیده ابنه جعفر قد وفق الله الخلیفه إذ بنی بیت الخلافه للهجان الأهر

و شاعر، آن را بیست هزار دینار فروخت».

عباسیان، با در محاصره قرار دادن فقیهان و عالمان پیرو و پوینده راه اهل بیت علیهم السّلام و نیز حمایت از پیدایش جریان های ویرانگر فکری و اعتقادی، بر آن بودند تا مسلمانان را از مسیر و منش اهل بیت علیهم السّلام دور کنند. البته این نظریه، ادعایی بی اساس نیست، بلکه تحت پیگرد قرار ندادن صاحبان این نظریه ها و جریان ها خود بهترین دلیل بر حمایت دستگاه خلافت از این جریان هاست.

دستگاه عباسیان هرگز بر آن نشد تا جریان «واقفیه» و «غلات» را در آغاز پیدایش آن، محاصره کرده، آن ها را از میان بردارد، چرا که این دو جریان، از تشیع سربرآورده بودند و باید با حمایت های خلیفه عباسی، وسیله ای باشند برای بدنام و خدشه دار کردن روش و منش اهل بیت علیهم السّلام و از ریشه برآوردن کیان شیعه و تشیع.

مأمون در ظاهر به عنوان نشر فرهنگ و در باطن برای ایجاد جریان هایی جدید که بتوانند در برابر مکتب اهل بیت علیهم السّلام بایستند، فرمان داد تا کتاب های فلسفی را از یونانی به عربی ترجمه کنند. (۱) پرواضح است که این اقدام به انتشار افکار و آرا و اصطلاحاتی منطقی و فرضیه های ذهنی دور از واقعیت می انجامید که در نهایت خواسته خلیفه را تأمین می کرد.

در روزگار عباسیان، فتوای به رأی و تفسیر به رأی فزونی گرفت و «قیاس» باطل که براساس قیاس حکمی فرعی با حکم فرعی دیگری مبتنی بود، رواج یافت. مفتیان نیز خواسته و تمایلات حاکمان را در فتوای خویش لحاظ می کردند. از «ابن مبارک» نقل شده است که می گفت: «چون هارون الرشید به

ص: ۹۶

۱- (۱). مؤثر الإنافة فی معالم الخلافه ۲۰۹/۱.

خلافت رسید، شیفته یکی از کنیزکان پدرش مهدی شد. از او تقاضای کامجویی کرد، اما کنیزک نپذیرفته، گفت: شایسته تو نیستم (برای تو حلال نیستم)، زیرا پدرت با من همخوابه شده است.

هارون که به شدت دلدادۀ او شده بود، از «ابو یوسف [مفتی]» پرسید: در این زمینه حکمی و فتوایی داری؟

او در پاسخ گفت: ای امیر المؤمنین، آیا هر چیزی را که کنیزکی بگوید شایسته تصدیق است؟ گفته او را نپذیر که [در گفته اش درستکار و] امین نیست».

ابن مبارک می گوید: «نمی دانم از کدام یک و از چه چیز در شگفت باشم، از این [خلیفه] که خود را صاحب اختیار جان و مال مسلمانان دانسته، اما خود را ناچار می بیند که حرمت حریم پدر را بشکند یا از آن کنیزک که از امیر المؤمنین دوری می کند و یا از این فقیه مفتی و قاضی روی زمین که [به خلیفه] می گوید: حریم حرمت پدرت را بشکن و کام دل برگیر و گناه آن را بر گردن من انداز؟». (۱)

نیز از «عبد الله بن یوسف» نقل شده است که گفت: «هارون الرشید به ابو یوسف گفت: کنیزکی خریده ام و می خواهم پیش از استبراء (دیدن خون حیض و اطمینان از عدم بارداری) با او در آمیزم. آیا راه حلی برای این مسأله داری؟

ابو یوسف گفت: آری. او را به یکی از فرزندان خود ببخش، سپس او را به همسری بگیر». (۲)

ص: ۹۷

۱- ((۱)). تاریخ الخلفاء/۲۳۳.

۲- ((۲)). همان جا.

بدین ترتیب، فقیهان شیفته دنیا و آرایه های آن، گام در راهی نهادند که هوس ها و تمایلات حاکمان ستمگر و منحرف را تأمین می کردند و با فتوای ناحق و باطل خود، راه هرگونه بی بندوباری را بر خلفا هموار می کردند. از دیگر سو می بینیم که فقیهان پیرو خط و مکتب اهل بیت علیهم السّلام بی باکانه با ستمگران و انحراف آنان در ستیز بوده و به همین دلیل پیوسته تحت تعقیب آنان و عوامل آنان قرار داشتند.

عالمان و فقیهان وابسته به دربار هرگز از ایفای رسالت [!] خود باز نایستاده، به نشر واژگونه مفاهیم زهد و تصوف می پرداختند تا مسلمانان را از عرصه سیاست و دخالت در آن یا اعتراض به موضع گیری و دخل و تصرف حاکمان دور کنند.

سرانجام تلاش صادقانه این فقیهان درباری کارساز شده، مردم فراوانی را به انزوا کشاند و از عرصه زندگی دور کرد، به گونه ای که از فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز دست کشیدند.

دست اندازی خلیفه به بیت المال

خلفای عباسی تمام مبانی نظام اقتصادی اسلام را که به طور صریح دارایی بیت المال را امانتی در دست حاکم می دانست، نه ملک خاص او و او را به قیود شرعی مقید کرده بود، نادیده گرفته، به اموال مسلمانان دست اندازی کرده، آن را هزینه هوس های خود می کردند. آنان به منظور تقویت پایه های حکومت خود، افرادی را با هزینه های کلان زیر چتر حمایت خود قرار می دادند و خود در رفاه کامل بوده و زندگی اشرافی داشتند. خوانندگان، کنیزکان و چاپلوسان، از جمله کسانی بودند که سهم بزرگی در بیت المال داشتند.

یکی از این موارد را از زبان «ابو الفرج اصفهانی» نقل می کنیم: «خراج سنگینی و اموالی هنگفت از موصل برای هارون فرستاده شد. هارون دستور داد تا آن ها را به یکی از کنیزکان او بدهند. مردم، این کار هارون را اقدامی بزرگ و غیرطبیعی دانسته، از آن سخن می گفتند.

«ابو العتاهیه» گفت: [شگفتا!] هارون این چنین ثروتی را به زنی بدهد و من از آن بی بهره باشم؟ آن گاه بر هارون وارد شده، سه بیت شعر سرود و هارون بیست هزار درهم به او داد و «فضل بن ربیع» که در آن جا حاضر بود پنج هزار درهم بر آن افزود». (۱)

«ابراهیم بن مهدی» از دیگر کسانی بود که از این خوان به یغما گرد آمده، بهره مند شد. او ترانه ای (اشعاری) برای هارون خواند و یک میلیون درهم پاداش گرفت. (۲)

هارون همچنین کنیزکی به قیمت هفتاد هزار درهم خرید و گوهری به مبلغ دوازده هزار دینار خریده، به او داد، سپس سوگند یاد کرد که آن کنیزک در آن روز هرچه بخواهد برای او تهیه کرده، بدو خواهد داد. (۳)

در برابر این ولخرجی های خلیفه، بسیاری از مسلمانان در فلاکت، محرومیت و بینوایی روزگار می گذرانند، تا آن جا که دو تن از قرشیان با اشاره به همین امر، به هارون گفتند: «بلاهای خانمان سوز ما را از پای انداخت و مصیبت های روزگار دارایی ما را از دستمان ستاند». (۴)

وضعیت عامه مسلمانان در آن عصر این گونه بود، اما کارگزاران و نزدیکان خلیفه، از دهش و بخشش های او بهره مند بودند، تا جایی که دارایی

ص: ۹۹

۱- ((۱)). الأغانی ۶۷/۴.

۲- ((۲)). همان ۹۹/۱۰.

۳- ((۳)). همان ۳۴۲/۱-۳۴۳.

۴- ((۴)). همان ۲۶۱.

والی هارون در خراسان به هشتاد میلیون رسیده بود. (۱)

ثروتی که از هارون برجای ماند فراتر از تصور بود. او یکصد میلیون دینار نقد و معادل یکصد میلیون و پانزده هزار دینار، کالا، جواهر، ستور و... از خود برجای گذاشت. (۲)

فرزندان هارون در اشرافیگری و چپاول اموال مسلمانان، راه پدرشان هارون را دنبال کردند. محمد امین عمارتی ساخت و آن را با فرشی زربفت و ابریشمین که آن را از حریر و دیبا پر کرده بودند، مفروش کرد. (۳)

او بی اعتنا به فقر و فلاکت مسلمانان، بیت المال ایشان را به بازی گرفته، هر گونه و در هر راهی که می خواست، بی محابا خرج می کرد. روزی ماهی کوچکی برای او صید کردند. او یک جفت گوشواره طلا که هر یک به دانه ای مروارید مزین شده بود به گوش آن موجود کوچک کرد. (۴) او اموال مسلمانان را خرج خوشگذرانی ها و همشینیان خود و خواجگان می کرد. (۵)

مأمون نیز از این قافله عقب نمانده، اموال فراوان و بی شماری هزینه عروسی خود کرد و دستور داد تا خراج یک سال فارس و اهواز به پدر همسرش داده شود. (۶)

اطرافیان والی بغداد (که از سوی او منصوب شده بود) دست تطاول به بیت المال و دارایی مسلمانان دراز کرده بودند و کسی را یاری آن نبود تا آنان را از این تعدی ها بازدارد. (۷)

آنچه گذشت تنها اندکی از بی عدالتی ها، چپاول ها و غارتگری های این خاندان بود.

ص: ۱۰۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۲۴/۸.

۲- (۲). تاریخ الخلفاء/۲۳۷.

۳- (۳). مروج الذهب ۳۹۲/۳.

۴- (۴). همان/۳۹۴.

۵- (۵). الکامل فی التاريخ ۲۹۴/۶.

۶- (۶). مروج الذهب ۴۴۳/۳.

۷- (۷). تاریخ طبری ۵۵۱/۸.

رفاه زدگی و اشرافیگری، نقش بسزایی در شیوع انحراف اخلاقی در میان حاکمان و تشکیلات وابسته به آن و نیز در میان امت داشت. حاکم همواره سرگرم بازی و پیوسته دنبال شهوترانی بود و چیزی جز این ها را نمی شناخت.

هارون نه تنها از این قافله عقب نماند که بر سرگرمی ها مواردی را افزود که خلفای پیشین بدان نمی پرداختند. او نخستین خلیفه ای بود که به سرگرمی هایی چون: بازی چوگان، گوی باختن و در حال سوارکاری تیر به هدف زدن پرداخت. همچنین هارون نخستین فردی از عباسیان بود که با شطرنج بازی کرد. (۱)

هارون به اسب دوانی علاقه مند بود. در یکی از روزهای مسابقه، اسب او بر دیگر اسبان پیشی گرفت. هارون از شاعران خواست تا درباره آن اسب شعری بسرایند. «ابو العتاهیه» درباره اسب هارون شعری سرود و از دهش فراوان هارون بهره مند شد. (۲)

توجه به این مطلب ضروری است که هرچند برخی از این کارها خارج از محدوده شرع نبوده و مباح بود، اما برای حاکمی که بر گستره اسلامی حکومت می کرد و این گستره همواره مورد تهدید دشمنان اسلام و در معرض خطر کینه توزان قرار داشت شایسته نبود.

هارون شدیداً شیفته آواز بود و به همین دلیل خوانندگان را طبقه بندی کرده بود [و به تناسب توانمندی شان، آنان را مورد عنایت قرار می داد]. (۳)

ص: ۱۰۱

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۲۳۷.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

همان طور که پیشتر گفته شد، هارون اموال و هدایای زیادی به خوانندگان می داد. او شیفته سه تن از کنیزکان آوازه خوان شده بود و از همین رو درباره آنان شعری سرود که در آن آمده است:

«آن سه دوشیزه، اختیار مرا به دست گرفته؛ و تمام قلب مرا به تسخیر خود در آورده اند.

چه می بینم! تمام خلق فرمانبردار من بوده؛ و من فرمانبردار آن سه هستم، اما ایشان نافرمانی من می کنند.

این [وضع] جز فرمانروایی هوا و هوس نبوده؛ و آنان از همین راه در قدرت من رخنه و مرا مغلوب [خویش] کرده اند». (۱)(۲)

در حالی که هزاران جنگاور در جنگ ها و در دفاع از حریم و مرز سرزمین های اسلامی جان می دادند، اما هارون اندک اندوهی به خود راه نمی داد و چون خبر مرگ کنیزکی به نام «هیلا نه» شنید غرق اندوه شد، در رثای او چنین سرود:

«در سوگ او باید گریه کنندگان بگیرند؛ و هم در اندوه او مرثیه ها دل ها را بسوزانند.

او با رفتنش دردی پایا برای من آفریده؛ آن را به ارث برای من بر جای گذارد». (۳)(۴)

ص: ۱۰۲

۱- (۱). الأغانی ۳۴۵/۱۶ و فوات الوفيات ۲۲۶/۴.

۲- (۲). ملك الثلاث الأنسات عنانی و حللن من قلبی بكلّ مكان مالی تطاوعنی البریه کلها و أطيعهن و هنّ فی عصیانی ما ذاك إلا أنّ سلطان الهوی و به غلبت غرزن فی عصیانی

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). فلها تبکی البواکی و لها تشجی المراثی خلقت سقما طویلا جعلت ذاك تراثی

میگساری از دیگر سرگرمی های هارون بود که به شدت بدان آلوده شده بود. به دلیل همین اشتیاق، گاهی خود جام های می را به دست ندیمان خود می داد. (۱)

از سرگرمی های هارون تشکیل مجالس خنده و تفریح و لطیفه گویی بود و به همین منظور، «ابن ابی مریم مدنی» را برای مجالس شادی خود برگزید.

هارون، دوری او را برنتافته و از همزبانی اش ملول نمی شد. این علاقه قلبی و دل بستگی هارون به ابن ابی مریم به جایی رسید که در کاخ خود خانه ای برای او در نظر گرفت و او را در شمار افراد خانواده، اطرافیان و غلامان خود درآورد. (۲)

هارون از به کار بردن الفاظ رکیک و مستهجن توسط مجلسیان خود رنجه نمی شد، بلکه آن را نشاط افزا می شمرد. «روزی عباس بن محمد» ظرفی سفالین پر از مشک و عبیر به هارون پیشکش کرد. هارون آن را به «ابن ابی مریم» داد. عباس ناراحت شده، به ابن ابی مریم گفت: مادرش بدکاره باشد، اگر از آن بر غیر مقعدش بمالد.

هارون از واکنش عباس خندید. ابن ابی مریم دست درون ظرف سفالین کرده، از محتویات ظرف برداشته، بر عورت و همه اندام خود مالید، سپس به غلام خود دستور داد تا باقی مانده مشک و عبیر را نزد همسرش برده، [از قول ابن ابی مریم] به او بگوید: از محتویات ظرف به شرمگاه خود بمال تا بیایم و...

هارون از شنیدن این عبارت های رکیک یکسره می خندید و [به پاس این

ص: ۱۰۳

۱- (۱). حیاة الإمام علی بن موسی الرضا ۲/۲۳۴.

۲- (۲). تاریخ طبری ۸/۳۴۹.

شیرینکاری ابن ابی مریم [یک صد هزار درهم به او داد]. (۱)

زمانی که محمد امین زمام خلافت را در دست گرفت، خواجگانی خرید و در دوستی و ستایش آنان، زیاده روی کرده، آنان را همدم خلوت شبانه روز خود نمود... و برای ایشان مقرری معین نمود. او کسانی را به شهرها فرستاد تا دلککان و نمایشگران را برای او گرد آورند و آن ها را در شمار درباریان و خاصان خود در آورده، ماهانه ای برای آنان مقرر کرد. [او با فراهم آوردن چنین مجموعه ای از برادران و خانواده خود دوری جست و ایشان و سرداران سپاه خود را خوار و کوچک گرداند. آنچه از جواهر که در بیت المال بود و آنچه نزد خود داشت میان خواجگان، ندیمان و هم صحبتان خود تقسیم کرد و فرمان داد تا جاهایی را برای تفریح و مواقع خلوت و سرگرمی او ساز کنند. به فرمان محمد، پنج کشتی تفریحی به شکل های: شیر، فیل، عقاب، مار و اسب ساخته و به دجله انداخته شد. او برای ساخت این کشتی ها ثروت هنگفتی هزینه کرد. (۲)

بنا به فرمان محمد امین در جایگاهی (سکویی) در فضای باز، گرانبهاترین فرش ها گسترانده شد، جام ها و ظرف های زرین و سیمین و جواهرات فراوانی در آن جا فراهم آمد. آن گاه امین به سرپرست کنیزکان خود دستور داد تا یک صد کنیز نوازنده و خواننده را در نظر گیرد، سپس ده تن ده تن درحالی که عود در دست داشته، همخوانی می کنند، نزد وی بروند.... (۳)

هنگامی که در خراسان و در حضور «فضل بن سهل» نام امین برده شد،

ص: ۱۰۴

۱- (۱). همان/۳۴۹-۳۵۰.

۲- (۲). الکامل فی التاريخ ۶/۲۹۳-۲۹۴.

۳- (۳). همان/۲۹۵.

فضل گفت: «چگونه کشتن امین روا نباشد؟ در حالی که شاعر او در حضورش چنین سروده است:

«هان، مرا می بده، و آن هنگام که جام به دستم می دهی، به من بگو که: این می است [تا لذت نوشیدن آن با لذت شنیدن نام آن درهم آمیزد].

و چون پر کردن جام، به طور آشکارا ممکن باشد؛ آن را پنهانی به من مده». (۱)

«ابن اثیر» امین را این چنین معرفی می کند: «در سیره او چیزی که شایان ذکر باشد، مانند: بردباری، دادگری، تجربه [حکومت داری] نیافته ایم». (۲)

عبد الله مأمون در این میدان از پدرش هارون و برادرش امین عقب نمانده، در زمینه خوشگذرانی، تفریح، علاقه مندی به طرب و عمل طرب راه آن دو را درپیش گرفت. «اسحاق بن ابراهیم بن میمون» می گوید: «در میان خلق خدا کسی یافت نمی شد که همانند مأمون، شیفته و دلباخته زنان باشد». (۳)

او هم پیاله ندیمان خود می شد و آن قدر شراب می نوشیدند که از خود بی خود می شدند». (۴)

نیز به چند طریق نقل شده و در روایت های زیادی آمده است که: «مأمون میگساری می کرد». (۵)

«مأمون شب ها را با کنیزکان و آوازه خوانان به میگساری به صبح می رساند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱). همان جا: ألا فاسقنی خمرا و قل لی هی الخمر و لا تسقنی سراً إذا أمکن الجهر

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). العقد الفرید ۱۵۶/۸.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ ۴۳۷/۶.

۵- (۵). تاریخ الخلفاء/ ۲۶۰.

در یکی از همین شب‌ها «محمد بن حامد» در کنار مأمون ایستاده بود و مأمون شراب می‌خورد. در همین حال «عرب» به خواندن آواز پرداخت. مأمون از این که «عرب» بی مقدمه شروع به خواندن کرده بود، بهت زده شد. محمد بن حامد که متوجه بهت مأمون شد، گفت: سرورم، با بوسه ای او را وادار به خواندن کردم...

مأمون گفت: ... پس من، کنیز خود «عرب» را به همسری محمد بن حامد درآورده، چهارصد درهم از مال خویش کابین او قرار دادم... عرب همچنان تا سپیده دم برای مأمون آواز خواند و ابن حامد بر در سرا ایستاده بود». (۱)

انحراف اخلاقی به دستگاه حاکمیت و وابستگان حکومتی منحصر نبود، بلکه دستگاه قضا را نیز آلود. «یکی از قاضیان که در دوره امین و مأمون منصب قضا را در اختیار داشت، به عمل شنیع لواط آلوده شده بود و از این کار روی برنمی‌تافت تا آن جا که به این صفت شهره شد. زمانی که مسلمانان از او به مأمون شکایت بردند، مأمون در پاسخ گفت: خوب بود که پیش از این ها و قبل از صدور احکام از سوی او، به این امر اقدام می‌کردند!»

پس از آن که شکایت‌ها از او فزونی گرفت، امین او را عزل کرده، در شمار ندیمان خود درآورد و دست او را در کارهای فراوانی باز گذاشت». (۲)

انحراف اخلاقی میان نزدیکان حاکمان امری شایع بود. در آغاز حکومت مأمون برخی از سپاهیان و شرطه بغداد و کرخ، آشکارا به فسق و فجور پرداخته، راهزنی کرده و در انظار همگان، پسران و زنان را می‌ربودند... آنان در قالب گروهی به روستاها رفته... و هرچه می‌توانستند از اموال و دارایی مردم به

ص: ۱۰۶

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). مروج الذهب ۳/۳۴۵.

ستم می گرفتند و کسی را یارای آن نبود که مانع آنان شود، چرا که اینان اطرافیان سلطان (خلیفه) و مایه توانمندی و اقتدار او بودند.

با تأملی در تاریخ، می بینیم جاهلیت منسوخ شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، در روزگار حاکمیت مدعیان جانشینی آن حضرت احیا و حمایت شد، تا جایی که حافظان جان و مال مردم، خود غارتگران بوده و قاضیانی که باید از مفسد اخلاقی جلوگیری کنند، به پاس شکستن حرمت دین و آلوده شدن به پلیدی ها و ترویج آن، پاداش می گرفتند و تمام این جنایات در سایه حکومت خلیفه الله - البته به گمان خودشان - صورت می گرفت.

انحراف سیاسی

اشاره

انحراف سیاسی از دیگر بحران هایی به شمار می رفت که بر فضای آن دوره سایه افکنده بود.

این بحران را می توان در چند مقطع زمانی بررسی کرد:

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون

اشاره

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ده سال آغازین امامت خود (۱۸۳-۱۹۳ ق.) معاصر هارون الرشید بود. سیاست خصمانه هارون با سیاست خلفای پیشین و نیز سیاست او در برخورد با امام کاظم علیه السلام تغییر نکرده بود. هارون الرشید به دلیل به شهادت رساندن امام کاظم علیه السلام همچنان دستخوش بیم و هراس بود. او می ترسید مبادا عکس العمل های مسلحانه از سوی وابستگان به اهل بیت علیهم السلام بروز کند، لذا در نخستین روز شهادت امام کاظم علیه السلام و برای دفع

ص: ۱۰۷

هرگونه اتهام از خود، سرداران، دبیران، بنی هاشم و قضاوت را فرا خوانده، با باز کردن چهره امام کاظم علیه السلام به آنان گفت: «آیا اثری از کشتن در پیکر او می بینید؟» (۱)

در چنین شرایطی که اوضاع به نفع هارون نبود، او ناچار به خودداری از برخورد مستقیم با امام رضا علیه السلام بود. از این رو از شیوه های سابق خود در برخورد با امام رضا علیه السلام استفاده نکرده، از تن دادن به تحریکات و پیشنهادهای کسانی که او را به کشتن امام رضا علیه السلام برمی انگیزتند سرباز می زد. البته باید به این امر توجه داشت که امام رضا علیه السلام در عرصه سیاست و فعالیت های سیاسی روشی برگزید که هارون را خلع سلاح کرده، بهانه ای به دست او نمی داد و در گزارش جاسوسان، هیچ اشاره ای به فعالیت چشم گیر سیاسی از سوی امام رضا علیه السلام نمی شد. به همین دلیل، حکومت هارون، در مقایسه با دیگر حاکمان عباسی رفتار آرامتر و مسالمت آمیزتری با امام علیه السلام داشت، اما با این حال حکومت او با ویژگی های زیر مشخص شده است:

نخست: ارباب

هارون الرشید همانند خاندان بنی امیه و دیگر عباسیان نه بر اساس وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به حکومت رسید و مسلمانان و «اهل حل و عقد» - که نظریه مطرح آن روزگار بود و این که اینان می توانستند کسی را نصب یا عزل کنند - نیز او را انتخاب نکرده بودند، بلکه از طریق ولایت عهدی و تعیین از سوی خلیفه پیشین به حکومت رسید. همین احساس او سبب شد تا به هر وسیله ای که می تواند حکومت خود را تثبیت کند.

از همین رو هارون از دو روش ارباب و تطمیع برای استوار کردن

ص: ۱۰۸

حکومت خود بهره می جست و هیچ اعتراض مسالمت آمیزی را تحمل نمی کرد و به هیچ نصیحتی یا امر به معروف و نهی از منکری گوش فرا نداده، آن را بر نمی تابید. او مشغول خواندن خطبه بود که کسی برخاسته، خطاب به او این آیه را خواند: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

هارون [که در پاسخ این اعتراض ناتوان مانده بود،] دستور داد تا او را یکصد تازیانه بزنند. (۲)

در سال ۱۸۸ ق. هارون الرشید، یکی از نزدیکان «احمد بن عیسی علوی» را دستگیر کرده، آن چنان او را [تازیانه] زد تا این که جان سپرد. جرم این مرد که نسال - که بیش از نود سال از عمرش سپری شده بود - این بود که جای پنهان شده «احمد بن عیسی علوی» را به هارون نگفت. (۳)

از دیگر موارد برخوردهای هارون با مخالفان خود رفتار او با «یحیی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن» بود. هارون او را تحت پیگرد قرار داده، سپس او را امان داد. چون یحیی را نزد هارون بردند، او را به زندان افکند تا این که در زندان درگذشت. در روایت دیگری آمده است: زندانبان یحیی، او را چند روزی گرسنگی داد و یحیی در اثر گرسنگی جان سپرد. (۴)

نیز در روزگار هارون و آن هنگام که در «طوس» بود «حمید بن قحطبه طائی» به فرمان او شصت تن از علویان را کشت و پیکر آنان را در چاه انداخت. (۵)

ص: ۱۰۹

۱- (۱). صف (۶۱)/۳.

۲- (۲). العقد الفرید ۵۱/۱.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۴۲۳/۲.

۴- (۴). همان ۴۰۸.

۵- (۵). عیون اخبار الرضا ۱۰۹/۱.

این نکته قابل تأمل است که هارون هرچند علویان را در معرض ارباب، تهدید و کشتار قرار داده بود، اما تصمیم به کشتن امام رضا علیه السلام نگرفت، بلکه به تهدید و برنامه ریزی برای کشتن امام علیه السلام البته بدون قصد اجرای آن بسنده کرد.

در یکی از موضع گیری های خود نسبت به امام رضا علیه السلام گفت: «امسال به مکه خواهیم رفت و علی بن موسی را گرفته، نزد پدرش می فرستم (او را می کشم).

زمانی که این خبر را به امام رضا علیه السلام رساندند، فرمود: او به من صدمه نخواهد زد. (۱)

یک بار که امام رضا علیه السلام از سوی هارون الرشید احضار شده بود، به همراهان خود فرمود: او (هارون) مرا برای [اجرای اندیشه شوم خود] و بلایی سترگ فرا خوانده است [اما] به خدا سوگند، او نمی تواند کاری که بر من ناگوار باشد در حق من انجام دهد.

چون امام رضا علیه السلام بر هارون وارد شد، هارون او را گرامی داشته، از حضرتش خواست تا نیاز خانواده اش را بنویسد [و به خلیفه بدهد] و چون از نزد هارون بیرون شد، هارون گفت: «من [چیزی را] می خواستم و خداوند [چیز دیگری] خواست و آنچه خداوند خواست خیر بود». (۲)

امام رضا علیه السلام همچنان از سوی جاسوسان هارون زیر نظر بوده، آنان گفتار، رفتار و دیدارهای او را به اطلاع هارون می رساندند. از این رو امام رضا علیه السلام چنان برخوردی محتاطانه داشت تا مأمون از جانب او تهدیدی و خطری احساس نکند.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). اثبات الوصیه/ ۱۷۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۱۶/۴۹ (به نقل از: مهج الدعوات).

هارون الرشید، حکومت و خلافت را به انحصار خود درآورد و آن را به صورت موروثی میان سه فرزند خود قرار داد. او علیرغم این که محمد (امین) را شایسته خلافت نمی دانست، اما برای دلجویی از «زبیده» مادر امین و خشنودی اش محمد را به ولایت عهدی خویش برگزید. هارون ضمن اعتراف به بی کفایتی محمد، انتخاب او را توجیه کرده، گفت: «محمد را مقدم داشتم... و نیک می دانم که او دنبال رو هوای نفس خود بوده، هرچه در دست داشته باشد، بر باد داده، نظر کنیزکان و زنان را [در امور حکومتی] دخالت می دهد و اگر «ام جعفر» (زبیده) نبود و بنی هاشم بدو متمایل نبودند، عبد الله (مأمون) را مقدم می داشتم». (۱)

هارون فقط به دلیل علاقه «زبیده» به امین او را برگزیده، به پیامدهای این انتخاب نیندیشید و فجایعی که در نتیجه رقابت میان امین و مأمون بر سر مسلمانان نازل می شد، او را دستخوش هیچ نگرانی نمی کرد. در نتیجه این انتخاب نامبارک و رقابت آن دو بر سر حکومت، هزاران تن از مسلمانان در جنگی خونین طعمه مرگ شدند و دارایی مسلمانان هزینه این جنگ شد.

از دیگر مظاهر استبداد هارون، سپردن مناصب حکومتی و نظامی به خویشاوندان، یاران نزدیک و متملقان بود. او همین سه ویژگی را شرط شایستگی برای پذیرش مسئولیت می دانست و شایستگی های دینی، اخلاقی و مدیریتی از نظر او چندان ارزشی نداشت.

ص: ۱۱۱

به گواهی تاریخ، حکومت و سرزمین اسلامی همواره از سوی دشمنان خارجی مورد تهدید قرار داشت. در آغاز روزگار امامت امام رضا علیه السلام «خزران» یورش سخت بر مسلمانان برده، هزاران تن از آنان را کشتند و بیش از یک صد هزار زن و مرد را به اسارت گرفتند. تاریخ نویسان درباره این فاجعه گفته اند:

«فاجعه ای سترگ بر اسلام رفت که هرگز مانند آن شنیده نشده است». (۱)

از سوی دیگر، رومیان در انتظار فرصتی بودند تا بر مسلمانان یورش ببرند و به هر بهانه ای پیمان صلح را نادیده می گرفتند و پس از جنگی خونین، مجدداً پیمان صلحی نوشته می شد. این مسأله شایان توجه است که یورش و لشکرکشی حاکم، به انگیزه نشر مبانی اسلام و توسعه دادن به گستره دولت اسلامی نبوده، بلکه به منظور تأمین تمایلات او برای استیلای بر سرزمین های بیشتری و تحت یوغ درآوردن شمار افزونتری از مردم بود. هدف دیگر حاکم از چنین آتش افروزی ها، سرگرم کردن مسلمانان به جنگ و دور نگاه داشتن آنان از سیاست و برخورد با حاکمیت بود. رفتار و منش هارون و آن شب نشینی ها و زن بارگی های او خود بهترین گواه بر این مدعاست، زیرا آنان که برای اسلام و مسلمانان دل می سوزانند، هرگز به کنیزکان و شب نشینی های آن چنانی و نیز به خوشگذرانی ها و تجمل گرایی نمی پردازند.

ص: ۱۱۲

سیاست های نادرستی که هارون در آغاز حکومت خود درپیش گرفت، جبهه داخلی را دستخوش نابسامانی و آشتی کرد. سال ۱۸۴ ق. شاهد شورش «ابو عمرو، حمزه شاری» بود که تا سال ۱۸۵ ق. ادامه داشت. هارون الرشید پس از آن که ده هزار تن از یاران و همراهان ابو عمرو را کشت، توانست این شورش را سرکوب کند. در همین سال مردم طبرستان، والی منصوب از سوی هارون را کشتند.

دومین شورش «ابو الخصیب» از دیگر رخدادهای این سال بود. او توانست بر «نسا»، «ایورد»، «طوس» و «نیشابور» چیره شود. سپس به سوی «مرو» و «سرخس» لشکرکشی کرد و کار او بالا گرفت. این شورش در سال ۱۸۶ ق. و پس از کشته شدن هزاران تن از دو طرف سرکوب شد. (۱)

سال ۱۸۷ ق. سال گسترش شکاف در جبهه داخلی بود، زیرا هارون الرشید «برمکیان» را که ارکان حکومت و پایه گذاران آن بوده (۲) و در سرکوب دشمنان و مخالفان عباسیان نقشی چشم گیر داشتند، از دم تیغ گذراند.

در همین سال هارون بن عبد الملک بن صالح بن علی عباسی را به زندان افکند، چرا که پسرش علیه او سعایت کرده، مدعی بود که او در پی دست یابی به خلافت و مدعی آن است. (۳)

«ابراهیم بن عثمان بن نهیک» که به خونخواهی برمکیان قیام کرده بود، در همین سال و به دست هارون کشته شد. (۴)

ص: ۱۱۳

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۷۲/۸-۲۷۳.

۲- (۲). همان/۲۸۷.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۱۸۰/۶.

۴- (۴). همان/۱۸۶.

سال ۱۸۹ ق. شاهد رفتن هارون به ری بود، چرا که به او اطلاع داده شد «علی بن عیسی بن ماهان» والی خراسان، علیه او پرچم مخالفت برافراشته است و از دیگر سو ارتباط هارون با مردم خراسان قطع شده بود [و او می بایست به دیدار آنان برود]. پس از چهار ماه و در حالی که والی خراسان همچنان در منصب خود بود، هارون به بغداد بازگشت. (۱)

هارون شتابان و بی تأمل متصدیان دستگاه های حساس دولتی را عزل می کرد. به عنوان مثال، منصب فرماندهی شرطه را به هشت تن سپرد [به هر بهانه ای] یکی را عزل و دیگری را جای او می نشانند. (۲)

این سیاست غلط و ناکارآمد هارون به سست و کمرنگ شدن رابطه امت و حاکم انجامید و او را منفور همگان کرد. زمانی که هارون الرشید در مکه از کنار «فضیل بن عیاض» گذشت، فضیل گفت: «مردم، این [مرد] را ناخوش داشته، از او گریزانند». (۳)

به یک سخن اوضاع سیاسی ای که هارون با آن دست و پنجه نرم می کرد، سبب شده بود تا از کشتن امام رضا علیه السلام چشم پوشی کند، زیرا روزگاری از کشتن پدرش در زندان نمی گذشت. از سوی دیگر در روزگار امام رضا علیه السلام از قیام های علویان - که اگر وجود داشت، به یقین امام رضا علیه السلام مسئول پیامدهای آن شناخته می شد - خبری نبود. امام رضا علیه السلام در این دوره به اصلاح آرام اوضاع موجود می پرداخت که از آن جمله، تفهیم و بیان مفاهیم مسالمت آمیز سیاسی به دور از اعتراض های آشکار بود.

ص: ۱۱۴

۱- (۱). همان/۱۹۱-۱۹۲.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۴۲۹/۲.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۲/۱۴.

امام رضا علیه السّلام پنج سال از دوران امامت خود را (۱۹۳-۱۹۸ ق.) با محمد امین معاصر بود. در این دوره محمد امین علیه امام رضا علیه السّلام به ویژه و اهل بیت علیهم السّلام به طور عموم اقدامی نکرد و در صدد کشتن او و دیگر علویان بر نیامد. تاریخ نگاران حتی لفظی از او نقل نکرده اند که از آن چنین تصمیمی استشمام شود. البته این تصور دور از ذهن نیست که اوضاع و شرایطی که امین در آن قرار گرفته بود، اجازه چنین اقدامی را به او نمی داد. او در آغاز حکومتش با برادرش عبد الله مأمون دچار چالش و نزاع شد که در نهایت به تجزیه سرزمین های اسلامی به دو بخش انجامید. هر یک از آن دو با تمام تشکیلات اداری-نظامی و یاران و پیروان و اموالی که به آن ها می رسید بر یک بخش از گستره اسلامی فرمان می راند.

در سال ۱۹۴ ق. مردم «حمص» علیه حکومت عباسیان سر به شورش برداشتند. فرمانده سپاه امین پس از کشتن بزرگان حمص و زندانی کردن مردم آن سامان، به آتش کشیدن نواحی و اطراف آن و به یک سخن، به بهای جان بسیاری از مردم و نابودی اقتصاد آن منطقه توانست شورش مردم حمص را سرکوب کند.

در همین سال امین فرمان داد تا خطیبان ولایت عهدی فرزندش «موسی» را بر فراز منبرها اعلام کنند. آن گاه از مأمون خواست تا موسی را در ولایت عهدی بر خود مقدم دارد، اما مأمون نپذیرفت.

در سال ۱۹۵ ق. امین به منظور جنگ با برادرش مأمون سپاهی به خراسان گسیل داشت که سپاه او با شکست روبرو شد، اما امین تا سال ۱۹۷ ق. کار

لشکرکشی به خراسان را دنبال کرد، ولی هیچگاه سپاه امین نتوانست بر خراسان چیره شود و هربار شکست خورده بازگشت. سپاه مأمون، لشکر شکست خورده امین را تا بغداد دنبال کرده، مدت یک سال بغداد را در محاصره کامل خود درآورد.

در سال ۱۹۸ ق. و پس از جنگی خونین که ده ها هزار تن از دو طرف را به کام مرگ فرستاد، سپاهیان مأمون بر بغداد چیره شده، امین و یاران او که در کنار او بودند کشته شدند و اینک مأمون حاکم بلامنازع سرزمین های اسلامی شده بود. (۱)

پیدایش چنین اوضاعی فرصت تعقیب و زیر نظر گرفتن امام رضا علیه السلام و دیگر علویان را از حاکمیت گرفته بود. امام رضا علیه السلام نیز فرصت به دست آمده را مغتنم شمرده به اموری پرداخت، از جمله:

- اصلاح جامعه اسلامی و پالودن آن از نابسامانی ها و فسادها در حد توان؛

- اقدام به گسترش پایگاه تشیع در میان مردم؛

- نشر مفاهیم و اندیشه های عاری از کژی.

در این دوره علویان به تجدید ساختار نظامی پرداختند تا برای مراحل و دوره هایی که در پیش است و شرایطی که حاکمیت و امت اسلامی در کنار هم آن را تجربه خواهند کرد، خود را آماده کنند.

ص: ۱۱۶

نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مورد توجه فقیهان و قبله قلوب جویندگان دانش بود. حضرتش بر این جایگاه خود گواهی داده، فرمود: در «روضه» می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هرگاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل و سرگشتگی می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم. (۱)

آن بزرگوار به یاران خود می فرمود تا درک و تعقل مردم را سنجیده، در حد توان و فهم شان آنان را با مسائل اعتقادی آشنا کنند. در یکی از این موارد حضرتش به «محمد بن عبید» فرمود: به «عباسی» بگو: از گفت و گو درباره توحید و مسائلی مانند آن دست بردار و با مردم درباره آنچه می دانند [و آن را درک می کنند] سخن بگو و از چیزی که نمی دانند [و درک آنان بدان نمی رسد و از شناخت آن ناتوان باشند] خودداری کن. (۲)

امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی

امام رضا علیه السلام ماهیت توطئه ای را که برای به آشتی کشاندن خرد و باور

ص: ۱۱۷

۱- (۱). اعلام الوری ۷۴/۲؛ کشف الغمه ۱۰۷/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹.

۲- (۲). التوحید/۹۵.

مسلمانان تدارک دیده شده بود، روشن کرده، قاعده ای کلی از شیوه و عملکردهایی که دشمنان اسلام برای خدشه دار کردن اندیشه ها و مفاهیم اسلامی در پیش گرفته بودند، به دست داده، فرمود:

مخالفان و دشمنان ما سه دسته اخبار و روایات در فضایل ما جعل کرده اند: غلو درباره ما، کوتاهی و نارسایی در امر (امامت) ما و بدگویی آشکار از دشمنان ما. پس هرگاه مردم مطالبی آمیخته به غلو درباره ما بشنوند، شیعیان ما را تکفیر کرده، آنان را معتقد به الوهیت ما خواهند خواند و چون روایات تقصیر و کوتاهی را ببینند، آن کوتاهی را از ما خواهند دانست و زمانی که بدگویی صریح و بی پرده، همراه با ذکر نام دشمنان ما بشنوند، ما را با ذکر نام به بدی یاد خواهند کرد. (۱)

امام علیه السلام در برخورد با چنین آشفتگی و نابسامانی فکری چندین روش را برگزید که ذیلاً تبیین می شود:

نخست: پاسخ به انحراف های فکری

امام رضا علیه السلام به منظور گسستن پیوند منحرفان با تمام گونه های انحرافات فکری، گام به میدان مبارزه نهاد. حضرتش تمام جوانب جریان های انحراف و جریان سازان منحرف را در نظر گرفته، گاهی اصل جریان را و زمانی جریان سازان و افرادی را که تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند مورد نقد قرار داده، آنان را به مردم می شناساند و به تنویر افکار مسلمانان می پرداخت. یکی از این تفکرهای منحرف که جای پایی در جامعه آن روز داشت و کسانی را نیز جذب کرده بود، جریان «مشبهه» بود که خداوند - عزّ و جلّ - را به اشیاء

ص: ۱۱۸

تشبیه می کردند.

امام رضا علیه السلام در ردّ باور و اعتقادات آنان فرمود:

بار خدایا، قدرتت بی هیچ سستی [و کاستی] آشکار شد، اما [آنان] در حق تو جهل و نابخردی ورزیده [بر همین اساس و به اندازه درک خود] تو را بزرگ خواندند [و نه آن گونه که شایسته آنی و در عین حال] تو را آن سان که توصیف کرده اند بزرگ نداشتند. پس من - ای خدای من - از آنان که تو را در شکل خلقت جست و جو می کنند، بیزارم [چرا که] چیزی همانند تو نیست. (۱)

او همچنین در ردّ «جبریون» و «مفوضه» فرمود:

هر کس مدعی شود که خداوند افعال ما را انجام می دهد و ما را بدان [عمل غیر ارادی] کیفر می کند، قائل به «جبر» است و هر کس بگوید: خدای عزّ و جلّ - امر آفرینش و تقسیم روزی را به حجت های خود - که درود بر آنان باد - سپرده است، قائل به «تفویض» است. [و بدانید که] قائل به «جبر» کافر است و قائل به «تفویض» مشرک. (۲)

امام رضا علیه السلام در بسیاری از موارد «غالیان»، «مجسمه» و اصحاب «قیاس» و «تفسیر به رأی» و نیز فرقه های غیر اسلامی، مانند: زندیقان، یهودیان، نصرانیان و... را رد کرده و نظریه آنان را باطل و مردود خوانده است.

همچنین حضرتش تمام روایاتی را که منحرفان بدان استناد می کردند، مردود شمرده، و باطل بودن انتساب این دسته از روایات به رسول الله صلی الله علیه و اله را بر همگان روشن و آشکار کرد و مسلمانان را با روایات صحیح و غیر جعلی آشنا فرمود. در روایتی که ساخته و پرداخته دشمنان بوده اسلام و به رسول خدا

ص: ۱۱۹

۱- (۱). همان/ ۱۱۷.

۲- (۲). همان/ ۱۲۴.

نسبت داده شده، آمده است: خدای-تبارک و تعالی-هر شب جمعه به آسمان دنیا می آید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در رد و باطل شمردن این روایت می فرماید:

خدا لعنت کند کسانی را که کلمات را از جای خود برمی گردانند. به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین چیزی نگفت، بلکه فرمود: در ثلث آخرین هر شب و در آغاز شب جمعه، خداوند فرشته ای به آسمان دنیا فرو می فرستد و بدو فرمان می دهد تا بانگ برآورد: آیا درخواست کننده ای هست تا بدو عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا از او درگذرم؟... این حدیث را پدرم از پدرانش نقل کرده و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند. (۱)

حضرت رضا علیه السلام به همین اندازه از مذمت و برملا کردن اندیشه باطل گروه های منحرف بسنده نکرده، بلکه از مؤمنان می خواست تا با منحرفانی چون: جبریون، مفوضه و غالیان به طور کامل قطع رابطه کنند تا بدین ترتیب امت را از تأثیرپذیری از افکار ناسالم آنان دور و از گزند آنان ایمن سازد. او بیانات و رهنمودهای خود را گاهی با استناد به احادیث و آموزه های اجداد خود مستند می کرد و زمانی خود ارائه رهنمود می کرد.

او در روایت دیگری فرموده است:

هرکس مدعی شد که خداوند بندگان خود را به گناه کردن مجبور می کند و آنان را به انجام کاری که در توان شان نباشد وامی دارد، ذبیحه او را (حیوانی که او سر می برد) نخورید، گواهی اش را نپذیرید، او را به امامت نماز خویش برنگزینید و چیزی از زکات به او ندهید. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- (۱). همان/۱۲۶-۱۲۷.

۲- (۲). همان/۱۲۴.

امام رضا علیه السلام درباره قطع رابطه و متارکه با غالیان و مفوضه فرموده است:

«الغلاة كفّار، و المفوضه مشرکون، من جالسهم أو خالطهم أو واكلمهم، أو شاربهم، أو واصلهم، أو زوّجهم، أو تزوّج منهم، أو آمنهم، أو ائتمنهم علی أمانه، أو صدّق حديثهم، أو أعانهم بشرط كلمه خرج من ولايه الله - عزّ و جلّ - و ولايه رسول الله صلّى الله عليه و اله و ولايتنا أهل البيت عليهم السلام؛

غالیان کافرند و مفوضه مشرک. هرکس با آنان همنشینی کند، معاشرت داشته باشد، با ایشان بر یک خوان بنشیند، در حق آنان نیکی کند، به آنان همسر دهد یا از ایشان همسر گزیند، امان شان دهد، امانتی به آنان بسپارد و ایشان را امین بداند، گفتار ایشان را راست بخواند و یا به نیم کلمه ای آنان را یاری کند، از حریم دوستی خدا و رسول خدا و ما اهل بیت علیهم السلام خارج شده است. (۱)

در روایتی دیگر، حضرتش از قطع رابطه با تمام گروه های غالیان سخن گفته، فرموده است:

«لعن الله الغلاة ألا- كانوا يهودا، ألا- كانوا مجوسا، ألا- كانوا نصارى، ألا- كانوا قدریة، ألا- كانوا مرجئه، ألا كانوا حروریه... لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم، و ابرؤوا منهم برئ الله منهم؟ (۲)

خدا غالیان را لعنت کند که همانند یهودیان، نصرانیان، مجوسان، قدریان، مرجئه، حروریه (خوارج) هستند. با آنان مجالست و دوستی نکنید و از ایشان بیزاری جوید که خداوند از آنان بیزار است.

از دیگر گروه ها و فرقه هایی که امام رضا علیه السلام در برابر آنان موضع گیری می کرد، فرقه «واقفیه» بود. در این جا به اختصار به موضع گیری امام علیه السلام علیه

ص: ۱۲۱

۱- (۱). همان/۲۰۳.

۲- (۲). همان/۲۰۲.

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام به شماری از وکلای امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا اموالی که به عنوان نمایندگی امام کاظم علیه السّلام در اختیار داشتند برای امام رضا علیه السّلام بفرستند، اما آنان طمع ورزیده، به انگیزه استفاده فردی از این اموال پاسخ دادند: «پدرت- که درود خدا بر او باد- نمرده، همچنان زنده است و به امر امامت می پردازد و هر کس او را مرده بخواند ادعایی باطل کرده [و سخنی ناراست بر زبان رانده] است». (۱)

این ها توانستند در راه ترویج اندیشه خود مبنی بر این که «امام کاظم علیه السّلام نمرده است و همو امام منتظر است» عده ای از مردم را با خود همدل و همصدا کنند. امام رضا علیه السّلام می بایست در نخستین مرحله از برخورد با این اندیشه ویرانگر، ثابت می کرد که پدرش حضرت کاظم علیه السّلام به دیدار حق شتافته است و به همین منظور گام به میدان مبارزه با این پدیده شوم فکری نهاد و با روش های گوناگونی به رویارویی با آنان پرداخت. این در حالی بود که حاکمیت، از افکار مخربی همانند افکار واقفیه حمایت کرده، آنان را در تداوم فعالیت شان تشویق می کرد تا از این رهگذر رشته های دوستی و همدلی که دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السّلام را به یکدیگر پیوند می داد از هم بگسلاند.

امام رضا علیه السّلام با درک و شناخت کاملی که از دشمن و توطئه های او داشت راه چاره را در آن دید تا به منظور از میان برداشتن واقفیه و اندیشه پلید آنان، به طور آشکار با این جریان برخورد کند. از این رو حضرتش، در برابر یاران و اصحاب خود، واقفیه را لعنت کرده، فرمود: خدای آنان را لعنت کند که دروغی بس

ص: ۱۲۲

۱- (۱). طوسی، الغیبه/۶۵/حدیث ۶۷ و بحار الانوار ۲۵۳/۴۸ (به نقل از: الغیبه/۶۵).

بزرگ پرداخته و ساخته اند. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام دوستان و شیعیان و دیگر مسلمانان را از مراد و معاشرت با واقفیه منع کرد، باشد که آنان از عقاید ناسالم خود دست کشیده، عقب نشینی کنند. [یک بار] امام رضا علیه السلام به «محمد بن عاصم» فرمود: شنیده ام که با واقفیه مجالست داری؟

محمد گفت: فدایت گردم، آری، اما مخالف آنان هستم.

امام علیه السلام فرمود: با آنان همنشینی مکن. (۲)

امام رضا علیه السلام در پاسخ شخصی که درباره واقفیه پرسیده بود، فرمود: واقفی از حق دوری جسته و بر گناه پای فشاری می کند و اگر با این حال بمیرد جایگاهش دوزخ است که فرجامی بس بد است. (۳)

همچنین حضرتش مسلمانان را از دادن زکات به واقفیه منع فرمود.

«یونس بن یعقوب» می گوید: «به ابو الحسن رضا علیه السلام گفتم: [اجازه دارم] به کسانی که معتقدند پدرت همچنان زنده است زکات بدهم؟ امام علیه السلام فرمود: به ایشان [زکات] ندهید که آنان کافر، مشرک و زندیق می باشند. (۴)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام توانست از فعالیت و گسترش افکار آنان در میان یاران و دوستان اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کند، اما دنیاپرستان و پیروان امیال نفسانی این اندیشه نادرست و ویرانگر را پذیرفتند تا بتوانند آن را دستاویزی برای رسیدن به مطامع خود سازند.

ص: ۱۲۳

۱- (۱). رجال کشی/۴۵۸/حدیث ۸۶۸.

۲- (۲). همان/۴۵۷/حدیث ۸۶۴.

۳- (۳). همان/۴۵۵/حدیث ۸۶۰.

۴- (۴). همان/۴۵۶/حدیث ۸۶۲.

پس از آن که امام رضا علیه السلام با هدف به محاصره در آوردن افکار منحرفان و طرد آن از سوی مردم، آن را باطل و مردود خواند و از مسلمانان خواست تا با پایه گذاران این جریان ها و معتقدان به این نظریه ها و آنان که از این جریان تأثیر پذیرفته بودند، قطع رابطه کنند. از دیگر سو خود به نشر افکار و اندیشه های سالم پرداخت تا از این راه حلقه محاصره همه جانبه را بر این اندیشه منحرف تنگ و تنگتر کند. از این رو امام علیه السلام تفسیر آن دسته از آیات قرآن را که به اصول و مبانی اعتقادی و شریعت اسلام می پرداخت در برنامه تبلیغی-اصلاحی خویش گنجانید. برنامه دیگر امام رضا علیه السلام نشر احادیث و معارفی بود که از پدران گرامی آن حضرت و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده بود تا این آیات و روایات، افکار و تصورات مسلمانان را شکل دهد. حضرت با این هدف، هیچ فرصتی را برای تبیین اندیشه سالم و پاک و مفاهیم صحیح شریعت از دست نمی داد. یکی از مواردی که امام رضا علیه السلام بسیار بر آن تکیه داشت و در مباحثات او جایگاه ویژه ای داشت، مبحث توحید بود. در این جا بخشی از بیان امام علیه السلام را می خوانیم.

امام رضا علیه السلام حد توحید را چنین بیان فرموده است:

«حسبنا شهادة أن لا إله إلا الله أحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا، قيوما سميعا بصيرا قويا قائما باقيا نورا، عالما لا يجهل، قادرا لا يعجز، غنيا لا يحتاج، عدلا لا يجور، خلق كل شيء، ليس كمثل شيء، لا شبه له، و لا ضد، و لا

[در اقرار به یگانگی خداوند] همین ما را بس است که گواهی می دهیم: خدایی جز خدای یگانه نیست که صمد است و همسر و فرزندی نگزیده، پاینده، شنوا، بینا، قوی، ماندگار و نور است. دانایی که نادانی در او راه نیابد، توانایی است که ناتوان نشود، بی نیازی است که نیازمند نگردد، دادگری است که ستم روا ندارد و خالق همه چیز است و مانند و شبیهی، ضد و شریکی و همتایی ندارد.

سپس امام رضا علیه السلام کسانی را که درباره توحید خداوند سخن گفته اند، به سه دسته تقسیم کرده، فرمود:

مردم در توحید، سه راه پیموده اند: [گروهی آن را] نفی، [کرده]، [گروهی با تشبیه خداوند به اشیاء یا اشخاصی، او را اثبات کرده] و [گروهی یگانگی خدا را] بدون تشبیه [اثبات کرده اند]. بنابراین، نفی خداوند و اثبات او با تشبیه روا نباشد و راه راست در راه سوم؛ یعنی اثبات وجود خداوند بدون تشبیه او [به موجودات] است. ^(۲)

از امام رضا علیه السلام [درباره «جبر» و «اختیار»] پرسیده شد: «آیا خداوند بندگان را به کارهایی که در توانشان نباشد مکلف می کند؟»

امام علیه السلام فرمود: او دادگتر از آن است [که چنین ستمی بر آنان روا دارد].

سؤال شد: آیا بندگان می توانند هرچه بخواهند بکنند؟

امام علیه السلام پاسخ داد: آنان ناتوانتر از آن هستند [که هرچه بخواهند بکنند]. ^(۳)

بدین ترتیب می بینیم که نشر افکار اسلامی، اصلی اساسی و ابزاری کارآمد در اصلاح فکری جامعه است، زیرا اندیشه، نظریه و قانون گذاری باطل از میان

ص: ۱۲۵

۱- (۱). تحف العقول/۳۱۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۳/۲۶۳.

۳- (۳). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۴۹.

برداشته، قانون، اندیشه و نظریه صحیح جایگزین آن‌ها می‌کند و این همان چیزی است که مصلحان حقیقی در راه ایفای آن، هر سختی را به جان خریده‌اند.

سوم: ارجاع امت به عالمان

پس از آن که دامنه پایگاه مردمی اهل بیت علیهم‌السلام گسترش یافت و دیدار امام رضا علیه‌السلام در هر زمان سخت می‌نمود، آن حضرت مردم را برای فراگیری احکام و دستور دین به عالمان ارجاع می‌داد. از «عبد‌العزیز بن مهتدی» نقل شده است که گفت: «به [علی بن موسی] الرضا گفتم: هرگاه که بخواهم نمی‌توانم به دیدارت بیایم. احکام و دستور دین را از که فرابگیرم؟

امام علیه‌السلام فرمود: [احکام دین خود را] از «یونس بن عبد‌الرحمن» فراگیر». (۱)

در سراسر گستره اسلامی فقیهانی بودند که از امام علیه‌السلام پیروی می‌کردند.

امام رضا علیه‌السلام یاران خود و دیگر مسلمانان را در مسائل اعتقادی و احکام شرعی مورد ابتلا به ایشان ارجاع می‌داد که «احمد بن محمد بزندی»، «محمد بن فضل کوفی»، «عبد‌الله بن جنذب بجلی» و «حسین بن سعید اهوازی» از آن جمله بودند.

امام رضا علیه‌السلام از کار و فعالیت راویان غفلت نمی‌ورزید و همواره آنان را زیر نظر داشت تا مبادا به دروغ، روایتی را به پدرانش نسبت دهند. او در برخورد با وضاعان هرگز راه مسامحه در پیش نمی‌گرفت. حضرتش درباره «یونس» مولای «علی بن یقظین» می‌فرمود: خدایش لعنت کند که بر پدرم دروغ بست (روایتی دروغین را به پدرم نسبت داد). (۲)

ص: ۱۲۶

۱- (۱). رجال کشی/۴۸۳/حدیث ۹۱۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۴۹/۲۶۱-۲۶۲ (به نقل از: السرائر ۳/۵۸۰).

از آن جا که امام رضا علیه السلام در رأس قدرت و حاکمیتی قرار نداشت تا بتواند به پشتوانه آن به اصلاحات اقتصادی دست بزند، لذا به نشر مفاهیم و آموزه های اسلامی در زمینه حیات اقتصادی و نظام اقتصادی اسلامی پرداخت. او تمام احکام اقتصادی اسلام را در رساله ای طولانی گرد آورد.

امام علیه السلام در این رساله، تخلف از شیوه اقتصاد اسلامی را از گناهان کبیره دانسته و مرتکب آن را مستحق کیفر خواند که از آن جمله است:

و دوری جستن از گناهان کبیره است که آن... خوردن مال یتیم به ستم... و خوردن ربا و مال حرام پس از آگاه شدن از حرمت آن، قمار کردن و کم فروشی، چه در ترازو، چه در پیمانہ... و حبس حقوق مردم بدون این که در پرداخت آن عسر و حرجی باشد... و اسراف می باشد. (۱)

امام رضا علیه السلام به پرداختن زکات که یکی از منابع اقتصادی در شریعت است فرامی خواند و می فرمود:

خداوند به انجام سه چیز امر فرمود که با سه چیز دیگر قرین است: به [گزاردن] نماز و [دادن] زکات امر نمود. پس هر کس نماز گزارد، اما زکات ندهد نمازش پذیرفته نخواهد شد. (۲)

آن حضرت پیامدهای منفی بدکاری ها و حق کشی ها، از جمله ندادن زکات را بیان کرده، می فرمود:

ص: ۱۲۷

۱- (۱). تحف العقول/۳۱۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱/۲۵۸.

هرگاه والیان دروغ گویند آسمان باران خود را دریغ کند، و اگر سلطان ستم روا دارد دولت، حقیر و خوار شود و اگر از دادن زکات دریغ شود دام ها بمیرند. (۱)

امام رضا علیه السلام همواره به رساندن زکات به مستحقان آن تشویق می کرد. چون از آن حضرت درباره دادن زکات به غیر مؤمن پرسیده شد، حضرت فرمود: نه و زکات فطره [نیز روا نباشد]. (۲)

و نیز می فرمود: و زکات فطره واجب است... دادن آن جز به اهل ولایت (شیعیان) جایز نیست، زیرا [زکات] واجب است. (۳)

آنچه از زبان امام رضا علیه السلام ذیلا نقل می شود، نشان می دهد که چگونه حاکمان اموال مسلمانان را به غارت برده و بی هیچ محدودیتی و مانعی شرعی آن ها را صرف هوس های خود می کردند. حضرت رضا علیه السلام به منظور رویارویی با چپاولگری های حاکمان جور از مردم می خواست تا خمس اموال خود را به امامان بر حق برسانند و از دادن آن به حاکمی که منصب خلافت را غصب کرده و به ناحق بر آن تکیه زده، خودداری کنند. آن حضرت در پاسخ یکی از بازرگانان فارس نوشت: [بدان که] تصرف در مالی جایز و رواست که از راهی که خداوند روا داشته [به دست آید]. خمس، ما را بر ادای بدهی و هزینه زندگی خانواده و موالی مان یاری می دهد و [به وسیله آن] بخشش کرده، آبروی خویش را در برابر آن کس که از یورش او بیم داریم، حفظ می کنیم، پس آن را از ما دریغ نکنید. [آگاه باشید که] دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهانتان است. (۴)

آن حضرت مردم را به همراهی و همیاری اقتصادی فراخوانده، بدان

ص: ۱۲۸

۱- (۱). وسائل الشیعه ۳۱/۹ (به نقل از: شیخ طوسی، امالی ۷۷/۱).

۲- (۲). همان/۳۳۹ (به نقل از: کافی ۵۴۷/۳).

۳- (۳). همان/۳۳۹.

۴- (۴). همان/۵۳۸ (به نقل از: کافی ۴۶۰/۱).

تشویق و ترغیب می کرد. او در این باره فرموده است: سخاوتمند از خوان مردم می خورد تا مردم نیز از خوان او بخورند. (۱)

[یکبار] امام رضا علیه السلام به علی بن یقظین فرمود: تأمین نیازهای زندگی کاهلی و خانواده اش را تضمین کن تا من بهشت را برای تو تضمین کنم. (۲)

امام رضا علیه السلام با اسراف سخت مخالفت می کرد. از «یاسر خادم» نقل است که می گفت: «روزی غلامان مشغول خوردن میوه بودند، اما میوه ها را نیم خورده دور می انداختند. امام رضا علیه السلام که این صحنه را می دید، به آنان فرمود:

سبحان الله، اگر شما [از این میوه ها] سیر و بی نیاز شده اید، هستند کسانی که بدان نیازمند باشند. (۳)

حضرت هرچه را به دست می آورد میان فقیران و مستمندان تقسیم می کرد و در [یک] روز عرفه هرچه داشت به آنان داد. (۴)

در چنان شرایطی که بر جامعه اسلامی حاکم بود، حضرت رضا علیه السلام در بخشش و صدقه دادن چونان الگویی بود که امت اسلامی بدو اقتدا می کرد و روش او را چونان میزانی برای سنجش میان دو خطمشی اقتصادی به کار می گرفت؛ خط اقتصادی اهل بیت علیهم السلام و شیوه ای که حاکمان در عرصه اقتصاد به کار بسته، بیت المال مسلمانان را تیول خود دانسته، هرگونه که خوش داشتند از آن استفاده می کردند.

از دیگر مواردی که امام رضا علیه السلام با آن سخت مبارزه می کرد، تصوف و برداشت های غلط و مفاهیم نادرستی بود که از زهد ارائه می شد؛ همان چیزی

ص: ۱۲۹

۱- (۱). فرائد السمطين ۲/۲۲۳.

۲- (۲). رجال کشی/۴۳۵/حدیث ۸۲۰.

۳- (۳). کافی ۶/۲۹۷.

۴- (۴). بحار الانوار ۱۰۰/۴۹ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/۳۹۰).

که پایه گذاران آن، از حمایت های بی دریغ حاکمان بهره مند بودند، چرا که با این مکتب های گمراه کننده مردم را سرگرم کرده، از عرصه سیاست و اقتصاد و نیز از مطالبات شان و فراخوان به ایجاد تعادل اقتصادی، دور می کردند. با اندک تأملی در زندگی این مکتب سازان می بینیم که برخلاف ادعاهایی که داشتند و مردم را بدان فرامی خواندند، خود از خوان رنگین حاکمان می خورند و از اموال به یغما رفته مسلمانان که در دست خلیفگان بود برخوردار بودند، آن سان که گویی هرگز مفهوم زهد و تصوف را نشناخته و این واژه ها را نشنیده اند. همین مدعیان با آن رفاه و آسایشی که به برکت «جعل» خود بدان دست یافته بودند، بر امام رضا علیه السلام خرده می گرفتند و چنین وانمود می کردند که از دنیا دل بریده اند. از دیگر سو با درنگ در زندگی امام رضا علیه السلام او را سرآمد زاهدان واقعی می یابیم، چرا که حضرتش در خانه خود و دور از چشم اغیار، در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان، فرشی از مو [بز] برانداز خود کرده، همواره جامه های خشن پشمی بر تن می کرد و چون به میان مردم می رفت لباس های گرانبها و فاخر می پوشید. (۱)

جمعی از صوفیان بر امام رضا علیه السلام وارد شده، به حضرتش گفتند: «امامت از آن کسانی است که خوراکی خشک و ناگوار بخورند، جامه خشن بپوشند، بر الاغ سوار شوند و به دیدار بیماران بروند!

امام رضا علیه السلام به آنان فرمود: یوسف علیه السلام پیامبر بود [اما] لباس دیبای زربفت بر تن می کرد، بر بالش های فرعون تکیه می زد و فرمان می راند. آنچه از امام خواسته شده است دادگری است و چون سخن گوید راستی در پیش گیرد و آن گاه که قضاوت کند دادگری ورزد

ص: ۱۳۰

و زمانی که وعده دهد بدان عمل کند.[و بدانید که] خداوند لباسی و خوراکی را حرام نکرده است. (۱)

بدین ترتیب، امام رضا علیه السّلام با نفی و مردود خواندن مفاهیم نادرست زهد، گام در میدان مبارزه ای نهاد که طرف دیگر مبارزه، حاکمان و قدرتمندان حامی نشر این باورها بودند و به مخترعان این مفاهیم اجازه فعالیت و ترویج این باورهای غلط را می دادند.

اصلاحات اخلاقی

اشاره

اخلاق، از دیگر زمینه های نیازمند اصلاح و ساماندهی بود. از این رو امام رضا علیه السّلام برای اصلاح و دگرگونی اخلاقی و اجتماعی و ایجاد وضعیتی غیر از وضعیتی که عامه مردم با آن خو گرفته بودند، فرصت های به دست آمده را از دست نمی داد. برای رسیدن به این هدف والا و مصلحانه، شیوه های متعدد تربیتی-اصلاحی در پیش گرفت که ذیلا بیان می شود:

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و اله

اگرچه حاکمان معاصر امام رضا علیه السّلام در صورت دخالت امام علیه السّلام در امور حکومتی و اعتراض به سیاست های آنان، حضرتش را در تنگنا قرار می دادند و حلقه محاصره او را تنگتر می کردند، اما نمی توانستند امام علیه السّلام را از بیان ویژگی ها و والایی های اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ویژه اخلاق حکومتی آن حضرت، بازدارند. از همین رو حضرت رضا علیه السّلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را به عنوان

ص: ۱۳۱

۱- (۱). کشف الغمه ۱۰۳/۳ (به نقل از: آبی، نثر الدر) و الفصول المهمه/۲۵۴.

نمونه بارز بشری که در مقام حاکم، الگوی حاکمان و در مقام دانش الگوی فقیهان و دیگر مسلمانان و گروه‌ها بود، به همگان می‌شناساند. او که فرصت را برای دعوت به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و اله مناسب یافته بود، روایاتی درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله از پدران خود نقل می‌کرد.

آن حضرت روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده، فرمود:

روش رفتاری او (پیامبر «ص» در آن بخش از وقتش که به امت می‌پرداخت چنین بود که: اهل فضل را مقدم می‌داشت و این وقت را براساس برتری ایشان در دینداری به آنان اختصاص می‌داد. برخی از این افراد یک حاجت و برخی دیگر دو حاجت و گروهی چندین حاجت داشتند.

[پیامبر صلی الله علیه و اله] به کار آنان می‌پرداخت و با خبرگیری از احوال امت و آنچه که باید، ایشان را به کارهایی می‌گمارد که سامان یافتن آنان در آن می‌بود. آن گاه می‌فرمود:

حاضران، غایبان را [از آنچه در این جا گذشت] آگاه کنند. [و ای جمع حاضران،] آن کس که نمی‌تواند نیاز خود را به اطلاع من برساند شما مرا از نیاز او آگاه کنید...

[آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:] رسول خدا صلی الله علیه و اله تنها در موردی زبان به سخن می‌گشود که به او مربوط بود... بزرگان و کریمان قوم را گرامی داشته، آنان را بر قوم شان می‌گمارد... جوایز حال اصحاب خود می‌شد و از مردم درباره آنچه در میان ایشان می‌گذشت پرسش می‌کرد... بهترین ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و اله کسی بود که [در دین و دانش] برتر و خیرخواهی‌اش برای مسلمانان فراگیرتر بود و آن که همدردی‌اش نسبت به دیگران بیشتر، منزلتش نزد پیامبر صلی الله علیه و اله والا-تر بود... خوی نیکوی او همه مردم را دربر گرفته، او برای آنان چونان پدری مهربان بود و در عرصه حق، آنان از نظر او یکسان بودند.

پیوسته گشاده رو و خوش مشرب بود... به سه چیز از مردم کار نداشت: کسی را نکوهش نکرده، از کسی عیب جویی نمی کرد و در پی یافتن و آشکار کردن لغزش و بدی کسی بر نمی آید... بردباری و شکیبایی را با هم در خود جمع کرده بود و چیزی او را خشمگین و سراسیمه نمی کرد. او افزون بر حذر و احتیاط، چهار خصلت داشت: نیکی را برگزیده بود تا دیگران بدان اقتدا کنند، باطل را وارهانید تا مردم از آن بازایستند، تمام تلاش او بیان نظری بود که امت را به سامان برساند و به کاری می پرداخت که خیر دنیا و آخرت امت در آن می بود. (۱)

امام رضا علیه السلام با نقل این روایت و بیان ویژگی های رسول خدا صلی الله علیه و اله به طور غیرمستقیم امت را فرامی خواند تا خود به تفکیک میان دو روش اخلاقی پردازند؛ روش حاکمان و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله که بن مایه روش و شیوه اخلاقی اهل بیت علیهم السلام بود.

بدین ترتیب و پیش از این که حاکمان عباسی بتوانند از نشر احادیثی که درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله رسیده بود، جلوگیری کنند، امام رضا علیه السلام با این روایات و به طور مسالمت آمیز مردم را با حقیقت و ماهیت خلق و خوی حاکمان عباسی آشنا کرد.

دوم: امام رضا علیه السلام الگویی کامل

از آن جا که امام علیه السلام الگویی کامل و شایسته پیروی است، امام رضا علیه السلام بر اساس ارزش ها و معیارهای ثابت، وظیفه خود را به عنوان الگو و نمونه عالی ایفا کرده، عالیتترین نمونه اخلاق اسلامی را به مسلمانان ارائه نمود. او در

ص: ۱۳۳

راستی گفتار، امانتداری، وفای به عهد، فروتنی، احترام به دیگران، توجه و عنایت به امور مسلمانان و برآوردن نیازهای آنان صدرنشین بود. حضرتش به صورت عملی به اصلاح فساد حاکم بر روابط میان مردم می پرداخت. از جمله اقدام های عملی امام علیه السلام در این زمینه داستان زیر است:

«روزی امام رضا علیه السلام خوانی گسترانده، غلامان خود را از سیاه و دیگر نژادها فراخوانده، بر همان خوان در کنار خود نشانده به امام علیه السلام گفتند: خوب بود خوانی جداگانه برای اینان می گستراندی!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای-تبارک و تعالی-یکی [و خدای همگان] است و مادر [مان حوا] یکی است و پدر [مان آدم علیه السلام] یکی است و هر کس بر اساس کردارش کیفر می شود، یا پاداش می گیرد. (۱)

امام رضا علیه السلام حتی غلامان خود را تکریم و احترام می کرد و تا زمانی که غلامان مشغول خوردن غذا بودند آنان را به کاری نمی گمارد. حضرتش به خادمان خود فرمود: اگر مشغول خوردن غذا بودید و من نزد شما حاضر شدم برای من برنخیزید تا این که خود از خوردن غذا دست بکشید. (۲)

«ابراهیم بن عباس» اخلاق و منش والای امام رضا علیه السلام را ستوده، می گفت:

ندیدم و نشنیدم کسی [در اخلاق نیکو و منش والا] به پای ابو الحسن الرضا علیه السلام برسد. او هرگز به کسی ستم نکرد، گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند، در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت. چون

ص: ۱۳۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۰۲/۴۹ (به نقل از: فروع کافی).

۲- (۲). اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۸۹.

می خندید، صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشانند [و با آنان هم غذا می شد]. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن به طور پنهانی [و در دل شب] بود. (۱)

امام علیه السّلام در برابر مردم فروتنی می کرد. روزی وارد حمام شد. شخصی به امام علیه السّلام گفت: «ای مرد، مرا شست و شو و مشت و مال بده. آن حضرت خواسته اش را اجابت کرده، به شست و شوی او پرداخت. آنان که امام علیه السّلام می شناختند، او را به آن مرد معرفی کردند و او که پی به خطای خود برده بود از امام علیه السّلام پوزش خواست، اما امام علیه السّلام در حالی که او را آرامش خاطر می داد، کار شست و شوی او را دنبال می کرد». (۲)

از دیگر ویژگی های اخلاقی امام رضا علیه السّلام چشم پوشی و گذشت بود. آن حضرت هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی داد و آن چنان مهربان بود که از کسی کینه به دل نمی گرفت. در روزگار هارون شخصی به نام «جلودی» به خانه امام رضا علیه السّلام یورش برده، زیورآلات زنان خاندان رسالت را به یغما برد. امام علیه السّلام از رفتار او چشم پوشیده، از هارون خواست تا به او گزندی نرساند. (۳)

آن گاه حضرت اخلاق والای خود را در قالب شعری توصیف کرد تا امت، به حضرتش اقتدا کنند. امام علیه السّلام در این شعر فرمود:

«اگر آن کس که از سر نادانی بر من ستم کرده از من مرتبه تر باشد؛ برای خویش ناپسند می دانم و نمی پذیرم که با او برخورد جاهلانه کنم.

و چون در خرد هم سنگ من باشد؛ در برابر او بردباری پیشه می کنم تا برتر

ص: ۱۳۵

۱- (۱). اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۸۹.

۲- (۲). همان/ ۳۸۹.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۲/ ۲۵.

از آن باشم که تقاص کنم.

و اگر من در مرتبه و برتری از او پایین تر باشم؛ [با خویشتن داری] به برتری و مقدم بودن او تن در داده ام». (۱)

سوم: دعوت به مکارم اخلاق

امام رضا علیه السلام همواره امت را به تمسک به والایی های اخلاقی فرامی خواند و با بیان و نشر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله این اصل را در میان امت نهادینه می کرد؛ احادیثی که منش و رفتار سلیم را برای مسلمانان ترسیم می کرد. در این باب مواردی را نقل می کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر کس کار نیک خود را پنهان دارد، هفتاد برابر پاداش گیرد و هر کس بدی [دیگران] را برملا سازد رانده شده [از رحمت الهی و نظر مردم] است و هر کس آن را پنهان دارد آمرزیده شود. (۲)

و فرمود: خداوند مرا [به عنوان و] همراه رحمت فرستاد، نه برای آزردن [خلق خدا]. (۳)

و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: وعده ای که مؤمن می دهد همانند نذری است که باید بدان عمل کند، ولی [ترک آن] کفاره ندارد. (۴)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جامعه اسلامی را به آمیخته شدن با ارزش ها و معیارهای اسلامی، سنت های الهی و شیوه رفتاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

ص: ۱۳۶

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۴/۲۰۴: إذا كان من دوني بليت بجهله أبيت لنفسي أن اقبل بالجهل وإن كان مثلي في محلي من

النهى أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل وإن كنت أدنى منه في الفضل والحجى عرفت له حق التقدم و الفضل

۲- (۲). اصول کافی ۲/۴۲۸.

۳- (۳). همان/۱۵۹.

۴- (۴). كشف الغمه ۳/۵۸. این روایت را «جنابذی» از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است.

و اولیای خداوند فرامی خواند.

او در این باره فرموده است:

زمانی مؤمن، مؤمن [واقعی] است که از سه خصلت برخوردار باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولی خدا. پس [با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر او، با مردم راه مدارا [و مهربانی] در پیش گیرد و [با داشتن] خصلت ولی خدا در سختی‌ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است]. (۱)

امام رضا علیه السلام همچنین حدود فروتنی را به عنوان یک حرکت رفتاری فراگیر که از فرد آغاز شده، جامعه را فرامی گیرد، ترسیم کرده، فرمود:

فروتنی مراتبی دارد، از جمله: انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و با دلی پاک خود را در آن جایگاه قرار دهد، همان گونه با مردم باشد که دوست دارد با وی رفتار کنند، اگر از کسی بدی دید آن بدی را با خوبی بزدايد، خشم خود را فرو بخورد و از مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رسیدن به اهداف خود در اصلاح جامعه، از مثل‌ها و داستان‌های نیکوکاران بهره می‌جست تا اصل اصلاحات در ذهن و جان مردم نقش بسته، از خاطره‌ها محو نشود. از جمله آن داستان‌ها ماجرای زیر است:

امام علیه السلام فرمود: «مردی از بنی اسرائیل چهل سال خداوند-تبارک و تعالی- را عبادت کرد، اما عبادتش مقبول درگاه خداوند واقع نشد. با خود اندیشید: هر چه بر تو رود از توست، پس جز تو کسی در این حرمان دخیل نیست.

ص: ۱۳۷

۱- (۱). اصول کافی ۲/۲۴۲.

۲- (۲). اصول کافی ۲/۱۲۴.

خداوند-عزّ و جلّ- به او وحی (الهام) فرمود: این خودنکوهی، از عبادت چهل سال برتر است». (۱)

از آن جا که شعر تأثیری فوق العاده و سریع بر احساسات و عملکردها می گذارد، امام رضا علیه السّلام از آن به عنوان وسیله ای برای اصلاح اخلاق جامعه سود می برد.

در یکی از سروده های حضرت در زمینه روابط اجتماعی آمده است:

«پوزش و عذر برادرت را در خطایش بپذیر؛ و عیب و بدی او را بپوشان.

و چون سفیه و نادان بر تو بهتان زند [خویشتن دار باش]؛ و نیز در برابر تلخی روزگار صبوری پیشه کن.

و بزرگوارانه از دادن پاسخ [به بدکاری بدکاران] در گذر؛ و ستمگر را به حسابرس او (خداوند) واگذار». (۲)

حضرت رضا علیه السّلام از این فن برای پیوند دادن مسلمانان با روز قیامت و پرهیز دادن از آرزوهای دراز و فریبا و نیز مجسم کردن آن در اذهان مردم بهره می جست، چرا که این یادآوری ها که با زبان شعر صورت می گرفت، تأثیر شگرف در اصلاح اخلاق جامعه داشت. او در شعری چنین سروده است:

«همه آرزو داریم که در اجل مان تأخیر افتد؛ در حالی که اجل ها خود آفت آرزو هستند.

آرزوهای بیهوده تو را مغرور نکند و نفریبد؛ پس میانه روی در پیش گیر

ص: ۱۳۸

۱- (۱). قرب الاسناد/۳۹۲.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱۸۶/۲/حدیث ۴؛ کشف الغمه ۵۹/۳ و ۱۱۹ و اعلام الوری ۶۹/۲؛ اعذر أخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه ودع الجواب تفضلا و کل الظلوم إلی حسیبه

و بهانه ها را واگذار.

دنيا همانند سایه ای فناپذیر است؛ که سواری (کاروانی) در آن اتراق و سپس از آن کوچ کند». (۱)

از دیگر موضوع های مورد تأکید امام رضا علیه السلام دعوت مسلمانان به ایجاد ارتباط صحیح اجتماعی بود. حضرتش آنان را به برادری، همدلی و همدردی در گرفتاری ها پرهیز از رفتار و اخلاق ناشایستی که پیوندها را می گسست و روابط آنان را تیره می کرد، فرامی خواند که از آن جمله: دروغ، غیبت، خیرچینی، تهمت زدن و تجاوز به حقوق، اموال آبرو و جان مردم بود.

به یک سخن امام رضا علیه السلام تمام تلاش خود را به کار می بست تا افراد جامعه از نظر اخلاقی همان شیوه سالم و پاک اسلامی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت آن حضرت پایه گذار آن بودند، در پیش گیرند و بدین وسیله از برهوت گمراهی و انحراف اخلاقی رسته، در جاده مستقیم والایی ها در آیند.

چهارم: ایجاد جماعت صالحان

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام در پی پاکسازی جامعه اسلامی از کاستی ها و کژی ها بود و در این راه تمام شیوه های تبلیغی را به کار گرفت. به همین منظور حضرتش نقش تربیتی خود را در دو سطح ایفا نمود:

الف) در سطح جامعه و امت اسلامی.

ب) در سطح برگزیدگان و جماعت صالحان.

ص: ۱۳۹

۱- (۱). البدایه و النهایه ۲۵۰/۱۰: کلنا یأمل مدا فی الأجل و المنایا هن آفات الأمل لا تغرنک أباطیل المنی و الزم القصد ودع عنک العلل إنما الدنیا کظل زائل حلّ فیہ راکب ثم ارتحل

فعالیت امام رضا علیه السّلام در سطح جامعه و امت اسلامی، همگان را از جمله:

حاکمان، زبردستان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام که جامعه اسلامی را تشکیل می دادند، فرا می گرفت. آن حضرت در راه ایفای مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر افراد جامعه را به دوری از بدی و انحراف و گرایش به اخلاق پسندیده دعوت می نمود.

اما فعالیت در زمینه جماعت صالحان به گونه ای دیگر بود. او باید جماعتی را تدارک می دید که مذهب اهل بیت علیهم السّلام را به عنوان شیوه زندگی پذیرفته باشند تا آنان را در قالب جریان و الگویی دارای مسئولیت الهی پرورش دهد که عهده دار اصلاح اخلاق جامعه و زدودن انحراف حاکم بر جامعه باشند. برای رسیدن به این هدف باید تلاش و فعالیت خود را فشرده تر و عنایت بیشتری نسبت به این افراد ابراز می کرد تا تعداد چشمگیری از مصلحان حقیقی و توانمند در ایفای رسالت خویش به جامعه عرضه کند.

از این رو می بینیم که حضرت رضا علیه السّلام شبانه روز با افراد و گروه هایی از یاران خود دیدار می نمود و با نمایندگان و پیروان خود در دیگر شهرها نامه نگاری می کرد تا با رهنمودهای خویش سلوک آنان را در مسیر درست قرار داده، به تهذیب اخلاقی آنان بپردازد و دمی از فعالیت خود در این زمینه غفلت نمی ورزید. از «حسن بن حسین» نقل شده است که می گفت: «احمد بن حماد، مالی گران از من به ستم گرفت. نامه ای به ابو الحسن علیه السّلام نوشته، از احمد بن حماد شکایت کردم. امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: او را با [یاد کردن کیفر] خدا بترسان.

آنچه که امام علیه السّلام گفته بود عمل کردم، اما سودی نبخشید. از این رو نامه ای دیگر به حضرت نوشته، یادآوری کردم که فرمان حضرتش را عملی کردم، اما

کارساز نشد. امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: اگر ترساندن از خدا در او کارگر نیفتاد، چگونه [بتوانیم] او را از خویش بترسانیم؟. (۱)

امام رضا علیه السّلام به تبلیغ زبانی بسنده نکرده، بلکه در این راه اموال خود را هزینه می کرد تا بتواند افراد بیشتری را به اخلاق اسلامی بیاراید. او بردگانی می خرید و پس از آن که آنان را از زلال اخلاق اهل بیت علیهم السّلام سیراب می کرد و از نظر اخلاقی کاملاً پرورش می داد، آزادشان می نمود. حضرت رضا علیه السّلام در طول زندگی خود هزار برده آزاد کرد که همگی از جام معرفت او نوشیده و از رفتار او تأثیر پذیرفته بودند. روشن است که این تعداد انسان چه تأثیر شگرفی در تحول روند اخلاقی جامعه دارد، چرا که هریک از این افراد، پس از پرورش یافتن در کانون امامت و اخلاق و دریافت آموزه های دینی و اخلاقی خود را ساخته، سپس به جریانی تبدیل شده که همگی روشن ضمیر بوده و با اخلاص و روشن بینی در جامعه اسلامی و در میان امت به اصلاح جامعه می پرداختند.

از میان آزاد شدگان، صدها تن مربی دلسوخته و مصلح برآمده، وجود آنان سبب شد تا مردم با مشاهده حسی و عینی اخلاق اسلامی در شمار پیروان امام رضا علیه السّلام در آیند. لذا در روزگار امام رضا علیه السّلام پیروان او فزونی گرفته، پایگاه مردمی آن حضرت در بیشتر سرزمین های اسلامی گسترش یافت.

اصلاحات سیاسی

اشاره

این مبحث را در چند بند بررسی و تحلیل می کنیم:

ص: ۱۴۱

لازمه شناخت اسلوب و روش راهبری جنبش الهی و انقلابی از سوی امام رضا علیه السلام ارائه تصویری روشن، ولی مختصر از روش هایی است که امامان معصوم علیه السلام در رهبری جنبش الهی و انقلابی خود به کار می گرفتند. بدین ترتیب خواهیم توانست از لابه لای داده های تاریخ درباره رهبری دیگر امامان، به شیوه راهبری الهی و انقلابی امام رضا علیه السلام پی ببریم.

بی تردید امام معصوم علیه السلام مسئولیت دارد تا به ساختار اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی انسان و جامعه بپردازد. این ایفای وظیفه، مستلزم ایجاد پایگاهی مردمی است که مبتنی بر شیوه اهل بیت علیهم السلام و نظریه اسلامی آنان درباره هستی، حیات و جامعه باشد. به همین جهت به فعالیت سیاسی صرف یا دست یابی به هر قدرت و حاکمیت بسنده نمی کند، بلکه فعالیت سیاسی جزئی از وظایف کلی امام علیه السلام بوده و رسیدن به قدرت هدف نبوده، که وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف مقدس راهبر معصوم است و همه امامان معصوم علیهم السلام همین هدف را دنبال می کردند. البته تلاش امامان معصوم علیهم السلام برای رسیدن به این هدف تابع شرایط و فضای حاکم بر جامعه بود. شرایطی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین در آن به سر می بردند، با شرایطی که امام سجاد علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام در آن می زیستند، کاملاً متفاوت بود. آن سه بزرگوار توانستند به طور مستقیم در همه عرصه های جنبش الهی و انقلابی خود، ایفای وظیفه رهبری کنند، اما شرایط در روزگار امام زین العابدین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام دگرگون شده بود. از همین رو این امامان، به ناچار، روند رویدادها، به ویژه اوضاع نظامی و سیاسی را به صورت غیرمستقیم زیر نظر

گرفته، بر آن اشراف داشتند و به دور از چشم حاکمیت و مخفیانه خط حرکت الهی و انقلابی را رهبری می کردند، و این در حالی بود که حاکمیت نمی توانست فعالیت های سازمانی این جریان و نیز ارتباط یا عدم ارتباط آن را با امام و مراتب نظارت امام علیه السلام بر آن پی ببرد. این موضوع را نباید فراموش کرد که این رهبران به چند دلیل روش خود را در ایفای وظایف خویش محدود و پنهان می کردند:

یکم: در نظر گرفتن مصالح عمومی در سطح امت و جامعه اسلامی؛

دوم: مصالح خصوصی اسلام که به جنبش اهل بیت علیهم السلام به عنوان متولیان اصلاح اوضاع مرتبط؛

سوم: شرایط و ویژگی های عمومی و خصوصی، مانند توان جنبش و استحکام و ریشه دار بودن پایگاه مردمی.

امامان معصوم علیهم السلام با رعایت سه اصل یاد شده و در نهایت پنهان کاری، به طور غیرمستقیم، راهبری تمام فعالیت ها از جمله جنبش های مسلحانه را به عهده داشتند تا در آغاز کار و با شروع ایفای رسالت امامت خود، در معرض کشته شدن قرار نگیرند.

آن بزرگواران، اصلاح امت و پرورش آن را بر هر کاری مقدم می دانستند و باید برای این وظیفه و اصلاح جامعه و ساختار آن، در میان مردم می بودند تا بتواند به هدف خود که مکتب اسلام آن را ترسیم کرده بود برسند. حال اگر امامان علیهم السلام به طور مستقیم راهبری انقلاب و قیام های نظامی را به عهده می گرفتند بی تردید کشته می شدند و امت اسلامی کسی را نداشت تا فقیهانی و عالمانی هدایتگر، زاهدان و عابدانی پیش آهنگ، سیاستمدارانی پاک کردار و راست گفتار و رهبران قیام های انقلابی را پرورش داده، به آنان ارائه دهد.

به یک سخن، امام علیه السلام در راستای کار الهی خود، دو خط را دنبال می کرد:

نخست: خط فکری بود. این خط، به دانش اندوزی و گسترش آن و ایفای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به طور مسالمت آمیز می پرداخت؛

دوم: خط رویارویی و مقاومت بود. این خط وظیفه داشت تا با به کارگیری زور به منظور جلوگیری از انحراف حکومت ها از شیوه اصیل اسلامی و مبانی حاکمیت آن، علیه حاکمیت های ستمگر اعلان قیام کند که با تأملی دقیق در روش و منش رفتاری امامان معصوم علیهم السلام این مطلب برای ما آشکار می شود.

پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و به اسارت بردن خاندانش، امام زین العابدین علیه السلام از همین روش پیروی کرد، چرا که شرایط سیاسی دگرگون شده بود و از دیگر سو پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السلام فزونی یافته و کسانی به یاری امام زین العابدین علیه السلام برخاسته، در شمار پیروان او درآمدند که از جایگاه و توان متفاوتی برخوردار بودند.

در روزگار امامت امام زین العابدین علیه السلام «توابعین» به رهبری «مختار ثقفی» به خون خواهی امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا قیام کردند، و در حالی که این جنبش از حمایت امام سجاد علیه السلام برخوردار بود، اما حاکمیت اموی، هیچ ردپا و دلیلی مبنی بر ارتباط امام سجاد علیه السلام با این جنبش به دست نیاورد. زمانی که «محمد بن حنفیه» عموی امام سجاد علیه السلام درباره این قیام و حمایت از آن با امام سجاد گفت و گو کرد، حضرت فرمود:

«یا عم، لو أنّ عبداً زنجياً تعصّب لنا أهل البيت، لوجب على الناس مؤازرته، و قد وليتک هذا الأمر، فاصنع ما شئت»؛ (۱) ای عمو، اگر برده ای سیاه در راه

ص: ۱۴۴

۱- (۱). بحار الانوار ۳۶۳/۴۵-۳۴۶ (به نقل از: جعفر بن نماحلی، «رسالة ذوب النصار فی شرح الثار» که نویسنده، آن را از پدرش «محمد بن نماحلی» نقل کرده است).

حمایت از ما پای ورزی کند، بر همگان واجب است از او حمایت و پشتیبانی کنند.

من این کار را به تو می سپارم. هرچه می خواهی انجام ده.

در این ماجرا اصل پنهان کاری کاملاً لحاظ شده بود و تنها اندکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام از آن آگاهی یافتند. زمانی که جماعتی به دیدار «محمد بن حنفیه» رفتند، او آنان را به همراهی با مختار و مشارکت در قیام او فراخواند. او همچنین نامه ای به «ابراهیم اشتر» فرزند «مالک اشتر» نگاشته، او را به پیوستن به قیام مختار تشویق و ترغیب می کرد. (۱)

و هنگامی که «عبد الله بن زبیر» محمد بن حنفیه را محاصره و او را به مرگ و سوزاندن تهدید کرده بود، محمد طی نامه ای از مختار درخواست یاری کرد و مختار سپاهی گسیل داشته، محمد را از آن تنگنا نجات داد. (۲)

از این ماجرا بدون هر ابهامی درمی یابیم که امام سجاد علیه السلام محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر و فرمانده جناح نظامی تعیین کرده، بدو اختیار داده بود تا به طور مستقیم و مستقل و بدون دخالت امام علیه السلام دستورهای نظامی را صادر کند.

پس از آن که سلطه امویان بر عراق، حجاز و برخی سرزمین های اسلامی به پایان رسید و مختار بر آن ها چیره شد، امام زین العابدین علیه السلام در حضور برخی از نزدیکان مختار، با این عبارت، مختار را ستوده، فرمود: ستایش خدایی را سزااست که [عنایت کرد تا] شاهد خون خواهی از دشمنانم باشم و [خداوند] مختار را پاداش خیر دهد. (۳)

در همان هنگام که امام علیه السلام به طور غیرمستقیم قیام مختار را هدایت می کرد، عالمان و فقیهان و راویانی به جامعه اسلامی ارائه کرد که: «عبد الله بن

ص: ۱۴۵

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۴/۲۱۴-۲۱۵.

۲- (۲). همان، ۲۵۰-۲۵۱.

۳- (۳). رجال کشی/۱۲۷/حدیث ۲۰۳.

الحسن»، «زهري»، «عمرو بن دينار»، «علی بن زید بن جدعان» و «یحیی بن امّ الطویل» از آن جمله بودند. (۱)

امام سجاد علیه السلام همچنان در تدارک رهبری آینده بود. او فرزندش امام «محمد باقر» علیه السلام را به امامت و راهبری عامه و فرزند دیگرش «زید» را برای قیام مسلحانه علیه حاکمان غاصب آماده کرد.

در روزگار امامت امام باقر علیه السلام، زید نزد امام باقر علیه السلام رفته از حضرتش اجازه خواست. امام در پاسخ فرمود: ای زید، این کار را مکن، چرا که می ترسم برون کوفه کشته و به دار آویخته شوی.

زید نیز از امام باقر علیه السلام فرمان برده، از قیام در روزگار آن حضرت خودداری کرد. (۲)

زید بن علی علیه السلام امامت برادرش امام باقر علیه السلام و امامت برادرزاده اش امام صادق علیه السلام را پذیرفته، بدان گردن نهاده بود. او در شعر زیر به پیروی خود از دو امام بزرگوار اشاره کرده، سروده است:

«باقر (شکافنده) علم در لحد جای گرفت؛ همان که امام جهانیان و پاکیزه زاده بود.

پس از او کسی را جز [امام] جعفر [صادق علیه السلام] ندارم؛ او امام جهانیان و یگانه ستوده شده است». (۳)

تصریح امام باقر علیه السلام به یاری کردن زید، بهترین گواه بر این مطلب است که امامان معصوم علیه السلام غیر مستقیم خط نظامی را راهبری می کردند.

ص: ۱۴۶

۱- (۱). سیر أعلام النبلاء ۳۹۱/۴.

۲- (۲). الخرائج و الجرائح ۲۸۱/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۹۶/۴۶ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۲۱۳/۴): ثوی باقر العلم فی ملحد إمام الوری طیب المولد فمن لی سوی جعفر بعده إمام الوری الأوحّد الأمجد

آن حضرت درباره قیام و سرنوشت زید، فرموده است: به یقین برادرم زید بن علی قیام می کند و در راه حق کشته خواهد شد، پس بدا به حال کسی که او را تنها گذارد. بدا به حال کسی که با او بجنگد. بدا به حال کسی که او را بکشد. (۱)

در روزگار امام صادق علیه السلام و پیش از قیام زید، گروهی به دیدار امام علیه السلام رفته، از آن حضرت درباره بیعت با زید پرسیدند، حضرت فرمود: «با او بیعت کنید». (۲)

امام صادق علیه السلام همواره می فرمود: خدای مرا در [پاداش کشتگان و صاحبان] آن خون ها شریک گرداند. به خدا سوگند، عمویم زید و یاران او همانند علی بن ابی طالب و یاران او در همان راه گام نهادند و چون آن ها شهید شدند. (۳)

انقلابیون با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر جامعه، در دعوت خویش هرگز از امام مورد نظر خود به طور صریح نام نمی بردند، بلکه از او با «الرضی من آل محمد صلی الله علیه و اله» (فرد مورد رضایت، از آل محمد «ص») نام می بردند. امام علیه السلام همواره یاران خود را از قیام با کسانی که پیوند فکری و ایمانی با حضرت نداشتند بر حذر می داشت و می فرمود:

«إذا أتاكم آت منّا فانظروا علی أی شیء تخرجون؟ و لا تقولوا: خرج زید، فإنّ زیدا کان عالما و کان صدوقا، و لم یدعکم إلی نفسه، و إنّما دعاکم الی الرضی من آل محمد صلی الله علیه و اله و لو ظهر لوفی بما دعاکم إلیه...»؛ (۴)

اگر کسی از [خاندان] ما نزد شما آمد [و شما را به قیام فراخواند] درنگ کنید و ببینید می خواهید برای چه قیام کنید، مبادا بگویید: زید قیام کرد [و این نیز از همان خاندان است و باید در کنار او قیام کنیم. بدانید که زید عالم و راستگو بود. او

ص: ۱۴۷

۱- (۱). خوارزمی، مقتل الحسین ۱۱۳/۲.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۵۳/۱.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۲۴۳/۵.

۴- (۴). فروع کافی ۲۶۴/۸.

شما را به [بیعت با] خویش نخواند بلکه به [پذیرش] «رضا از آل محمد صلی الله علیه و اله» فرا خواند و اگر پیروز می شد به یقین به وعده خود وفا می کرد.

شایان توجه است که بدانیم گرایش و خطمشی نظامی از دو جهت سپر و دژ امامان علیه السلام بود:

نخست: حفاظت از حالت و روحیه انقلابی جامعه تا پیوسته آماده قیام و فداکاری باشد؛

دوم: با سرگرم شدن حاکمان به تعقیب و گریز و رویارویی با جنبش های انقلابی و قیام ها، فرصت برای ادامه فعالیت های اصلاحی به دست می آمد و امامان علیه السلام جز در زمینه قیام، در تمام زمینه ها به فعالیت می پرداختند که در این صورت امام علیه السلام از حاکمان گزندی نمی دید و حضور او در میان مردم، ایمنی و سلامت اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان را تضمین می کرد. حاکمیت نیز که سرگرم رویارویی با قیام ها و انقلابیون بود از پرداختن به امام علیه السلام و ممانعت از فعالیت های اجتماعی او خودداری می کرد، زیرا اقدام به سرکوب همه جانبه، دامنه قیام و اقدام های نظامی را گسترش می داد. از این رو کسانی که در ظاهر به دانش اندوزی یا بازرگانی پرداخته، از کارهای نظامی دوری می جستند، از آزادی نسبی داده شده از سوی حکومت، بهره می بردند.

امام صادق علیه السلام با اشاره به سپر بودن قیام های مسلحانه فرمود:

«كَفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الزَّمُوا بِيُوتِكُمْ، فَإِنَّهُ لَا يَصِيْبُكُمْ أَمْرٌ تَخْصُونَ بِهِ أَبْدَاءَ، وَلَا تَزَالُ الزُّبَيْدِيَّةُ لَكُمْ وَقَاءَ أَبْدَاءٍ»؛ (۱)

زبان خویش را [از فاش کردن رازها] بر بندید و خانه نشینی گزینید که [در این دو

ص: ۱۴۸

صورت]هرگز دین شما دستخوش نابسامانی نخواهد شد و [بدانید که] «زیدیه» پیوسته سپر شما خواهند بود.

بدین ترتیب نظارت امام علیه السّلام بر جنبش های نظامی و مسلحانه همچنان در نهایت پنهان کاری و در پس پرده کتمان محض قرار داشت و تنها کسانی که در عرصه اقدام های الهی و انقلابی نقش مؤثری داشتند از نظارت امام علیه السّلام مطلع بودند. با این که برنامه ریزی امام علیه السّلام در امر راهبری نهضت های مسلحانه و عملیاتی کردن آن، به گونه ای بود که حاکمیت نمی توانست ارتباطی میان انقلابیون و امام علیه السّلام بیابد، اما پیوسته امام علیه السّلام را به حمایت و تحریک این جنبش ها و سران آن متهم می کرد.

«ابو جعفر منصور» می گفت: «کیست که بهانه و دستاویز و عذر مرا نسبت به این جعفر بپذیرد؟ او یک گام پیش نهاده و گام دیگر خود را پس کشیده، می گوید: از «محمد بن عبد الله بن الحسن» دوری می جویم. اگر پیروز شود امر (خلافت) از آن من است و اگر با شکست مراجعه شود من جان به سلامت به در برده ام». (۱)

رهبران جناح نظامی به طور صریح از امام علیه السّلام نامی به میان نمی آوردند، بلکه نزد یاران خود با کنایه از ایشان یاد می کردند. «حسین بن علی» صاحب قیام فخر و «یحیی بن عبد الله بن الحسن» می گفتند: «قیام ما پس از مشورت با اهل بیتمان بود. با موسی بن جعفر [در مورد قیام] مشورت کردیم و او فرمان قیام داد». (۲)

حضرت امام کاظم علیه السلام به «حسین بن علی» صاحب قیام فخر آن گاه که

ص: ۱۴۹

۱- (۱). بحار الانوار ۱۹۲/۴۷ (به نقل از: مهج الدعوات/۱۸۸).

۲- (۲). مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۳.

اندیشه قیام خود را با امام علیه السلام در میان گذاشت، می فرمود:

«إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَحَدُ الضَّرَابِ... فَإِنَّا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عِنْدَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ - اِحْتَسِبْكُمْ مِنْ عَصْبِهِ»؛

[ای حسین]، به یقین کشته خواهی شد، پس جانانه جنگ کن و پایمردی در پیش گیر... همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم. خداوند خاندان شما را در سوگتان پاداش دهد. (۱)

«موسی الهادی» خلیفه عباسی، قیام حسین، صاحب فخر را به تحریک امام کاظم علیه السلام دانسته، پیوسته امام علیه السلام را تهدید به قتل می کرد. او می گفت: «به خدا سوگند حسین تنها به فرمان او قیام کرد و در این راه از دوستی او پیروی نمود، زیرا او (امام کاظم «ع» در میان خاندانش صاحب منصب امامت است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم».

«ابو یوسف قاضی» موسی را قانع کرد که این مطلب صحت ندارد و بدین ترتیب خشم او را فرونشاند. (۲)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فعالیت های الهی و انقلابی راه پدران بزرگوار خود را در پیش گرفت. او تمام خطهای سیاسی، انقلابی-نظامی، علمی و اجتماعی را همزمان راهبری می کرد و چنان هوشمندانه این وظیفه را ایفا می نمود که فعالیت ها و جنبش های نظامی که از سوی حضرت رهبری می شد به دلیل پنهان کاری فوق العاده، به طور کامل از دید حاکمیت دور مانده بود.

اصرار مأمون به امام رضا علیه السلام مبنی بر پذیرش منصب ولایت عهدی، خود

ص: ۱۵۰

۱- (۱). همان/۳۷۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۵۱/۴۸ (به نقل از: مهج الدعوات/۲۱۷).

بهترین گواهی است که مأمون از جنبش علویان بسیار بیمناک شده بود و نیز می دانست که با پذیرش منصب ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام، گامی بود برای احاطه بر جنبش هایی که الگو و رهبری خویش را در امام رضا علیه السلام می دیدند، علویان نیز، توجیه و بهانه خود را در مبارزه علیه حکومتی که امام علیه السلام ولایت عهدی آن را پذیرفته بود از دست می دادند.

نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین

فضای نسبتاً باز سیاسی و فراهم شدن زمینه برای ایجاد و توسعه پایگاه مردمی و مسلح کردن آنان به اندیشه سالم سیاسی همسو با دیدگاه اهل بیت علیهم السلام و نیز بسیج نیروها و توانمندی ها برای موضع گیری بایسته در موقعیت مناسب، فرصتی بود که امام رضا علیه السلام از آن بهره جست. از همین رو می بینیم که در روزگار هارون و امین و به دلیل فراهم نشدن امکانات مادی، علویان دست به انقلاب و قیامی نزدند.

امام رضا علیه السلام با در نظر گرفتن اصل استتار و پنهان کاری، مفاهیم و اندیشه های سیاسی را به امت ارائه می داد، مبادا که حاکمان بهانه ای به دست آورده، حضرتش را از فعالیت بازداشته، زندانی کنند یا او را بکشند. او با نقل روایتی از پدران و نیاکان خود در مورد امامت به عنوان مفهومی سیاسی که جزئی از عقیده اهل بیت علیهم السلام است بر ضرورت امامت و وجود امام در هر روزگار تأکید می کرد. امام رضا علیه السلام در حدیثی که آن را از پدرش شنیده بود و به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به پیامبر می رسید از آن حضرت نقل می کرد که فرمود:

مردمان هر روزگار به امام زمان خود، کتاب خدای خویش و سنت پیامبرشان خوانده می شوند

(بدان ها نسبت داده می شوند). (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام ویژگی ها و نشانه های امام را برشمرد و مشخص نمود تا هر گاه تدلیس و نیرنگ و باژگونه جلوه دادن حقایق حاکم شود، مردم بتوانند امام برحق را بشناسند. او برای شناخت امام معصوم فرمود:

«للامام علامات: یکون أعلم الناس، و أحکم الناس، و أتقى الناس، و أحلم الناس، و أشجع الناس، و أسخى الناس، و اعبد الناس...»؛ (۲)

امام [برحق] علامت ها و نشانه هایی دارد: او داناترین، در داوری سرآمدترین، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاع ترین، بخشنده ترین و عابدترین مردم است.

از دیگر ویژگی های امام و امامت که مورد تأکید امام رضا علیه السلام قرار دارد، انفراد و وحدت امام و امامت است و باید یک امام زمام کارها را در دست بگیرد. (۳) امام رضا علیه السلام یکی از علل آن را هماهنگی در تمام کارها و موضع گیری و پیشگیری از پدید آمدن آشفتگی و نابسامانی در میان دولت و امت اسلامی می داند. بنابراین، تعدد امام در یک زمان، با مبانی اعتقادات سیاسی و حکومتی اسلامی مغایر است و در این صورت؛ یعنی وجود امامانی متعدد، ضرورتاً یکی از آنان امام برحق و دیگران اگرچه در رأس حاکمیت باشند امامان باطل بوده و تن دادن به فرمان آنان و جوب شرعی نخواهد داشت.

امام رضا علیه السلام در همین راستا به نشر احادیثی پرداخت که تبیین کننده فضایل و نقش اهل بیت علیهم السلام در حیات اسلامی بود. او از پدرانیش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرمود:

«مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا، و من تخلف عنها زج

ص: ۱۵۲

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۸۰/۳.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

مثل خاندانم در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود نجات یافته، هر کس از آن روی برتابد به دوزخ افکنده شود.

نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: ستارگان وسیله امان آسمانیان هستند و خاندان من مایه امان امت من هستند. (۲)

و نیز حضرتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرد که فرمود: ای علی، تو قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی (مردم به وسیله دوستی تو به بهشت رفته و با دشمنی ات به دوزخ می روند). (۳)

سپس امام رضا علیه السلام برای آشنا کردن نسل ها با معیار شناخت حق و پیروان آن و باطل و پیوندگان راه آن، به توجه دادن جامعه و امت اسلامی به سوی اهل بیت علیهم السلام و جایگاه رهبری آنان پرداخت و به همین منظور فضایل یاران اهل بیت علیهم السلام، مانند: «عمار» «ابو ذر»، «مقداد» و «سلمان» را برشمرد. او روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله نقل کرد که آن حضرت به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود: بهشت مشتاق دیدار تو و عمار، سلمان، ابو ذر و مقداد است. (۴)

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرمود: گروه سرکش، عمار را خواهد کشت. (۵)

همچنین امام رضا علیه السلام بر اهمیت ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان آنان تأکید کرده، فرمود: کمال دین، دوستی ما [خاندان] و بیزاری جستن از دشمنان ماست. (۶)

آن حضرت با بیان روایاتی از پدران و از جدش، امت را به گرامی داشتن

ص: ۱۵۳

۱- (۱). کنز العمال ۹۸/۱۲/حدیث ۳۴۱۷۰.

۲- (۲). همان جا/حدیث ۳۴۱۵۵.

۳- (۳). عوالم العلوم ۲۲/۲۹۵/باب فضل امیر المؤمنین علیه السلام.

۴- (۴). سنن ترمذی ۵/۵۹۴/باب مناقب امام علی علیه السلام/حدیث ۳۷۱۸.

۵- (۵). کنز العمال ۱۱، ح ۳۳۵۵۵.

۶- (۶). بحار الانوار ۲۷/۵۸.

فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَمِي أَنْغِيخْت. او از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است که فرمود:

«أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي من بعدى، والقاضى لهم حوائجهم، والساعى لهم فى أمورهم عند اضطرارهم إليه، والمحب لهم بقلبه ولسانه»؛ (۱)

در روز قیامت از چهار کس شفاعت می‌کنم: آن کس که پس از من فرزندانم را گرامی بدارد، آن کس که نیازهای ایشان را برآورده سازد، آن کس که به هنگام گرفتاری‌شان، به سامان دادن امور آنان بپردازد و آن کس که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

در زمانی که رویدادهای خردکننده و تبلیغات پر سر و صدا بر جامعه حاکم بود و حقایق و اعتقادات باژگونه گردید، امام رضا علیه السّلام مفهوم حقیقی تشیع را برای امت بازگفت و نمونه‌های شاخص و بارز این مفهوم را به آنان شناساند. حضرتش فرمود:

به یقین، حسن علیه السّلام، حسین علیه السّلام، ابوذر، سلمان، مقداد و محمد بن ابو بکر شیعه او هستند؛ همان‌هایی که از کوچک‌ترین فرمان او سر برنرفته و کمترین چیزی که حضرتش از آن بازمی‌داشت، مرتکب نشدند. (۲)

نیز حضرت رضا علیه السّلام در تعریف شیعه فرمود:

«شيعتنا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة، و يحجون البيت الحرام، و يصومون شهر رمضان و يوالون أهل البيت و يتبرؤن من أعدائهم، أولئك أهل الإيمان و التقى و أهل الورع و التقوى»؛ (۳)

آنان که نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند، حج خانه خدا را به جای می‌آورند، ماه

ص: ۱۵۴

۱- (۱). عيون اخبار الرضا ۱/۲۵۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۵/۱۵۸.

۳- (۳). صدوق، صفات الشيعة/۴.

رمضان را به روزه سر می کنند، اهل بیت [پیامبر صلی الله علیه و اله] را دوست داشته، از دشمنان ایشان بیزاری می جویند، شیعیان ما بوده و هم آنان مؤمنان پارسا و پرهیزگار هستند.

واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان و یاران آن حضرت از دیگر مواردی بود که حضرت رضا علیه السلام از آن بهره جسته، به احیا و برگزاری آن سفارش و تأکید می کرد. امام رضا علیه السلام در پی آن بود تا خاطره خونین سید الشهداء را آن گونه احیا کنند که با اهداف عالی امام حسین علیه السلام که در راه آن جانفشانی کرد سازگار و همسو باشد، تا از این رهگذر دوستی و رابطه عاطفی و سیاسی میان مردم و منش و روش جهادی و انقلابی امام حسین تعمیق یافته و روح انقلابی علیه انحراف ها را در امت برانگیزد.

امام رضا علیه السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام و یاران او فرمود:

«إن يوم الحسين أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا... فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فإن البكاء عليه يحط الذنوب العظام»؛ (۱)

به یقین، روز مصیبت و اندوه حسین، پلک های ما را زخمی، اشک های ما را روان و عزیزان ما را خوار کرد. پس باید گریه کنندگان بر حسین گریه سر دهند، زیرا گریستن بر او، گناهان بزرگ را می زداید و فرو می ریزاند.

همچنین امام رضا علیه السلام آرزوی قرار گرفتن در شمار یاران امام حسین علیه السلام را در دل ها می پروراند و امت را بدان ترغیب می کرد، چرا که این اقدام امام رضا علیه السلام در حقیقت روح جهادی و انقلابی علیه فساد حاکم را بالا می برد. او در این زمینه فرمود: اگر بخواهی به ثواب و پاداش کسانی که با امام حسین علیه السلام بودند و در کنار

ص: ۱۵۵

او شهید شدند نایل شوی، هرگاه او (حسین) را به یاد آوردی، بگو: ای کاش با شما می بودم تا به رستگاری سترگ دست می یافتم. (۱)

امام رضا علیه السّلام مردم را به زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام تشویق می کرد تا آنان از موضع گیری دلیرانه حضرت بهره معنوی گرفته، با حضرتش پیمان ببندند که هماره انحراف، ستم و سرکشی را نفی کرده با آن در ستیز باشند.

امام علیه السّلام درباره زیارت امام حسین علیه السّلام فرموده است: «زیاره قبر الحسین - صلوات الله علیه - تعدل عمره مبروره متقبله»؛ (۲) زیارت قبر امام حسین - که درود خداوند بر او باد - هم سنگ عمره ای پذیرفته شده است.

فراخوان برای برگزاری عزاداری سید الشهداء و نیز زیارت قبر آن حضرت، به منزله معارضه و مبارزه مسالمت آمیز بود و از دیگر سو وسیله ای بود تا در اسرع وقت یاران و دوستان اهل بیت علیهم السّلام را بدون این که از سوی حاکمیت مورد تعقیب و تهدید قرار گیرند، گرد آورد، چرا که آنان برای زیارت امام حسین علیه السّلام یا برگزاری سوگواری آن حضرت تجمع می کردند و به ظاهر هدفی جز زیارت و سوگواری نداشتند. سرانجام همین گردهمایی ها به بار نشست و تمام آن هایی که بعدها علیه مأمون شوریدند، از کنار قبر امام حسین علیه السّلام قیام خود را اعلان کردند. (۳)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام توانست بدون هیچ محدودیتی سیاسی یا تعقیب و بازخواست از سوی حاکمیت، دامنه پایگاه دوستی اهل بیت علیهم السّلام را گسترش دهد و عناصری چون: وزیران، سرداران سپاه و فقیهان را که به

ص: ۱۵۶

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۹/۴۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۹/۹۸؛ مبسوط ۱۰۱/۲ (به نقل از: ابن قولویه، کامل الزیارات/ ۱۵۴ و صدوق، ثواب الاعمال/ ۱۱۱-۱۱۵).

۳- (۳). بحار الانوار ۳۵۱/۱۰.

حاکمیت نزدیک بودند جذب خود کند و به وسیله آنان از رویدادها و تصمیم گیری های دربار باخبر شود.

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام در استتار و پنهان کاری کامل تمام برنامه های جنبش را رهبری می کرد، لذا روزگار هارون و فرزندش محمد (امین) شاهد قیام مسلحانه ای نبود، زیرا پس از سرکوب شدن قیام های گذشته، مانند قیام صاحب فنج و... یاران و دوستان اهل بیت علیهم السلام سرگرم تجدید ساختار نیروی نظامی و مسلح خود بوده و به ظاهر از درگیری نظامی دور بودند.

ص: ۱۵۷

بخش نخست امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی

بخش دوم فعالیت های امام رضا علیه السلام پس از ولایت عهدی

بخش سوم دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی

این بخش در چند مبحث بایسته بررسی و مطالعه است که به شرح زیر تبیین می شود:

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی

پس از پنج سال جنگ خونین و خانمان سوزی که هزاران قربانی از میان سرداران و سربازان گرفت، مأمون زمام حکومت را به دست آورد. خلافت عباسیان از هم گسست و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی حکومت مأمون را تأیید می کردند و گروهی دیگر سر ناسازگاری با حکومت مأمون برداشتند.

پس از گذشت چهار سال از امامت امام رضا علیه السلام، اکنون در حکومت مأمون فضای باز سیاسی برای حضرت فراهم آمده بود و او به دلیل ارتباط مستقیم با وزیران و سرداران می توانست با آزادی کامل سخن بگوید و در دایره ای بزرگتر از قبل؛ یعنی دایرهٔ دربار فعالیت داشته باشد.

مأمون که حکومت را از پدر و نیاکان خود به ارث برده بود، جز در مواردی نه چندان گسترده از همان شیوه ای که پیشینان در پیش گرفته بودند پیروی می کرد. او همانند نیاکان خود حکومت خویش را در هاله ای از قداست و مشروعیت قرار داده بود و از همین رو نامه هایی که برای او فرستاده می شد،

آکنده از عبارات و جملاتی بود که بار قدسی و معنوی داشت. از جمله این نامه ها، نامه ای بود که «طاهر بن حسین» خطاب به او نوشت. در این نامه چنین آمده بود: «خدای، آن مخلوع را کشت، در دام خیانت و پیمان شکنی خودش گرفتار نمود، امر (خلافت) را برای امیر المؤمنین فراهم ساخت و آنچه را که امیر المؤمنین از پیش در انتظار انجامش بود، محقق کرد. ستایش مختص خداوندی است که حق (خلافت) را به امیر المؤمنین بازگرداند، با خیانت و رزان و پیمان شکنان با امیر، دشمنی ورزید، همدلی و الفت را جایگزین تفرقه کرد، پراکندگی امت را برای او به اتحاد و یکصدایی مبدل نمود و نشانه های دین را پس از آن که به دست فراموشی شده بود به وسیله او (مأمون) زنده کرد». (۱)

با تمام این تلاش ها و علیرغم این که با ترفندهایی حکومت مأمون را قداست و مشروعیت می بخشیدند و پاره ای از فقیهان و قاضیان از مأمون پشتیبانی می کردند، اکثر مسلمانان مأمون را غاصب خلافت می دانستند. از دیگر سو و در نتیجه ستم های انباشت شده ای که در روزگار حاکمیت عباسیان به وجود آمده بود و به دلیل رویگردانی این سلسله از روش حکومتی اسلامی، انقلابیون از یک طرف و دوستان امین برادر مأمون از طرفی روح انقلاب و سرپیچی را در وجود مسلمانان پدید آوردند و در نهایت، آتش انقلاب و شورش هایی را شعله ور کردند.

سال اول خلافت مأمون (۱۹۸ ق.) شاهد مخالفت «نصر بن شیث عقیلی» در «حلب» بود. نصر توانست علاوه بر حلب، بر شهرهای نزدیک آن نیز چیره شود. این مخالفت تا سال ۱۹۹ ق. ادامه داشت و با شکست نصر پایان یافت. (۲)

ص: ۱۶۲

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۴۲/۲.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ج ۶/رویدادهای سال ۱۹۸ ق.

در همین سال (۱۹۸ ق.) موصل شاهد آشوبی میان «یمانیان» و «نزاریان» بود که به کشته شدن شش هزار تن از نزاریان انجامید.

در سال ۱۹۹ ق. آتش جنگ میان «بنی ثعلبه» و «بنی اسامه» شعله ور شد. (۱)

این سال سرآغاز انقلاب بزرگی بود که علویان رهبری آن را برعهده داشتند.

ابتدا «ابو السرایا، سری بن منصور شیبانی» در حالی که «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل حسنی» را همراه داشت، در عراق قیام کرد. او در کوفه سکه ضرب کرد و سپاه خود را به بصره، واسط و اطراف آن گسیل داشت.

این قیام جبهه های متعددی را به وجود آورد:

-جبهه بصره به فرماندهی عباس بن محمد بن عیسی جعفری

-جبهه مکه به فرماندهی حسین بن حسن افطس

-جبهه یمن به فرماندهی ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه فارس به فرماندهی اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه اهواز به فرماندهی زید بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه مدائن به فرماندهی محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن علیه السلام

این قیام فراگیر بیش از یک سال دوام یافت و در نهایت سرکوب شد. (۲)

در سال ۲۰۰ ق. «محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام» قیام کرد، اما تسلیم گردید و به سوی مأمون گسیل شد. (۳)

ص: ۱۶۳

۱- (۱). تاریخ الموصل/ ۳۳۲-۳۳۶.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۶، رویدادهای سال ۱۹۹-۲۰۰ ق.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۰۷.

قیام علویان تأثیر بسزائی در آشفته‌گی و بی‌نظمی داخلی و تصمیم‌گیری و موضع‌گیری‌های نظامی و سیاسی داشت.

در سال ۲۰۱ ق.مردم بغداد دستخوش نابسامانی و پریشانی بزرگی شدند تا آن‌جا که بغداد در آستانه‌ی ویرانی کامل قرار گرفت. بسیاری از مردم آن سامان به دلیل غارتگری، گرانی، اسارت و ویرانی‌های خانه‌های خود را ترک کردند. (۱)

سرانجام مأمون، علویانی را که رهبری شورش را برعهده داشتند، مورد عفو قرار داد، اما این بدان معنا نبود که از ترور و ایجاد وحشت دوری جسته بود، بلکه مانند پیشینیان خود برای خاموش کردن صدای معترضان و آنان که در اندیشه‌ی از میان برداشتن حکومت عباسیان بودند، از ابزار وحشت و ترور استفاده می‌کرد. مأمون «هرثمه بن اعین» را علی‌رغم این که نسبت به خلیفه اخلاص می‌ورزید از پای درآورد. «حسن بن سهیل» رقیب هرثمه با دسیسه‌ی خود زمینه‌ی نابودی هرثمه را فراهم آورده بود. (۲)

مأمون به مخالفان اجازه نمی‌داد تا برخلاف منش و روش او چیزی بگویند. او یکی از شاعران را به «سند» تبعید کرد، زیرا آن شاعر نگون بخت در مذمت و هجو یک قاضی منحرف که با مأمون رابطه داشت شعری سروده بود. (۳)

افزون بر آشفته‌گی و نابسامانی داخلی، چالش‌ها و هم‌آوردی‌های خارجی نیز خطر بزرگی برای حکومت عباسیان به شمار می‌رفت. دولت‌های غیرمسلمان و مشرک در پی فرصتی بودند تا حکومت-هرچند به ظاهر-اسلامی و کیان اسلام را از میان بردارند و به همین منظور خود را برای فرصت مناسبی

ص: ۱۶۴

۱- (۱). العبر فی خبر من غیر ۲۶۳/۱.

۲- (۲). تاریخ ابن خلدون ۵۲۱/۵.

۳- (۳). مروج الذهب ۳۴۵/۳.

آماده می کردند.[شاید]یکی از دلایلی که مأمون را بر آن داشت تا رهبران قیام ها را مورد عفو عمومی قرار دهد، همین تهدید خارجی بود.

امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی

جنگ میان مأمون و امین برای به دست گرفتن قدرت مطلق، پیامدهای ناشی از این جنگ، آشفته‌گی جبهه داخلی و انشعاب در خاندان عباسی از عواملی بود که مأمون را از زیر نظر گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن و جلوگیری از فعالیت انقلابی امام رضا علیه السلام باز می داشت. امام رضا علیه السلام که فرصت را مناسب می دید، موضع گیری‌هایی متناسب با شرایط موجود اتخاذ کرد و از این آزادی حقیقی به نشر اندیشه و عقیده سیاسی اهل بیت همت گماشته، پایگاه مردمی خود را در تمام سرزمین های اسلامی گستراند.

امام رضا علیه السلام همانند پدران و نیاکان خود، در پنهان کاری و خفای کامل تمام خطوط عملیات از جمله خط رویارویی با حاکمیت را زیر نظر داشت، اما رهبری مستقیم آن را به برادران و عموزادگان خود می سپرد تا به طور مستقیم وارد میدان رویارویی با حاکمیت نشود. حضرت می دانست به عهده گرفتن رهبری مستقیم جنبش ها و خطها پیش از این که بتواند زمینه را برای رهبر و امام پس از خویش فراهم کند با کشته شدن در یکی از جنگ ها یا به دست یکی از نزدیکان حکومت، فرجام کارش رقم خواهد خورد.

یکی دیگر از مزایای رهبری غیرمستقیم در رویارویی با حاکمیت این بود که اشتباهات و اقداماتی که در دوران انقلاب و قیام از سوی انقلابیون رخ می داد به حساب امام علیه السلام گذاشته نمی شد، بلکه مسئولیت آن، متوجه رهبر مستقیم که بر خط نظامی اشراف داشت می بود. در سال ۱۹۹ ق. و پیش از قیام

علیه مأمون، یاران «محمد بن سلیمان علوی» در مدینه گرد آمده، از او خواستند تا کسی را نزد امام رضا علیه السّلام فرستاده، او را به قیام دعوت کند. محمد یکی از پیشنهاددهندگان را نزد امام علیه السّلام فرستاد و امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: «پس از گذشت بیست روز خواهم آمد».

آنان مدتی درنگ کردند و چون هجده روز سپری شد سپاه عباسی به جنگ با ایشان پرداخته، قیام آنان را در آغاز کار خنثی کردند. (۱)

در حالی که امام رضا علیه السّلام به رهبران خط نظامی اختیار مطلق می داد و آنان به مراجعه مستمر و نظرخواهی از حضرت نیازی نداشتند و ایشان از دور بر رویدادها و موضع گیری ها نظارت می کرد. به دلیل شرایط خاص سیاسی، مسلمانان از نحوه برخورد امام رضا علیه السّلام تصور می کردند که ایشان با انقلابیون رابطه ای ندارد. زمانی که «محمد بن جعفر صادق علیه السّلام» بر آن شد تا در روزی معین قیام کند، امام رضا علیه السّلام خطاب به او فرمود: فردا قیام مکن که اگر قیام کنی شکست خواهی خورد و یارانت کشته می شوند. (۲)

ماجرای بالا - خود گواهی است بر این که حضرت رضا علیه السّلام به دور از چشم نامحرمان، بر تمام رویدادهای انقلابی اشراف و نظارت داشت.

دو سال از به قدرت رسیدن مأمون سپری شده بود؛ یعنی در سال ۲۰۰ ق.

مأمون نامه ای به امام رضا علیه السّلام نوشت و از او خواست تا به خراسان برود. امام رضا علیه السّلام در پاسخ به درخواست مأمون، عذر می آورد و بهانه تراشی می کرد، اما مأمون همچنان پافشاری کرده، امام علیه السّلام را به خراسان فرامی خواند. امام علیه السّلام دریافت که مأمون از خواسته خود منصرف نخواهد شد، لذا به درخواست

ص: ۱۶۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۸.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۴۹۱؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۶۸؛ بحار الانوار ۴۹/۵۷.

مأمون تن در داد. مأمون به نگاهبان امام علیه السّلام دستور داد تا او را از راهی جز راه کوفه و قم، نزد او بیاورد. نگاهبان نیز به منظور تأمین خواسته مأمون، امام علیه السّلام را از مسیر بصره، اهواز و فارس به «مرو» بردند.

چون امام رضا علیه السّلام به مرو رسید مأمون به امام رضا علیه السّلام پیشنهاد پذیرش خلافت و امارت داد، اما امام پذیرفت. گفت و گو در این زمینه دو ماه به درازا کشید و همواره امام علیه السّلام از قبول چنین پیشنهادی سرباز می زد.

چون سخن در این زمینه زیاده از حد شد و نتیجه ای به همراه نداشت، مأمون با اصرار فراوان از امام رضا علیه السّلام خواست تا منصب ولایت عهدی را بپذیرد و به طور غیرمستقیم امام علیه السّلام را تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی او را خواهد کشت.

امام علیه السّلام که چاره ای جز پذیرش این خواسته نداشت شرطی معین کرده، فرمود: به شرطی تن به پذیرش ولایت عهدی می دهم که به کاری فرمان ندهم، از چیزی باز ندارم، قضاوت نکنم، چیزی از وضعیت موجود را تغییر ندهم و تو [باید بپذیری که] مرا از تمام آنچه گفتم، معاف داری. (۱)

مأمون شروط امام رضا علیه السّلام را پذیرفت و در روز پنج ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق. امام رضا علیه السّلام به ولایت عهدی منصوب شد. (۲)

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السّلام

اشاره

اقدام مأمون به نصب امام رضا علیه السّلام در مقام ولایت عهدی برآمده از دوستی و محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السّلام نبود، زیرا فریبایی های قدرت و حکومت، بر

ص: ۱۶۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۴۹/۲-۱۵۰.

۲- (۲). همان/۲۴۵.

دیگر تمایلات و دوستی‌ها چیرگی دارد و مأمون نیز از این قاعده مستثنا نبوده، ادعاهای او مبتنی بر دروغ و تمایلش نسبت به علویان ریاکارانه و مکارانه بود (۱). این مطلب روشن است که دوستی و ارادت مأمون زمانی قابل تأیید و تصدیق بود که او از قدرت کناره گرفته، آن را به امام رضا علیه السّلام می سپرد و این، امری ناشدنی بود. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که مأمون پس از آن که هزاران فرمانده و سپاهی و برادرش امین و برخی از افراد خانواده خود را به کام مرگ فرستاد تا قدرت و خلافت را به تنهایی در اختیار گیرد، اینک آن را فقط و فقط به دلیل عشق و علاقه اش به اهل بیت نادیده گرفته، به امام رضا علیه السّلام بسپارد.

بنابراین، انگیزه مأمون از واگذاری منصب ولایت عهدی خود به امام رضا علیه السّلام از سر مصلحت اندیشی و حفاظت از سلطه و آینده خاندان خود بود؛ روشی که پیشتر حاکمان چون به قدرت می رسیدند در پیش می گرفتند. لذا می بینیم پس از آن که مأمون از اصرار بر پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا طرفی نیست، ابتدا به کنایه و سپس به طور صریح امام علیه السّلام را در صورت تن ندادن به خواسته اش به مرگ تهدید می کرد. البته دیری نپایید که مأمون - علیرغم پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام - حضرت را از میان برداشت و خود همچنان زنده بود. همین امر، سالوس گری و ریاکاری مأمون را بر همگان آشکار می کند و دوستی دروغین او نسبت به خاندان رسالت را روشن می سازد. در این جا به طور مشخص انگیزه مأمون را از واگذاری منصب و ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام بیان می کنیم:

ص: ۱۶۸

جامعه روزگار مأمون به شدت دستخوش آشفته‌گی و نابسامانی شده بود.

مأمون پس از آن که جنگ خونینی با برادرش پشت سر گذاشت و قدرت را به دست گرفت، به طور غیر منتظره ای با قیام و جنبش های مسلحانه روبرو شد که قیام های علویان از آن جمله بود. دیگر مخالفان حکومت مأمون در سراسر گستره اسلامی پراکنده بودند. خود مأمون در توصیف اوضاع آن روزگار گفته است: «به خدا سوگند، قبیلهٔ «قیس» را به قیمت هزینه کردن تمام دارایی بیت المال سرکوب کردم به گونه ای که حتی یک درهم در بیت المال نماند و اما [مردم] سرزمین «یمن» [پس بدانید که] نه من آنان را هرگز دوست داشته ام و نه آنان مرا دوست داشته اند. «قضاة» [نیز تن به حاکمیت من نداده اند، چرا که] مهمتران ایشان منتظر «سفیانی» [و حکومت او] هستند تا از او پیروی کنند.

«ربیع» [نیز همانند دیگر همگنان خود است، زیرا] از زمانی که خداوند پیامبر خود را از قبیلهٔ «مضر» برانگیخت [و برای هدایت مردم فرستاد] با خدا سر ستیز و ناسازگاری داشته اند. (۱)

از دیگر سو قیام های مسلحانه، وضعیت نظامی و سیاسی آن دوره را دچار پریشانی و آشفته‌گی کرده بود. مأمون با مراجعه به دیوان های حکومتی دریافت که کشتگان حکومتی که در جنگ های «ابو السرایا» جان باخته بودند به دوست هزار تن می رسیدند. (۲)

تمام این مسائل سبب شد تا مأمون، امام رضا علیه السلام را به پذیرش

ص: ۱۶۹

۱- ((۱)). الکامل فی التاریخ ۴۳۲/۶-۴۳۳.

۲- ((۲)). الفصول المهمه ۲۵۱/ و نور الابصار ۱۷۰.

ولایت عهدی وادار کرده، او را به خویش نزدیک کند و بدین صورت یاران امام علیه السّلام را جذب خود نموده، لشکرکشی و فعالیت نظامی شان را متوقف و آنان را به خود متمایل سازد. در صورتی که مأمون به این اندیشه خود جامعه عمل می پوشاند، فرصتی به دست می آورد تا به سرکوب و نابود کردن دیگر شورشیانی که در مقایسه با علویان انقلابی، چندان قابل توجه نبودند پردازد.

مأمون که استقبال پرشور عالمان و فقیهان و محدثان را- که شمار آنان تنها در نیشابور به بیست و چهار هزار تن می رسید (۱)- از امام رضا علیه السّلام دیده بود، به این نتیجه رسید که باید حمایت اکثریت قاطع مسلمانان را که پیوندی عاطفی و معنوی با امام علیه السّلام داشتند، به ویژه مردم خراسان که او را در تصرف بغداد یاری کرده بودند، جلب کند.

از سوی دیگر مأمون با نزدیک کردن امام رضا علیه السّلام به خود و حاکمیت، می توانست خشم مخالفان را فرونشاند، فرصت را از مدعیان حکومت و آنان که در پی به دست آوردن حکومت هستند بگیرد و از طریق جذب برخی از مبارزان و واداشتن آنان به ترک مبارزه مسلحانه و نیز بی توجهی به بخش دیگر از مبارزان، میان مبارزان تفرقه و جدایی بیندازد.

دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت

از نظر مسلمانان، حاکم زمانی از مشروعیت برخوردار خواهد شد که از سوی پیامبر صلی الله علیه و اله که همان رأی و دیدگاه اهل بیت علیهم السّلام است نصی در مورد حکومت او رسیده باشد، به صورت شورایی و موافقت «اهل حل و عقد»

ص: ۱۷۰

انتخاب شده باشد یا با تعیین از سوی حاکم پیشین، مشروط بر پذیرش همگانی امت- که نظر دیگر فقیهان است- باشد. البته این دسته از فقیهان حکومت مأمون را تأیید کردند، اما تأیید آنان، به دلیل تطمیع یا ترس از دستگاه حاکم بود یا از آن رو تسلیم حکومت شده بودند که قدرت حذف آن را نداشتند.

نداشتن امتیازهای یاد شده مأمون را بر آن داشت تا به حکومت خود مشروعیت بخشد. این بود که برای واگذاری قدرت و حکومت به امام رضا علیه السلام که مورد قبول و محل اتفاق مسلمانان بود اعلام آمادگی کرد. چون امام علیه السلام از پذیرش خواسته مأمون خودداری کرد، مأمون منصب ولایت عهدی را به او پیشنهاد داد و این بار با فشار و تهدید، امام علیه السلام را به پذیرش این منصب وا داشت و امام علیه السلام به ناچار ولایت عهدی را پذیرفت. امام جواد علیه السلام در مورد مقبولیت فراگیر امام رضا علیه السلام فرموده است:

«رضی به المخالفون من أعدائه كما رضی به الموافقون من أوليائه، و لم یکن ذلك لأحد من آبائه عليهم السلام، فلذلك سمی من بينهم بالرضا»؛ (۱)

دشمنان مخالف او، همانند دوستان موافق، به او رضایت داده بودند؛ امری که پدران [ارجمند] او از آن برخوردار نبودند و از همین رو تنها او از میان امامان، «رضا» خوانده شد.

از نظر مأمون و بسیاری از مسلمانان، پذیرفتن ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام به معنای اعتراف به مشروعیت حکومت مأمون که بر سر کار بود و عدم مبارزه و معارضه با او به شمار می رفت. در نتیجه، امت اسلامی که از نظر

ص: ۱۷۱

۱- ((۱)). بحار الانوار ۴/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱/۱۳).

فکری و عاطفی از حضرتش پیروی می کرد، با تن دادن امام علیه السّلام به خواسته مأمون و پذیرفتن ولایت عهدی، رضایت خود را از حکومت مأمون ابراز می کرد.

سوم: باز داشتن امام رضا علیه السّلام از دعوت به خویش

چنان که روشن است، امام معصوم علیه السّلام مأمور است تا امت را به برقراری رابطه فکری-اجتماعی با امام منصوب از سوی پیامبر صلی الله علیه و اله و گام نهادن در مسیر حق که در او و منش اهل بیت علیهم السّلام متبلور است فراخواند. امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده جدا نبود و دمی از ایفای این وظیفه کوتاهی نمی ورزید. مأمون تمام اندیشه و تلاش خود را به کار بست تا امام رضا علیه السّلام را از دعوت به خویش به عنوان امام و گسترش دعوتش بازدارد، اما اگر در مقام ولایت عهدی قرار می گرفت، ابتدا برای حاکم، سپس برای خویش دعوت می کرد. مأمون از این انگیزه خود پرده برداشته، گفت: «این مرد (امام رضا ع)» از نظر ما دور و پنهان بوده، برای خویش [به عنوان امام] دعوت می کرد. او را به ولایت عهدی خود منصوب کردیم تا برای ما دعوت کند». (۱)

چهارم: جدا کردن امام رضا علیه السّلام از مردم

حضور امام علیه السّلام در پایتخت خلافت و در کنار خلیفه به منزله دور ماندن او از مردم و پایگاه های مردمی اش بود. در این صورت بر دیدار مسلمانان با نمایندگان امام رضا علیه السّلام که در سراسر گستره اسلامی حضور داشتند، فزونی

ص: ۱۷۲

می گرفت و به همین نسبت و به دلیل دور بودن امام علیه السلام از جامعه، از رهنمودهایی که به صورت مستقیم از امام علیه السلام دریافت می کردند کاسته می شد.

نتیجه این که اندک دیدارهایی که همه روزه با امام علیه السلام صورت می گرفت و نیز تحرکات آن حضرت از سوی دستگاه حکومتی به خوبی و با دقت کامل زیر نظر قرار می گرفت. به همین منظور، مأمون، «هشام بن ابراهیم راشدی» را در ظاهر به خدمت امام علیه السلام در آورد و منصب حاجبی امام را بدو سپرد و هشام سعی می کرد که به امام علیه السلام نزدیک شود. او بنا به وظیفه ای که برعهده داشت، علیه امام جاسوسی می کرد، بسیاری از دوستان آن حضرت را از دیدار با ایشان باز می داشت و هرچه از امام می شنید به اطلاع مأمون می رساند. (۱)

پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام

از آن جا که حکومت، به تازگی از جنگ های خونین و خردکننده ای که میان مأمون و برادرش امین از یک سو و مأمون و نیروهای معارض از سوی دیگر درآمده بود، گرد آمدن مسلمانان گرد وجود مبارک امام رضا علیه السلام و گسترش پایگاه مردمی آن حضرت، در حکم قدرت گرفتن امام علیه السلام و ناتوان شدن مأمون بود که خطری بزرگ برای حکومت مأمون به شمار می رفت.

مأمون خود به این حقیقت اعتراف کرده، گفت: «بیم آن داشتیم اگر او را به همان حال (آزاد و در میان مردم) رها کنیم از سوی او خطری متوجه ما شود و چنان بلایی از او بر ما رود که توان دفع آن را نداشته باشیم و تحمل آن برای ما طاقت فرسا باشد».

(۲)

ص: ۱۷۳

۱- (۱). بحار الانوار ۱۳۹/۴۹.

۲- (۲). فرائد السمطين ۲/۲۱۴.

ششم: بدنام کردن امام علیه السلام

شاید بتوان اقدام مأمون را برای بدنام کردن امام رضا علیه السلام از شومترین و پلیدترین انگیزه های او شمرد. مأمون در گزینش امام رضا علیه السلام برای ولایت عهدی در پی بدنام کردن تدریجی او بود و این کار را به جاسوسان و دستگاه تبلیغاتی خود سپرد. امام رضا علیه السلام که به نیت و هدف شوم مأمون پی برده بود، بی پرده هدف مأمون را آشکار کرده، فرمود: [ای مأمون،] با این کار می خواهی مردم بگویند: به یقین علی بن موسی الرضا نسبت به دنیا بی اعتنا نبوده، بلکه دنیا نسبت به او بی اعتناست. آیا نمی بینید چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟ (۱)

مأمون خود در جمع عباسیان پاره ای از انگیزه های خود را در انتخاب امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیان می کرد، از جمله گفت: «ما دنبال آن هستیم تا اندک اندک از منزلت و ارجمندی او نزد مردم بکاهیم و او را در نظر آنان چنان بنمایانیم که بپندارند شایستگی امامت را ندارد». (۲)

هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان

قرار گرفتن امام رضا علیه السلام در مقام ولایت عهدی و منصوب شدن برادران و عموزادگان امام علیه السلام به عنوان والی و امیر بر سرزمین های اسلامی، از جمله منصوب شدن «عباس» و «ابراهیم» دو برادر امام علیه السلام از سوی مأمون به عنوان والی کوفه و یمن (۳) این باور را در ذهن مخالفان تقویت و نهادینه می کرد که

ص: ۱۷۴

۱- (۱). علل الشرایع/۲۳۸.

۲- (۲). فرائد السمطين ۲/۲۱۵.

۳- (۳). تاریخ ابن خلدون ۵/۵۲۷-۵۳۳.

امام رضا علیه السلام بخشی از حاکمیت است.

در این صورت، دیگر مخالفان لزوماً رودرروی یاران امام علیه السلام قرار می گرفتند، زیرا در صورت قیام مسلحانه، به طور مستقیم با والی علوی مواجه بودند و والی علوی نیز براساس مسئولیتی که داشت فرمان سرکوب قیام می داد و مسئولیت آن را متوجه جریان قیام کننده می کرد. همین برخورد و مواجهه، بی تردید به درهم شکسته شدن و فروپاشی جمعیت مخالفان حکومت می انجامید. مأمون که برنامه ای دقیق و حساب شده ای تدارک دیده بود و کارآیی آن را قطعی می دانست، منصب ولایت عهدی را به امام رضا علیه السلام سپرد. او با این کار دنبال هدف دیگری نیز بود، چرا که با تعیین کسانی از علویان و یاران اهل بیت علیهم السلام مسئولیت برخی از مفاسد اداری و حکومتی را متوجه آنان می کرد. مأمون با این کار در حقیقت همزمان، مسلمانان را به سوی خود متمایل می کرد، جبهه مخالفان را درهم می شکست، فساد اداری و حکومتی را به آن دسته از یاران امام علیه السلام و علویان که منصب ولایت و امارت داشتند نسبت می داد و مهمترین نتیجه ای که می گرفت تخریب شخصیت امام رضا علیه السلام بود.

دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا، از آن جا که برتری، دانش، زهد، پارسایی و عبادت تو را می دانم و از آن آگاه هستم. از این رو تو را به خلافت، سزاوارتر از خود می بینم.

امام رضا علیه السلام فرمود: به بندگی خدای عزّ و جلّ - افتخار می کنم، با زهدورزی در دنیا امید رهایی از شر آن دارم، با پرهیز از محارم و گناهان به نیل به سود الهی امید بسته ام و با

فروتنی در دنیا امید به رفعت و بلندی مرتبت نزد خداوند دارم.

مأمون گفت: بر آن شده ام تا خود را از خلافت خلع کنم و آن را به تو سپارم و خود با تو بیعت کنم.

امام رضا علیه السّلام فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را به تو عطا فرموده، نمی توانی خلعتی را که خداوند بر اندام تو پوشانیده به دیگری بدهی و اگر خلافت از آن تو نیست، نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به من بدهی.

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا، باید به این کار تن در دهی. امام علیه السّلام فرمود: هرگز به میل خود تن به این کار نمی دهم.

مأمون همچنان بر خواسته خود پافشاری می کرد، اما سودی نبخشید و امام علیه السّلام تسلیم خواهش مأمون نشد. از این رو مأمون به امام رضا علیه السّلام پیشنهاد منصب ولایت عهدی را داده، گفت: اگر تن به پذیرش خلافت نمی دهی و خوش نداری با تو به عنوان خلیفه بیعت کنم، ولایت عهدی را بپذیر تا خلافت پس از من به تو برسد.

آن گاه میان امام رضا علیه السّلام و مأمون گفت و گوهایی مبادله شد و امام علیه السّلام در ضمن این بحث ها از انگیزه مأمون در تحمیل خلافت و ولایت عهدی سخنی بر زبان آورد. مأمون خشمگین شده، گفت: تو پیوسته در برخورد با من رفتار [و گفتار]ی داری که بر من ناگوار است [و چنان است که] خود را از اقتدار من ایمن می بینی. به خدا سوگند، یا ولایت عهدی را می پذیری یا تو را به پذیرش آن مجبور می کنم و اگر به آن تن ندهی [بی پروا] سرت را از تنت جدا خواهم کرد!

امام علیه السّلام فرمود: به یقین خداوند -عزّ و جلّ- مرا از گرفتار شدن در مهلکه خود ساخته بازداشته است. پس اگر وضع بدین منوال است، هرچه می خواهی بکن و من می پذیرم، اما به

این شرط که: کسی را به کاری و مسئولیتی نگمارم، کسی را از منصبش عزل نکنم، پیمان و سنتی را نشکنم و در امر حکومت دور، اما مشورت دهنده باشم.

مأمون به همین اندازه خشنود شده، امام رضا علیه السلام را علی‌رغم میل درونی اش به ولایت عهدی خود برگزید». (۱)

در روایتی دیگر آمده است: «مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: عمر بن خطاب شش نفر را به عضویت شورا درآورد که یکی از آنان پدر تو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. [آن گاه عمر] مقرر داشت که هر کس مخالفت کند، گردنش زده شود، پس ناچار باید به آنچه می خواهم تن بدهی و راهی جز پذیرفتن آن نداری». (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسانی که سبب تن دادن او به این کار را می پرسیدند یا آنان که به حضرتش اعتراض می کردند، فرمود: خداوند از ناخرسندی من [از پذیرش] آن آگاه است. زمانی که بر سر دوراهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار داده شدم، پذیرفتن ولایت عهدی را بر کشته شدن برگزیدم. وای بر آنان، آیا نمی دانند که یوسف علیه السلام پیامبر بود و چون به حکم ضرورت و ناچاری خزانه داری عزیز [مصر] را پذیرفت، گفت: «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبان دانا هستم». (۳)

من نیز به دلیل ضرورت و به اجبار و در حالی که در معرض کشته شدن قرار گرفته بودم، این منصب را پذیرفتم و وارد شدن به این دستگاه [برای من] چونان خارج شدن از آن بود (هر دو حال برای من یکسان است). پس شکوه به درگاه خداوند می برم و از او یاری خواسته می شود. (۴)

ص: ۱۷۷

۱- (۱). علل الشرایع/ ۲۳۷-۲۳۸.

۲- (۲). الارشاد ۲/ ۲۵۹-۲۶۰.

۳- (۳). یوسف: ۵۵.

۴- (۴). عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۳۹.

نیز از امام رضا علیه السلام پرسیده شد: «چه چیزی تو را به پذیرش ولایت عهدی واداشت؟»

امام علیه السلام فرمود: همان چیزی که جدم امیر المؤمنین علیه السلام را به شرکت در شورا واداشت». (۱)

شایان توجه است که امام رضا علیه السلام برای حفظ جان خود، تسلیم خواسته مأمون در پذیرش ولایت عهدی نشد، بلکه می دانست با کشته شدنش، نابسامانی هایی به وجود می آمد، از جمله:

- جنبش الهی و انقلابی با خسارتی جبران ناپذیر روبرو می شد؛

- آشوب و آشفتگی، تمام پایگاه های مردمی امام رضا علیه السلام را فرامی گرفت و سرآغازی بود برای کشتار گسترده خاندان و یاران آن حضرت؛

- قیام های مسلحانه ای که بدون تأمل و روال منطقی بروز می کرد و قیام امت را به جنبش خون خواهانه عاطفی تبدیل می کرد که فاقد هر نظم و نسقی می بود و تنها نتیجه ای که به دست می داد فروپاشی توان نظامی بود و هیچ تغییر و تأثیری در رویدادها نداشت.

این ها دلایلی بود که امام رضا علیه السلام را به تن دادن به خواسته مأمون و پذیرش ولایت عهدی واداشت. حال با چنین پیشامدی، امام علیه السلام می بایست در راه احیای سنت های فراموش، از میان برداشتن بدعت ها، بسیج توانمندی ها، خنثی کردن برنامه هایی که مأمون برای آینده رقم زده بود و تصحیح اندیشه و مفاهیم نادرست سیاسی، از فرصت به دست آمده، نهایت استفاده را می کرد.

ص: ۱۷۸

اشاره

حضرت رضا علیه السلام در شرایطی که دست داده بود و برای آن حضرت، آزادی نسبی به همراه داشت، چند زمینه را عرصه فعالیت خویش ساخت که ذیلاً بررسی می شود:

نخست: اقامه دین و احیای سنت

موقعیت به دست آمده، فرصتی بود تا امام رضا علیه السلام و خاندان و یارانش به تبیین معالم دین، احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و نشر و ترویج منش و روش اهل بیت در عرصه های سیاسی و اجتماعی بپردازند. امام علیه السلام در دربار بود و می توانست با وزیران، سرداران و نزدیکان مأمون دیدار و فعالیت خود را دنبال کند، برادرانش در شهرهای خود رهبران جنبش شده بودند و یارانش نیز هر جا که بودند در میان امت به فعالیت انقلابی خود می پرداختند. امام رضا علیه السلام با اشاره به همین امر به درگاه خداوند عرضه می داشت:

خداوندا، از این که خویش را به ورطه هلاکت افکنم بازم داشتی و [خود می دانی] که از سر ناچاری و ناخرسندی تن به پذیرش ولایت عهدی دادم و اگر مخالفت کرده، آن را نمی پذیرفتم، عبد الله مأمون مرا می کشت.

بار خدایا، [می دانم و اعتقاد و ایمان دارم که] عهدی جز عهد تو نیست و ولایت و سرپرستی ها تنها از جانب توست. پس مرا توفیق ده تا دینت را برپا دارم و سنت پیامبرت محمد صلی الله علیه و اله را زنده کنم که تو سرپرست و یاری کننده و نیکو سرپرست و نیکو یاری کننده ای. (۱)

ص: ۱۷۹

امام رضا علیه السّلام در این شرایط و در برابر وزیران، قاضیان، فقیهان و پیروان دیگر ادیان که به فرمان و درخواست مأمون برای مناظره با امام علیه السّلام گرد آمده بودند، به بیان روش سالم ادارهٔ جامعه و حکومت می پرداخت. حضرتش همچنین مأمون را در تصمیم گیری و موضع گیری مناسب و حل مسائل سخت و مشکل راهنمایی می کرد.

دوم: بسیج توانمندی ها

پس از ناکام ماندن قیام علویان و شکست نظامی آنان، شرایط پیش آمده سبب شد تا آنان دیگر مورد پیگرد حاکمیت قرار نگیرند. انقلابیون در این فرصت، به بسیج نیرو و توانمندی ها پرداختند تا پس از دوره ای آرام گرفتن و خستگی جنگ و گریز از تن زدودن خود را برای قیام در زمانی مناسب آماده کنند. مسلّم آن است که اگر امام رضا علیه السّلام به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد چنین دستاوردهایی حاصل نمی شد.

سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون

در صورتی که امام رضا علیه السّلام از پذیرش ولایت عهدی سرباز می زد، مأمون از اجبار او به پذیرش این منصب یا کشتن او چشم پوشی می کرد، اما یکی از افراد خاندان امام رضا علیه السّلام را به ولایت عهدی برمی گزید که چند احتمال دربارهٔ او می رفت:

- معامله گر و فرصت طلب بود؛

- مخلص، اما از بینش کمی برخوردار بود؛

- مخلص بود، اما در معرض فرو غلتیدن در فریبایی های قدرت و حکومت قرار داشت.

در هر سه صورت یادشده، وجود چنین شخصی در مقام ولایت عهدی به ایجاد شکاف در صف یاران اهل بیت علیهم السلام، درگیر کردن ولی عهد علوی به کارهای نادرستی که اهل بیت علیهم السلام را بدنام می کرد و مسئول بودن در برابر هر اقدامی که از سوی حکومتیان انجام می دادند، می انجامید و بسا که چنین فردی پا را فراتر نهاده، با امام رضا علیه السلام به مبارزه پرداخته، یاران و پیروان آن حضرت را مورد پیگرد قرار می داد.

امام رضا علیه السلام با پذیرش این مسئولیت، ابتکار عمل را از دست مأمون گرفته، برنامه های او را که ایجاد تفرقه در صفوف یاران اهل بیت علیهم السلام در سر می پروراند و می خواست مسئولیت مفسد و نابسامانی را متوجه فرد منسوب به اهل بیت علیهم السلام کند، ناموفق گذارد.

چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی

غالب مسلمانان به این اندیشه و باور رسیده بودند که دین از سیاست جدا بوده، شایسته امامان و فقیهان نیست که سیاسی شده، با آن سروکار داشته باشند یا در منصبی سیاسی قرار گیرند. آنان بی اعتنایی به حکومت و خلافت را معیار ارزش گذاری می دانستند. حاکمان عباسی نیز این برداشت و مفهوم سیاسی را در باور مسلمانان پرورانده، بدان دامن می زدند. امام رضا علیه السلام با پذیرش ولایت عهدی در صدد برآمد تا این اندیشه غلط سیاسی که در ذهن مسلمانان رسوخ کرده بود بزدايد و به آنان بفهماند که اگر شرایط و فضای مناسبی فراهم آید، بر امام علیه السلام واجب است زمام حکومت را در دست گرفته، به اداره امور دینی، سیاسی و اجتماعی بپردازد.

امام رضا علیه السلام در زمانی که چنین اندیشه ای بر جامعه و افکار مسلمانان حاکم

بود منصب ولایت عهدی را پذیرفت. روزی یکی از یاران امام رضا علیه السّلام بر او وارد شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، مردم می گویند: علیرغم این که نسبت به دنیا زهد می ورزی، ولایت عهدی را پذیرفته ای». (۱)

پرواضح است که زدودن چنین باور و اندیشه ای با گفتار امکان نداشت، بلکه افزون بر رهنمودهای درازمدت و مکرر، امام علیه السّلام می بایست به صورت عملی بدان دست بزند و مردم را از نادرست بودن این اندیشه آگاه کند و این امر تنها با پذیرش منصب ولایت عهدی ممکن می نمود.

چگونگی بیعت

پس از آن که امام رضا علیه السّلام از سر اجبار تن به پذیرش ولایت عهدی داد، مأمون نزدیکان خود را از جمله: وزیران، امیران، حاجبان، دبیران و «اهل حل و عقد» (ریش سفیدان) را گرد آورد. آن گاه از «فضل بن سهل» خواست تا موضوع ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را به اطلاع آنان برساند و از آنان بخواهد که به جای تن پوش سیاه (که شعار و پوشش رسمی عباسیان بود) لباس هایی سبز بر تن کنند. سپس حقوق یک سال آینده ایشان را داد و آنان را مرخص کرد.

پس از گذشت یک هفته مردم جمع شده، هر کس در جایی که فراخور موقعیت و شأن او بود نشست و مأمون نیز در جای خود قرار گرفت، سپس امام رضا علیه السّلام وارد مجلس شد. او جامه های سبز بر تن و عمامه بر سر داشت و شمشیری حمایل کرده بود. در این هنگام، مأمون از فرزندش «عباس» خواست نخستین کسی باشد که با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد بیعت می کند.

ص: ۱۸۲

[عباس دست پیش برد تا با امام علیه السلام بیعت کند و] امام علیه السلام دست خود را از بالا بر دست او نهاد.

مأمون به امام علیه السلام گفت: دستت را بگشا [تا بیعت کننده دست در دست تو گذارد].

امام علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله این گونه بیعت می کرد (بیعت می گرفت) و دست خود را بر دست آنان می گذارد.

مأمون گفت: هرگونه می خواهی بیعت بگیر.

آن گاه هدایایی میان حاضران توزیع شد و خطیبان و شاعران، ولایت عهدی را شادباش گفته، فضایل و افتخارات امام رضا علیه السلام را برشمردند.

سپس مأمون از امام رضا علیه السلام خواست خطبه ای ایراد کند، امام علیه السلام نیز برخاسته، خدای را سپاس گفت و پیامبر مکرم اسلام را ستود، آن گاه فرمود:

«أيتها الناس، إن لنا عليكم حقًا برسول الله صلى الله عليه و اله و لكم علينا حق به، فإذا أديتم إلينا ذلك، وحب لكم علينا الحكم و السلام»؛

ای مردم، ما به [حرمت و حقوق] رسول الله صلی الله علیه و اله بر شما حقی داریم و شما نیز همان سان بر ما حقی دارید. پس اگر حقوق ما را [پاس داشته، آن را] ادا کردید بر ما واجب است که زمام حکومت را در دست بگیریم، و السلام. (۱)

آن گاه مأمون بر فراز منبر شد و گفت: «ای مردم، [رعایت] بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام بر [گردن] شما [واجب] آمد. به خدا سوگند اگر این نام ها را بر کر و لال می خواندم به فرمان خدای -عز و جلّ- شفا می یافتند». (۲)

ص: ۱۸۳

۱- (۱). اعلام الوری ۷۴/۲ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۶۲)، فصول المهمه ۲۵۵-۲۵۶ و نک: خطبه آن حضرت در عیون اخبار الرضا ۱۴۶/۲.

۲- (۲). همان/۱۴۷.

امام رضا علیه السّلام می دانست که منصب ولایت عهدی او به سامان نخواهد رسید و چون شادمانی یکی از دوستان خود را در این مورد دید، نجواکنان به او فرمود: دل مشغول آنچه دیدی مباش و آن را خجسته و نیک فرجام بدان که این کار به انجام نخواهد رسید. (۱)

و همان گونه که امام علیه السّلام فرمود، خود پیش از مأمون بدرود زندگی گفت.

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی

مأمون خود فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را نگاشت و دلیل خود را از انتخاب امام علیه السّلام برای این منصب چنین برشمرد: «...علی بن موسی (الرضا) بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب [علیه السّلام] را [به ولایت عهدی] برگزید [م] که او را دارای فضل درخشان و عیان، دانش فراگیر، پارسایی آشکار و زهد خالصانه و سودبخش دید [م]. دنیا را رها کرده و از مردم دوری جسته بود. آنچه درباره او [و فضایل و بزرگواری او] گفته شده و مردمان همصدا و متفق، آن را در او می یافتند، آشکار گشته است و از آن جا که از خردسالی، نوجوانی میانسالی و کهنسالی با فضایل او آشنا هستیم، فرمان ولایت عهدی و خلافت پس از خود را به نام او صادر کردیم... [آن گاه در ادامه چنین آورده است:] و امیر المؤمنین، فرزند، خاندان، نزدیکان، سرداران و فرماندهان و خادمان خود را [به بیعت با او] فراخواند و همگان، فرمانبردار، شادمان و شتابان با او بیعت کردند». (۲)

ص: ۱۸۴

-
- ۱- (۱). الارشاد ۲/۲۶۳ (به نقل از: مدائنی تاریخ نگار)؛ اعلام الوری ۲/۷۴؛ بحار الانوار ۴۹/۱۴۷ (به نقل از الارشاد ۲/۲۶۳) و الفصول المهمه ۲۵۸.
 - ۲- (۲). همان ۲۵۸.

امام رضا علیه السلام نیز پشت فرمان مأمون نوشت: او (مأمون) ولایت عهدی خود را و در صورت بودنم خلافت پس از خویش را به من واگذاردم. بیم پراکنده شدن [احکام و معالم] دین و آشفتگی کار مسلمانان و به منظور پرهیز از دادن فرصت به نالایقان و پیشی گرفتن ناشایستگان پرهیاهو، [تن به این منصب دادم و] با خدای خویش عهد و پیمان بستم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و مرا حاکم بر ایشان کرد،... در میان آنان، به فرمان خدا و فرمان پیامبرش رفتار کنم.

جز آن جا که خداوند ریختن خونی را که به حد و کیفر کردار روا داشته، تصرف زنی را [به رضایت او و عقد نکاح شرعی] جایز شمرده، خونی [بی گناه] نریزم، تصرف زنی را [به باطل] مباح نخوانم و مالی [به ناحق] را و ندارم و در حد توان، شایستگان را به کار گمارم... و اگر بدعتی گذاردم، و [حکمی و سنتی را] تغییر دادم مستحق عزل و کیفر باشم. نمی دانم خدای شما با من چه خواهد کرد که حکومت و داوری تنها از آن خداست، همو بیان کننده حق و بهترین داوران است. (۱)

امام رضا علیه السلام با این بیان محکم روش و رفتار سیاسی شایسته حاکم اسلامی، نقش او در اجرای احکام شریعت، عواملی که موجب عزل او می شود و نیز دیگر مفاهیم سیاسی را برای امت اسلامی روشن کرد.

فرمان مأمون و نامه امام رضا علیه السلام در روز هفتم ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق.

نگاشته شد.

ص: ۱۸۵

پس از آن که فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام صادر شد، مأمون فرمان داد تا همگان پوشش سیاه را که ویژه عباسیان بود کنار گذاشته، پوشش سبز را جایگزین آن کرده، با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیعت کنند. آن گاه نامه هایی با این مضمون به سراسر شهرهای اسلامی نوشت و خود سکه به نام امام رضا علیه السلام زد. چون نامه مأمون به بغداد رسید برخی به آن تن داده، فرمان مأمون را پذیرفتند و عده ای از آن سر برتافتند. (۱)

مأمون سه تن از سرداران خود را که از بیعت با امام رضا علیه السلام سرپیچی کرده بودند، به زندان افکند. (۲)

عباسیان بغداد از پذیرش بیعت با امام علیه السلام سرباز زده، علیه مأمون شوریدند و با «ابراهیم بن مهدی» که در بغداد بود بیعت کردند. (۳)

کوفه نیز صحنه تمرد و سرپیچی شد و شورشیان شعار می دادند:

ای ابراهیم، ای یاری شده، مأمون را [شایستگی] اطاعت نیست (دیگر در بند بیعت او نیستیم). (۴)

شورشیان نتوانستند نافرمانی خود را ادامه دهند، زیرا تمام مردم سرزمین های اسلامی از فرمان مأمون اطاعت کرده، با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیعت نمودند. ولایت عهدی امام علیه السلام با این عبارت بیان می شد، «ولّی عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - ولی عهد مسلمانان، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

ص: ۱۸۶

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۳۲۶/۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱۵۰/۲.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۷۲۷/۶.

۴- (۴). تاریخ طبری ۵۶۰/۸.

بن الحسين بن علي بن أبي طالب- که درود بر آنان باد-می باشد. [سپس بیت زیر به عبارت یاد شده افزوده می شد:]

شش پدران او؛ برترین کسانی بودند که از ابر باران زا آب می نوشیدند (بهترین آفریدگان خداوند بودند).» (۱)

رخدادهای پس از بیعت با امام علیه السلام

با گذشت ۲۳ روز از نوشتن فرمان ولایت عهدی و فرا رسیدن عید فطر، مأمون از امام رضا علیه السلام خواست گزاردن نماز عید را به عهده گیرد و خطبه بخواند تا مردم به آرامش دست یابند، فضل و برتری حضرت را بشناسند و نسبت به دولت آسوده خاطر شوند و قرار و آرام گیرند. امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمود: شرطهایی را که هنگام پذیرش این امر (ولایت عهدی) میان من و تو گذشت می دانی.

مأمون پاسخ داد: منظور من از این کار جای گرفتن ولایت عهدی تو در دل عامه مردم، سپاهیان و خادمان است تا دل آنان آرام گیرد و نسبت به برتری ات که خداوند به تو ارزانی داشته اقرار کنند.

مأمون همچنان با امام علیه السلام در حال گفت و گو و اصرار بر پذیرش امامت نماز عید بود. چون امام علیه السلام اصرار مأمون را دید به او فرمود: اگر مرا از این کار معاف داری مرا خوشتر است، اما اگر غیر از این باشد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام به نماز عید می رفتند، خواهم رفت.

مأمون گفت: هرگونه که خود می خواهی و دوست داری به نماز برو.

ص: ۱۸۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۴۵/۲؛ مقاتل الطالبیین/ ۵۶۵ و الارشاد ۲/۲۶۲: سته أبأؤهم ما هم أفضل من یشرب صوب الغمام این شعر از «نابغه ذبیانی» است که حاکم مدینه، عبد الجبار، سعید مساحقی بدان تمثیل جست.

آن گاه مأمون به سرداران و مردم دستور داد تا بر در سرای امام رضا علیه السّلام، گذرگاه ها و بر فراز بام ها به انتظار بیرون شدن امام علیه السّلام بنشینند. چون خورشید برآمد، امام علیه السّلام در حالی که عمامه ای سفید بر سر داشت و یک سر آن پیش روی و بر سینه خود و سر دیگر آن را از پشت سر آویخته و دامان پیراهن خود را برگرفته بود، با پای برهنه از خانه خارج شد.

غلامان امام علیه السّلام نیز با همین حالت حضرت را همراهی می کردند. امام علیه السّلام سر به سوی آسمان بلند کرد، چهار تکبیر گفته، سپس با صدای بلند گفت: «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر علی ما هدانا، اللّٰه اکبر علی ما رزقنا...»؛

مردم با دیدن این صحنه ناگهان به گریه و مویه پرداختند، فرماندهان و سرداران از مرکب های خود به زیر آمدند و پیاده راه پیمودند و مردم مرو همگان گریه و ضجه سر دادند و کسی را یارای خویشتن داری نبود. امام علیه السّلام پس از پیمودن ده گام توقف می کرد. چون این وضعیت را به اطلاع مأمون رسانیدند، فضل بن سهل به او گفت: ای امیر المؤمنین، اگر [امام] رضا با همین حال به مصلا برسد، مردم را شیفته و فریفته خود خواهد کرد. راه درست و رأی مناسب این است که از او بخواهی بازگردد. مأمون از امام علیه السّلام خواست که از گزاردن نماز عید صرف نظر کند و امام علیه السّلام کفش خود را خواسته، آن را به پا کرد و بازگشت. (۱)

امام رضا علیه السّلام با این رفتار، سنت رسول خدا را که بر اثر بی توجهی حاکمان و والیان به بوتّه فراموشی سپرده شده بود احیا کرد و توانست با روشی دفعی و آنی در دل مردم جای گرفته، آنان و نیز سرداران و فرماندهان مأمون را تحت تأثیر منش و سلوک خویش قرار دهد.

ص: ۱۸۸

اشاره

هر موضع گیری که از سوی هر امام معصومی اتخاذ شود، لزوماً و بالضروره، منافع و مصالحی برای اسلام، مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام دارد. امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده مستثنا نبود. او پس از آن که وادار به پذیرش ولایت عهدی شد، به دستاوردهایی رسید که جز با پذیرش ولایت عهدی تحقق چنین امری امکان نداشت. در این مقوله به پاره ای از این دستاوردها اشاره می کنیم:

نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السّلام

حکومت امویان و پس از آنان خاندان عباسی با به کار گرفتن ابزار ترغیب و تشویق و ترساندن، سعی در پنهان کردن فضایل اهل بیت علیهم السّلام و کاستن از جایگاه و منزلت آنان داشتند، اما پس از آن که امام رضا علیه السّلام منصب ولایت عهدی را پذیرفت اوضاع دگرگون شد. اکنون مأمون فضایل اهل بیت علیهم السّلام را بر می شمرد و از مظلومیت اهل بیت علیهم السّلام و ستمی که از سوی حاکمان پیشین بر آنان رفته بود سخن می گفت.

مأمون در پاسخ نامه ای که بنی هاشم به او نوشته بودند، به تبیین حقایق پرداخته، مطالبی نوشت، از جمله: «...هیچ یک از مهاجران همانند علی بن ابی طالب علیه السّلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله نایستاد و همو بود که به یاری رسول خدا صلی الله علیه و اله پرداخت و جان خویش را سپر جان پیامبر صلی الله علیه و اله کرد... او صاحب ولایتی است که در حدیث غدیر از آن سخن رفته و همو مخاطب گفته رسول خداست که فرمود: «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»؛ [ای

علی، [نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود...

[و بدانید ای بنی هاشم، علی [محبوبترین خلق نزد خدا و رسولش و «صاحب الباب» بود و پیامبر صلی الله علیه و اله تمام درهایی که به مسجد باز می شد، بست، اما درب خانه علی علیه السلام را باز گذاشت. او در روز خیبر پرچمدار و] در جنگ خندق [هماورد و حریف «عمرو بن عبدود» بود و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله میان مسلمانان پیوند برادری به وجود آورد او (علی) برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود.

آن گاه لب به اعتراف گشوده، با برشمردن دیگر موارد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، جنایت هایی را که عباسیان در حق آنان روا داشته بودند بیان کرده، گفت: «...همان گونه که گفته اید، ما و آنان یک دست [و از یک ریشه] هستیم. زمانی که خدا حکومت و خلافت را به ما داد، آنان (اهل بیت علیهم السلام) را ترسانیده، بر آنان سخت گرفتیم و بیش از آنچه بنی امیه از این خاندان کشتند، کشتیم و نابود کردیم». (۱)

زمانی دیگر، مأمون درباره فضایل و اولویت و شایستگی امام علی علیه السلام به امر خلافت، با فقیهان به احتجاج و جدل پرداخت و فقیهان گفته های او را تأیید کردند. از جمله تأیید کنندگان گفته مأمون، قاضی «یحیی بن اکثم» بود. او در تأیید گفته مأمون گفت: «ای امیر المؤمنین، حقیقت را برای کسانی که خداوند خیر آنان را خواسته، بیان کردی و حقیقتی را ثابت نمودی که کسی را یارای رد آن نیست.

فقیهان نیز از یحیی پیروی کرده، گفتند: ما همگی گفته امیر المؤمنین - که

ص: ۱۹۰

مأمون در بیشتر مجالس خود درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام سخن می گفت.

این روش مأمون به منزله تشویق امیران و والیان بود تا همانند او از فضیلت اهل بیت علیهم السلام سخن بگویند و نیز یاران و طرفداران اهل بیت علیهم السلام را به بیان آزادانه فضایل این خاندان پاک وامی داشت و ترغیب می کرد. چنین روشی که خلیفه در پیش گرفته بود و یاران اهل بیت علیهم السلام و سران حکومت خود را بدان تشویق می کرد، بی تردید پایگاه مردمی فکری، معنوی، روحی و رفتاری اهل بیت علیهم السلام را گسترده تر می کرد و نیز به دوستداران و پیروان ایشان می افزود.

مأمون برتری و شایسته تر بودن امام رضا علیه السلام را نسبت به خلافت پذیرفته، بدان اعتراف کرده بود. او این باور و اندیشه خود را با نزدیکان و خاصان خود در میان گذاشته، گفت: «خاندان عباس و خاندان علی را- که خداوند از آنان خشنود باد- کاویدم و در این روزگار کسی را برتر و در امر خلافت سزاوارتر از علی بن موسی الرضا [ع] نیافتم».

دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام

مأمون دستگاه ها و ابزار تبلیغاتی خود را برای فعالیت های مثبت به نفع امام رضا علیه السلام به کار گمارد. از این رو آوازه امام علیه السلام فراگیر شد و مسلمانان و غیر مسلمانان او را شناختند. والیان، امیران، خطیبان و امامان جمعه در هر روز جمعه و هر مناسبتی به نام او خطبه می خواندند و در تمام سرزمین های اسلامی به نام او سکه زدند. خطیبان و شاعران که فرصت را برای معرفی شخصیت او

ص: ۱۹۱

و پدران و نیاکان او مناسب یافته بودند، خطابه‌ها و اشعار فراوان خود را که از فضایل و مناقب او و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله حکایت می کرد نثار آن بزرگوار می کردند. این رویه بدون استثنا سراسر گستره اسلامی را فرا گرفته بود.

وضعیت موجود بر تعمیق پیوند با امام علیه السلام و پذیرفتن اندیشه‌ها و آرای امام علیه السلام که با روش سلیم شریعت اسلامی همسو بود، دلالت داشت. با توجه به این امر که رسانه‌های تبلیغاتی نه در دست امام علیه السلام که در دست مأمون و دستگاه‌های وابسته به او قرار داشت، حال اگر امام علیه السلام تن به ولایت عهدی نمی داد، ممکن نبود که مفاهیم، معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام این چنین گسترش یابد.

مأمون در سرودن شعر، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. او پس از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام شعری درباره آن حضرت سرود که در آن آمده است:

«مرا به جهت دوستی و محبت ابو الحسن (امام علی «ع» ملامت می کنند؛ و از نظر من این کار آنان از شگفتی‌های این روزگار است.

[او] جانشین بهترین مردم و نخستین کسی است که در نهان و آشکار پیامبر خدا را یاری کرد». (۱)

و نیز سروده است:

«توبه هیچ توبه کننده پذیرفته نمی شود؛ مگر این که با محبت و دوستی [علی] فرزند ابو طالب همراه باشد.

همو که برادر رسول خدا و هم پیمان هدایت است؛ و [پرواضح است که]

ص: ۱۹۲

۱- ((۱)). ألام علی حبّ الوصی أبی الحسن و ذلك عندی من عجائب ذی الزمن خلیفه خیر الناس و الأول الذی أغان رسول الله فی السر و العلن

برادر، از دوست و همنشین والاتر و بالاتر است». (۱)

این شعر و دیگر اشعاری که مأمون درباره اهل بیت علیهم السلام و فضیلت آنان سرود، بعدها ثمر بخشید و هشت سال پس از شهادت امام رضا علیه السلام؛ یعنی سال ۲۱۱ ق مأمون فرمان داد تا ندا در دهند: «هرکس از معاویه به نیکی یاد کند، او را از قید اسلام رها می دانم و [آگاه باشید که] پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله علی بن ابی طالب [علیه السلام] برترین خلق خداست». (۲)

سوم: مناظره آزادانه امام رضا علیه السلام با پیروان دیگر ادیان

مأمون، امام رضا علیه السلام را آزاد گذارده بود تا اعتقادات، اندیشه ها و آرای سیاسی خود را بر زبان آورد. او به فضل بن سهل دستور داد تا به منظور فراهم شدن زمینه بحث و گفت و گو برای امام علیه السلام، اصحاب آرا و اندیشه ها را گرد آورد. او نیز عالمانی گرد آورد که «جائلیق» (معرب کاتولیک) رئیس اسقف ها، «رأس الجالوت» دانشمند یهودی، رؤسای صابئی (مندایی) ها، بزرگان مجوسی هند، پیروان زرتشت، عالمان روم و متکلمان از آن جمله بودند. امام رضا علیه السلام بر اساس کتاب های معتبر آنان با ایشان به محاجه و بحث پرداخت که پس از استناد به منابع محترم نزد ایشان، دلایل شان را مردود و باطل خواند، در نهایت، همگی تسلیم گفتار او شده، به درست بودن اندیشه و افکار او اعتراف کردند.

جائلیق، پس از مناظره ای طولانی که با امام علیه السلام داشت، گفت: «القول قولک»،

ص: ۱۹۳

-
- ۱- (۱). تذکره الخواص / ۳۲۰ (به نقل از: صولی، کتاب الاوراق): لا تقبل التوبه من تائب إلا بحب ابن ابی طالب أخو رسول الله حلف الهدی و الأخ فوق الخلّ و الصاحب
- ۲- (۲). همان / ۳۱۹ و تاریخ الخلفاء / ۲۴۷.

و لا إله إلا الله؛ آنچه تو می گویی درست است و خدایی جز خدا [ی یگانه نیست]. (۱)

«عمران صابی» بزرگ صابیان که در جدل و مناظره هم‌اوردی نداشت و کسی را یارای آن نبود که برهان او را سست بخواند نیز پس از گفت و گویی دراز که با حضرت داشت، مسلمان شد و گفت: «أشهد أن الله تعالى علي ما وصفته و حددته، و أشهد أن محمدا عبده المبعوث بالهدى و دين الحق»؛

گواهی می دهم که خدای متعال همان است که تو وصف نمودی و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده خداست و با [بزار] هدایت و دین حق، [برای خلق] فرستاده شده است»، سپس روی به قبله نمود و سر به سجده گذارد.

متکلمان که شاهد مسلمان شدن عمران صابی بودند، به امام علیه السلام نزدیک نشده از او چیزی نپرسیدند. (۲)

مأمون مجلسی دیگر آراست و امام رضا علیه السلام را فراخواند تا با «سلیمان مروزی» متکلم خراسانی به مناظره پردازد. امام علیه السلام حاضر شد و آن دو در مورد «بداء»، «صفات خدا» و «تفاوت میان ذات خدا و صفات فعل او» به مناظره پرداختند. امام علیه السلام تمام پرسش های سلیمان را پاسخ گفت و با برهان و دلایل قاطع، او را محکوم کرد، چنان که سلیمان نتوانست آرای امام علیه السلام را رد کند. در این هنگام مأمون گفت: ای سلیمان، این عالمترین [کس در میان] هاشمیان است. (۳)

در مجلسی دیگر، مأمون شماری از عالمان ادیان و صاحبان نظریه و مکتب را گرد آورد. هریک از آنان که زبان به سخن گشود، امام رضا علیه السلام با دلایل و برهان او را قانع کرد. یکی از عالمانی که در این مجلس حضور داشت «علی بن محمد بن جهم» بود. او با تکیه بر آیات متشابه قرآن کریم، شبهه هایی

ص: ۱۹۴

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۵۲/۴.

۲- (۲). طبرسی، الاحتجاج ۴۱۹/۲.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۱۷۹/۱-۱۹۱.

درباره عصمت پیامبران علیه السلام و نیز درباره عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله مطرح کرد.

امام رضا علیه السلام با دلیل عقلی و نقلی، عصمت پیامبران علیهم السلام را اثبات کرده، شبهه هایی که در ذهن علی خلیفان داشت، زدود. علی بن محمد [که پی به اشتباه خود برده بود] گریست و گفت: «ای فرزند رسول خدا، من به درگاه خدای عز و جل- توبه می کنم و از امروز از پیامبران خدا- که درود بر آنان باد- آن گونه که آن ها را [به من شناساندی و از آنان] یاد کردی، از ایشان سخن میگویم». (۱)

در مجلسی، مأمون درباره عصمت پیامبران به گفت و گو پرداخته، آیاتی متشابه در این باره برشمرد. امام رضا علیه السلام شبهات او را پاسخ کافی داده، آیاتی را که مأمون خوانده بود برخلاف ظاهر تأویل کرد. مأمون به امام علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا، جوشش و ناآرامی درون سینه ام را آرامش بخشیدی و آنچه را که بر من مشتبه شده بود روشن گردانیدی». (۲)

مرحوم «صدوق» بر این باور است که: «مأمون از تشکیل جلسه های مناظره و شرکت دادن امام رضا علیه السلام در آن ها در پی این هدف بود که امام علیه السلام در مناظره با حریفان هر چند یک مورد هم باشد بازماند تا بدین ترتیب از منزلت و جایگاه علمی او کاسته، او را ناتوان معرفی کند». (۳)

چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام

نشر و گسترش آموزه ها و فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله فرصت مناسبی را می طلبد. پس از روزگاری که حاکمان در تلاش بودند تا آن فضایل را از مردم

ص: ۱۹۵

۱- (۱). طبرسی، الاحتجاج ۲/۴۲۳.

۲- (۲). همان/۴۳۶.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا/۱۹۱. شماری از این احتجاج ها را نک: باب ۴، فصل ۳ همین کتاب.

پنهان کنند، اینک امام رضا علیه السلام آن فرصت را به دست آورده بود. از این رو به نشر فضایل و آموزه های اهل بیت علیهم السلام میان مردم، به ویژه در میان فقیهان، قاضیان، سرداران، وزیران و آنان که به هر شکلی با دربار ارتباط داشتند، پرداخت. امام علیه السلام، فضایل اهل بیت علیهم السلام را در قالب روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و اله بیان کرد که به مواردی از آن می پردازیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «علی امام کل مؤمن بعدی» (۱) پس از من علی امام و پیشوای هر مؤمن است».

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرموده است:

«یا علی، أنت حجه الله، و أنت باب الله، و أنت الطريق إلى الله، و أنت النبا العظيم، و أنت الصراط المستقیم، و أنت المثل الاعلی. یا علی، أنت إمام المسلمین، و أمير المؤمنین، و خیر الوصیین، و سید الصّدّیقین. یا علی، أنت الفاروق الأعظم، و أنت الصّدیق الأكبر... إن حزبک حزبی، و حزبی حزب الله، و إن حزب أعدائک حزب الشیطان» (۲)؛

ای علی، تو حجت خدا، دروازه خدا و راه به سوی خدایی. [ای علی،] تو «خبر بزرگ»، تو صراط مستقیم و تو نمونه والایی.

ای علی، تو امام و پیشوای مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترین جانشینان و سرور و مهتر راستگویانی. ای علی، تو سترگ ترین جداکننده حق از باطل و بزرگترین راستگویان و امانتدارانی... حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). علامه حلی، کشف الیقین/ ۱۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۱۱/۲۸.

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: زمانی فاطمه علیها السلام را به خانه شوی فرستادم که خداوند مرا بدان فرمان داد. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام ده ها حدیث و روایت در این باره بیان فرمود.

هنگامی که مأمون برای گروهی از عالمان عراق و خراسان مجلس آراست، از آنان درباره آیه **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** (۲)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» پرسید، عالمان پاسخ دادند: خداوند از این آیه، تمام امت را اراده کرده است.

مأمون به امام رضا علیه السلام که در مجلس حضور داشت گفت: ای ابو الحسن، نظر تو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: من سخنی غیر از گفته آنان دارم. من می گویم: مراد خدای عز و جل - [از بندگان برگزیده] عترت پاک پیامبر است.

آن گاه امام علیه السلام دوازده آیه از قرآن خواند که همگی بر افضلیت عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله دلالت داشت. مأمون و عالمان، امام علیه السلام را ستوده، گفتند: خدا از سوی این امت به شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله پاداش نیکو دهد. شرح، تفصیل و بیان اموری را که بر ما مشتبه می شود تنها نزد شما می یابیم». (۳)

مأمون از امام رضا علیه السلام خواست تا به اختصار، اسلام ناب و سره را برای او بنگارد. امام رضا علیه السلام اصول عقاید، از جمله مبحث امامت را برای مأمون نوشت که در آن آمده است: [آن که] پس از او (پیامبر) راهنما و حجت بر مؤمنان، متولی و سرپرست امور مسلمانان، سخنگو و آگاه به احکام قرآن [بود] برادر، جانشین، وصی و دوست او علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر مؤمنان، پیشوای پرهیزکاران، راهبر سپیدچهرگان،

ص: ۱۹۷

۱- (۱). فرائد السمطين ۹۰/۱.

۲- (۲). فاطر (۳۵)/۳۲.

۳- (۳). عيون اخبار الرضا ۲۲۲۸/۱-۲۴۰ و تحف العقول/۴۲۵-۴۳۶.

برترین جانشینان و وارث علم پیامبر بود؛ همو که نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جايگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت. پس از او حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت امام و راهنما و جانشین آن [دو] بزرگ هستند.

آن گاه امام رضا علیه السَّلام امامان را یکایک نام برده، فرمود: هر کس آنان را نشناخته بمیرد، [به یقین] بر آیین جاهلی مرده است. پرهیزگاری، پاکدامنی، راستگویی، صلاح و درستکاری، استقامت [در راه خدا]، کوشش [در انجام وظیفه رسالت]، و بازپس دادن امانت به نیکوکار و بدکردار شیوه و آیین آنان است. (۱)

امام رضا علیه السَّلام در مقام تبیین مفاهیم امامت و مسئولیت های امام برآمده، فرمود:

«إن الإمامة أسَّ الإسلام النامي و فرعه السَّامي، بالإمام تمام الصلاة، و الزكاة، و الصيام، و الحج، و الجهاد و توفير الفيء، و الصدقات، و امضاء الحدود و الأحكام، و منع الثغور و الأطراف. الإمام يحلل حلال الله و يحرم حرام الله، و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربه بالحكمه و الموغظه الحسنه و الحجه البالغه» (۲)؛

[به یقین] امامت، اساس رشد یابنده و شاخهٔ بالنده اسلام است. با بودن [و پذیرفتن] امام، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد پذیرفته شده، کمال می یابد [و هم با وجود او] خمس و صدقات جمع آوری شده، حدود و احکام خدا اجرا می شود و مرزها [از گزند دشمن] ایمن می گردد. امام، حلال خدا را حلال و حرام حضرتش را حرام کرده، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند و با گفتار حکیمانه، پنندهای نیکو و حجت و برهان رسا [مردم را] به راه [روشن و راست] خدا فرا می خواند.

ص: ۱۹۸

۱- (۱). بحار الانوار ۲۳۶/۶۸/حدیث ۲۰.

۲- (۲). طبرسی، الاحتجاج ۴۴۱/۲-۴۴۲.

امام رضا علیه السّلام در دیدارهای گوناگون و پاسخ های متعدد خود، صفات امام، ضرورت وحدت امام در هر زمان و حقوق امام بر امت را برمی شمرد تا زمینه شناخت امام را-هرچند از فعالیت ممنوع شده باشد- برای امت فراهم کرده، به ایشان آگاهی دهد که هرکس قدرت و حاکمیت را در دست گرفت لزوما امام نیست، بلکه باید از ویژگی هایی-که از ثوابت اسلام است- برخوردار باشد، از جمله: در دانش، داوری، پرهیزگاری، بردباری، دلاوری، بخشش و بندگی خداوند، سرآمد مردم باشد. (۱)

بیان احادیث اهل بیت علیهم السّلام در زمینه توحید، ردّ تمام شبهه های اعتقادی در مورد صفات خداوند و تشبیه او و نیز باطل و مردد شمردن آرای مشبّهه، مجسّمه، مجبّره، مفوّضه و غلات، از دیگر مواردی بود که حضرت امام رضا علیه السّلام در دوره ولایت عهدی خود بدان پرداخت.

پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام

حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان از دیگر ره آوردهای پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام بود، چرا که مأمون برای نزدیک شدن به امام علیه السّلام و دلجویی از حضرتش، تمام رهبران قیام ها از جمله، زید برادر امام رضا علیه السّلام، ابراهیم و محمد فرزندان امام صادق علیه السّلام را مورد عفو خود قرار داد و برخی از آنان را به عنوان والی به کار گمارد. اصلاح آرام و مسالمت آمیز اوضاع، تجدید ساختار پایگاه مردمی پیرو اهل بیت علیهم السّلام، سامان دادن صف آنان و بهره جویی از امکانات فراهم شده برای دگرگونی تحول بخشیدن به

ص: ۱۹۹

جنبش انقلابی، فرصتی را می طلبد که اینک به طور مطلوبی فراهم شده بود.

در صورتی که امام رضا علیه السلام به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد، پیش از آن که جنبش های انقلابی، نقش خود را در میان امت ایفا کنند، خون های فراوانی ریخته می شد. لذا امام رضا علیه السلام با در نظر گرفتن تمام شرایط آن روز و نیز با توجه به این که اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان برای حرکت انقلابی مسالمت آمیز-نه رویارویی مسلحانه که بسیار گران تمام می شد و اوضاع داخلی را آشفته می کرد-به فرصتی نیاز داشتند، بهترین گزینه را در پذیرش ولایت عهدی دید.

ص: ۲۰۰

فعالیت های امام رضا علیه السلام پس از ولایت عهدی

مأمون به تمام اهدافی که پس از بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد و جانشین خود دنبال می کرد دست نیافت و تنها چیزی که از این اقدام نصیب او شد، متوقف شدن حرکت های مسلحانه و گسستن پیوند امام رضا علیه السلام با پایگاه های مردمی او در عراق، حجاز و یمن بود. در مقابل، امام رضا علیه السلام و منش اهل بیت علیهم السلام که حضرتش مروج و مبلغ آن بود امتیازهای فراوانی به دست آوردند. امام علیه السلام از این فرصت بهره برده، نقش اصلاحی و دگرگون ساز خود را به طور گسترده ایفا کرد. در این جا نمادها و عملکردهای این مرحله را مطرح می کنیم:

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود

همان طور که پیشتر گفته شد، مأمون بر آن بود تا امام رضا علیه السلام را چونان وسیله ای برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود و متوقف کردن فعالیت جنبش های امر به معروف و نهی از منکر به کار گیرد. او از امام علیه السلام خواست تا یکی از نزدیکان و پیروان خود را به عنوان والی بر مناطقی بگمارد که علیه حکومت او سر به شورش برداشته بود. مأمون با این درخواست، دنبال دست یافتن به یکی از دو هدف بود: با سپردن ولایت آن سامان به یکی از یاران

و پیروان امام علیه السلام شورش در آن منطقه سرکوب می شد یا این که نیروهای معارض و مخالف خود را رودرروی یکدیگر قرار می داد. امام رضا علیه السلام که از اندیشه پلید مأمون آگاه بود، با آرامش و براساس پیش شرطهای خود، برنامه مأمون را با شکست مواجه کرد.

یکی از این پیشنهادها را به روایت خود امام رضا علیه السلام مرور می کنیم.

حضرت فرمود: «مأمون به من گفت: ای ابو الحسن، کسی را که مورد اعتماد خود می دانی بر شهرهایی که علیه ما شوریده اند بگمار.

به او گفتم: تو و من بر شروط خود پابرجا باشیم و من با این شرط تن به ولایت عهدی دادم که فرمان نرانم و از کاری نهی نکنم، کسی را عزل نکرده، دیگری را به ولایتی و منصبی نگمارم و لشکری گسیل ندارم تا این که خداوند پیش از تو مرا فراخواند. به خدا سوگند، [هرگز] درباره خلافت [و به دست گرفتن آن] با خود نیندیشیده ام. در مدینه بودم و سوار بر چهارپای خویش در گذرگاه های آن رفت و آمد می کردم. مردم مدینه و کسانی که از مردم آن سامان نبودند، برآوردن نیازهای خود را از من می خواستند و من خواسته ایشان را بر می آوردم و آنان نسبت به من چونان عمو [و کسان مهربان] بودند. [ای مأمون، بدان که سخن و] نوشته ام در سرزمین ها نافذ و مؤثر است و هر نعمتی که تو به من داده ای [بدان که] از جانب خداوند است.

مأمون گفت: به شرط وفا می کنم. (۱)

مأمون دیگر در این موضوع با امام رضا علیه السلام وارد گفت و گو نشد، بلکه راه حل این مشکل و رهایی از انقلاب ها و شورش های مسلحانه را در به سامان آوردن نابسامانی های عمومی دانست.

ص: ۲۰۲

امام رضا علیه السّلام نیز همان گونه که با مأمون به توافق رسیده، و تن دادن به توافق را شرط اصلی پذیرش ولایت عهدی خوانده بود، هرگز در امر تعیین و نصب قاضی، سردار سپاه، متولی بیت المال دخالت نکرد و از ایراد سخن و مطالبی که به حکومت مأمون مشروعیت می بخشید خودداری ورزید و تنها در اصلاح مفاهیم قضا و مسائلی که با مصالح مسلمانان و اسلام ارتباط داشت دخالت می کرد.

اصلاحات قضایی

روزهای دوشنبه و پنج شنبه مأمون در دیوان مظالم می نشست و امام رضا علیه السّلام را در سمت راست خود می نشاند. روزی به او خبر دادند که صوفی ای از مردم کوفه دزدی کرده است. به دستور مأمون او را حاضر کردند. مأمون که سیمای صالحان را در چهره او دید، گفت: «بدا بر این نشانه ها و آثار زیبا که چنین کاری ناپسند از آن سر زده است!

آن مرد گفت: این کار را از سر ناچاری و درماندگی کردم، چرا که از خمس و غنایم [که حقی در آن ها دارم] محروم شده ام، تو نیز مرا - که مسکین و ابن السبیل (در راه مانده) و از حافظان قرآن هستم - از حقم محروم کرده ای.

مأمون گفت: با این افسانه پردازی های تو، حدی و حکمی از حدود و احکام خدا را تعطیل نمی کنم.

آن مرد گفت: اجرای حدود الهی را از خود آغاز کن، ابتدا خویش را [از گناهان] پاک کن، سپس به دیگران پرداز.

مأمون رو به امام رضا علیه السّلام کرد و گفت: در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: او می گوید دزدی کرده، پس چنین کرده است.

مأمون خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند [انگشتان] تو را قطع می کنم.

مرد صوفی گفت: تو که برده من هستی انگشتانم را قطع می کنی؟ آیا مادر تو را از مال بیت المال و فیء مسلمانان نخریدند؟ از این رو برده همه مسلمانان در مشرق و مغرب گیتی هستی و تا زمانی که تو را آزاد نکنند همچنان در بند بردگی آنانی و من یکی از آنان هستم و تو را آزاد نکرده ام. دیگر این که نجس، نجس دیگری را پاک نمی کند، پاک است که نجس را پاک می کند و هر کس که خود مستحق حد خوردن باشد شاید بیش از آن که خود را به دست حدود الهی بسپارد، دیگری را حد بزند...

مأمون رو به امام رضا علیه السلام کرده، گفت: چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: خدای عز و جل - به پیامبر خود فرمود: «بگو: برهان رسا از آن خداست» و همین حجت و برهان است که چون به جاهل رسد، به اندازه (در عین) جهل خود آن را درمی یابد و چون به دانشمند برسد به اندازه دانش خود آن را درمی یابد. دنیا و آخرت به برهان و حجت پابرجاست و این مرد نیز حجت ارائه کرد.

مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را آزاد کنند». (۱)

امام رضا علیه السلام به انگیزه دفاع از حقوق و حمایت از جان و آبروی ستمدیدگان و محرومان و نیز پیاده نمودن احکام قضا براساس روش و آموزه های سلیم اسلامی در چنین ماجراهایی دخالت می کرد.

روزی مردی را به منظور گردن زدن نزد مأمون بردند. امام رضا علیه السلام نیز حضور داشت. مأمون از امام علیه السلام پرسید: «درباره او چه می گویی؟»

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۷-۲۳۸؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۹۸-۳۹۹ و بحار الانوار ۴۹/۲۸۸.

می‌گوییم: [در صورتی که] بخشش و گذشت نیکو در پیش‌گیری [یقین داشته باش که] خداوند بر عزت و بزرگی ات می‌افزاید.

مأمون گفته امام علیه السلام را به گوش گرفت و آن مرد را آزاد کرد. (۱)

روزی مردی نصرانی را به جرم زنا با زنی هاشمی نزد مأمون آوردند.

چون مأمون در مرد نصرانی نگریست، آن مرد مسلمان شد، این کار مأمون را نرم کرده، در مورد او از فقیهان پرسید، آنان گفتند: اسلام، کارهای [خلاف] گذشته را از میان می‌برد و می‌زداید.

مأمون همین مورد را از امام رضا علیه السلام پرسید، حضرت فرمود (۲): او را بکش، چرا که با دیدن کیفر سخت، اسلام آورد. خدای عز و جل فرموده است: «پس چون سختی [عذاب و کیفر] را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم. (۳)

اصلاحات اداری

امور اداری کشور از دیگر مواردی بود که امام رضا علیه السلام در آن دخالت نمی‌کرد، اما در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان اقتضا می‌کرد و به منظور جلوگیری از نفوذ دشمنان در دستگاه اداری و حکومتی دخالت کرده، رهنمودهای ارزشمندی در این باب ارائه می‌فرمود، از آن جمله، دخالت در گماردن تازه مسلمانان بود که از این کار ممانعت می‌کرد. به عنوان مثال، روزی فضل بن سهل بر مأمون وارد شده، گفت: «فلان شخص ترک را بر فلان مرز (یا شهر مرزی) گماردم.

مأمون خاموش ماند، اما امام رضا علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۵

۱- (۱). نثر الدرر ۳۶۲/۱.

۲- (۲). غافر/۸۴.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۷۳/۴۹.

خداوند به امام مسلمانان و جانشین خدای جهانیان در زمین و متولی امور دین اجازه نداده است، اسیری از سرزمینی را به ولایت بخشی از مرزی (یا شهر مرزی) که مجاور سرزمین آن اسیر است بگمارد، چرا که جان ها به وطن خود میل و اشتیاق دارند، بر هم نوع خود مهر می ورزند و مصالح و منافع خویش را برمی گزینند، هر چند با آیین آنان سازگار نباشد که چنین کاری از خرد دور و خطر آفرین است.]

مأمون گفت: این گفته را با آب طلا بنویسید». (۱)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام قاعده ای کلی به دست داد تا براساس آن، والیان و امیران مناطق مرزی تعیین شوند. امام علیه السلام در این آموزه عبارت «امام و پیشوای مسلمانان» به کار برده است که این به معنای پذیرش امامت و پیشوایی مأمون از سوی حضرت نبوده، بلکه قاعده کلی برای مطلق امام مسلمانان است که به امام عادل انصراف دارد.

نشر آرای صحیح در دربار

امام رضا علیه السلام از فرصت حضور خود در دربار مأمون بهره جسته، به نشر آرای صحیح در عرصه های گوناگون اندیشه و اعتقادات پرداخت تا حاکم، وزیران، فرماندهان، امیران، فقیهان، خادمان و پرده داران و نگهبانان را با آرای دانشگاه اهل بیت علیهم السلام، اندیشه ها و اعتقادات پذیرفته شده از سوی آنان و نیز فضایل و الایه های ایشان آشنا کند. امام علیه السلام، بنا به شرایط حاکم سخن آغاز می کرد و در شرایط دیگر پرسش ها را پاسخ می داد. فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: «ای ابو الحسن، آیا خلائق [در کارهای خود]

ص: ۲۰۶

۱- (۱). الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه/ ۲۱۹-۲۲۰ (به نقل از: الدر النظیم فی مناقب الأئمه/ ۶۸۳، باب ۱۰، بخش امام رضا «ع»).

مجبورند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند عادل تر از آن است که بر کاری مجبور کند آن گاه کیفر دهد.

سهل گفت: بنابراین آزادند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند حکیم تر از آن است که بنده خود را رها کرده، او را به خودش واگذارد. (۱)

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای ابو الحسن، درباره جدت علی بن ابی طالب توضیح ده که چگونه و به چه صورتی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟»

امام علیه السلام فرمود: تو خود از طریق پدرت روایت کرده ای و او از پدرانت و آنان از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: «حَبَّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بَغْضُهُ كُفْرٌ»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است.

آیا تو چنین مطلبی را روایت کرده ای؟

مأمون گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: اگر بهشت و دوزخ بر اساس دوستی و دشمنی او تقسیم شود، پس او (علی) تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو خدا مرا زنده نگذارد. گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدا هستی». (۲)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام با اندیشه نافذ و شیوه هوشمندانه خود مأمون و دیگران را به سؤال از حضرتش وامی داشت تا با کسب شناخت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله به فضایل آنان اعتراف کرده، به حضرتش نزدیک شوند. مأمون

ص: ۲۰۷

۱- ((۱)). نشر الدر ۳۶۱/۱.

۲- ((۲)). نشر الدر ۳۶۴/۱.

مجلس مناظره تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام را در آن گرد می آورد و درباره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام با آنان گفت و گو می کرد و او را بر دیگر صحابه برتر می خواند تا از این رهگذر به امام رضا علیه السّلام نزدیک شود. (۱)

طبیعتاً مخالفان به دلیل تمایل درونی به علی بن ابی طالب علیه السّلام یا ترس از حاکمیت، با سخنان مأمون مخالفت نمی کردند و این خود تأثیر مستقیم بر حاضران در مجلس داشت، چراکه می دیدند فقیهان در برابر آرای مطرح شده سکوت می کردند و برای آنان تفاوتی نداشت که سکوت فقیهان به جهت نارسایی و ضعف ایشان می بود یا این که برخلاف میل درونی خویش، در برابر مأمون تسلیم می شدند.

امام رضا علیه السّلام نیز در این شرایط هیچ فرصتی را برای نشر آرا و اندیشه های اهل بیت علیهم السّلام از دست نمی داد.

نصایح امام رضا علیه السّلام به مأمون

هرگاه امام رضا علیه السّلام با مأمون تنها می شد، او را بسیار پند می داد، از خداوند می ترساند و کارهای بد مأمون را نکوهش کرده، ناپسند می شمرد. مأمون نیز در ظاهر پندهای امام علیه السّلام را می شنید و می پذیرفت، اما در نهم خود آن را ناخوش داشته، غیرقابل تحمل می شمرد.

امام رضا علیه السّلام یک بار بر مأمون وارد شده، دید غلام مأمون آب بر دست او می ریزد و او وضو می سازد. امام علیه السّلام به مأمون فرمود: «لا تشرک بعباده ربّک أحدا»؛ کسی را در عبادت خدای خویش شریک مکن. (۲)

ص: ۲۰۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۸۴/۲-۱۸۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۸۳/۶۹ (به نقل از: مجمع البیان ۷۷۱/۶).

روزی امام علیه السلام به مأمون فرمود: هرگاه دو گروه به مصاف یکدیگر بروند [به یقین] خداوند گروهی را یاری می کند که گذشت آن بیشتر باشد. (۱)

زمانی که پیک، خبر فتوحاتی که در برخی از روستاهای کابل صورت گرفته برای مأمون آورد، مأمون بر امام رضا علیه السلام وارد شده، نامه حاوی خبر فتح را برای امام علیه السلام خواند. چون از خواندن نامه فراغت یافت، امام علیه السلام به او فرمود:

«فتح روستایی از سرزمین شرک تو را شادمان کرده است!

مأمون گفت: آیا جای شادمانی ندارد؟

امام علیه السلام فرمود:

درباره امت محمد صلی الله علیه و اله و آنچه حضرت احدیت در امر خلافت برعهده تو نهاده، خدا ترسی پیشه کن، چرا که تو امور مسلمانان را تباه و تضحیح کرده ای و کار ایشان را به دیگری سپرده ای و او برخلاف فرمان خداوند با ایشان رفتار می کند.

دار الهجرة و جایگاه نزول وحی را رها کرده، در این سرزمین (خراسان) جای گیر شده ای و انصار و مهاجران [را به حال خویش و انهداده تا هرچه خواهند بکنند و آنان] بر مردم ستم روا داشته، در برخورد با مؤمنان پیمان [و رابطه خویشاوندی را] لحاظ نمی کنند. ستم دیده، روزگاری خویش را به سختی می افکنند، اما در تأمین نیازهای خود ناتوان است و کسی را نمی یابد که به او شکوه برد و به تو نیز دسترسی ندارد. پس ای امیر المؤمنین، در امور مسلمانان تقوای الهی پیشه کن و به شهر رسالت و جایگاه مهاجران و انصار باز گرد.

مأمون گفت: سرورم، اکنون چه می فرمایی؟

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۹

نظر من بر آن است که از این سرزمین کوچ کرده، به جایگاه پدران و نیاکان خود بازگردی و خود به امور مسلمانان بپرداز و سرپرستی ایشان را به غیر خود وامگذاری که خداوند دربارهٔ زیردستانی که تو را بر آنان گمارده، از تو پرسش و بازخواست خواهد کرد.

مأمون گفت: سرورم، نیکو گفتمی و این، نظر درست و هوشمندانه است. (۱)

مأمون که این نصیحت امام علیه السلام را بهترین موضع گیری سیاسی می دید و می بایست به آن تن می داد، آن را به گوش گرفته به بغداد بازگشت.

حفاظت از کیان اسلام

علیرغم کنار گذاشته شدن امامان معصوم علیه السلام از خلافت - که حق مسلم آنان بود - آنان، سعی در حفظ کیان اسلام و صیانت از آن در برابر توطئه دشمنان و طمع ورزان را وظیفه و یکی از مسئولیت های خویش می دانستند. آن بزرگواران آنچه در توان داشتند در این راه به کار گرفته، به حل مسائل مشکل که گریبان حاکمان را می گرفت می پرداختند تا از این رهگذر به موجودیت و کیان اسلام دوام بخشیده، آن را در برابر فروپاشی و تجزیه مصون کنند.

از جمله برنامه هایی که برای از هم گسستن موجودیت اسلام تدارک دیده شد، توطئه فضل بن سهل بود که امام رضا علیه السلام به آن پی برد. سهل می خواست مأمون را بکشد، از این رو از فرمان او سرپیچی و او را لعن می کرد. فضل بر آن بود تا پس از کشتن مأمون، خود حکومت را به دست گیرد و از وجود امام علیه السلام به

ص: ۲۱۰

عنوان ابزاری برای خاموش کردن صدای اعتراض مسلمانان استفاده کند و امام علیه السلام به عنوان حاکم، اما در دربار تحت نظر قرار گیرد و حاکمیت مطلق را خود فضل در اختیار داشته باشد. پیامد دیگری که از کشتن مأمون ناشی می شد شکاف سنگین و جبران ناپذیری بود که کیان اسلام را تهدید کرده، وحدت امت اسلامی و دولت را به پراکندگی مبدل می کرد. امام رضا علیه السلام که دریافته بود فضل کیان و موجودیت اسلام را هدف قرار داده نه شخص مأمون، لذا مأمون را از فضل برحذر داشته، از او می خواست تا در برخورد با فضل جانب احتیاط را از دست ندهد. (۱)

روزی امام رضا علیه السلام به مأمون فرمود: «توده مردم به جهت رفتاری که با من داشتی از تو ناخشنود هستند و نزدیکان تو به دلیل برخوردی که با فضل کردی از تو ناخرسند می باشند. پس به جاست که مرا از خود دور کنی تا کار تو سامان گیرد». (۲)

همچنین امام رضا علیه السلام مأمون را از آشوب و جنگ هایی که پس از کشته شدن برادرش امین گریبانگیر مردم شده بود و نیز رخدادهایی که فضل از مأمون پنهان می داشت، آگاه کرده، به او فرمود: «مردم به جهت جایگاه فضل و برادرش حسن نزد تو و عباسیان به دلیل جایگاه من نزد تو و بیعتی که با من کرده، مرا به جانشینی خود برگزیده ای، بر تو خشمگین هستند». (۳)

نصیحت های امام رضا علیه السلام به مأمون براساس مصالح عالی اسلام بود، زیرا در صورت فراگیر شدن آشوب های داخلی و جنگ های خونین بر سر قدرت، کیان اسلام در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گرفت. از همین رو امام علیه السلام

ص: ۲۱۱

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۶۷/۲.

۲- (۲). نثر الدر ۳۶۳/۱.

۳- (۳). تاریخ طبری ۵۶۴/۸.

در این گونه موارد دخالت های ارشادی می کرد.

زمانی که فضل بن سهل کشته شد، یاران فضل، مأمون را عامل کشته شدن او خوانده، بر در سرای او گرد آمدند و گفتند: «مأمون! او را ناجوانمردانه کشت و اینک به خون خواهی او آمده ایم.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: سرورم، به جاست نزد آنان رفته، ایشان را متفرق کنی.

امام علیه السلام نزد جماعت خون خواه رفت و دید که آتش فراهم کرده اند تا درب سرای مأمون را بسوزانند. حضرت بر آنان بانگ زده، با دست به آنان اشاره کرد. با اشاره او اجتماع کنندگان چنان پراکنده شده، شتابان می گریختند که بر یکدیگر فرومی افتادند و کسی از ایشان برجای نماند». (۱)

می بینیم که امام رضا علیه السلام با دور کردن آن جماعت و بازداشتن آنان از آتش زدن خانه مأمون و کشتن او، بهترین گزینه را انتخاب کرد، چرا که کشته شدن مأمون در آن شرایط پیامدهایی جبران ناپذیر برای کیان اسلام به همراه داشت، از جمله:

- یاران فضل بن سهل در خراسان اعلام موجودیت می کردند؛

- حسن بن سهل در منطقه تحت حکومت و امارت خود اعلام استقلال می کرد؛

- بنی عباس با «ابراهیم بن مهدی» آوازه خوان و مطرب بلند آوازه بیعت می کردند؛

- سپاهیان مستقر در مرزها دستخوش آشفتگی، نابسامانی و هرج و مرج

ص: ۲۱۲

می شدند که این به معنای تجزیه موجودیت واحد اسلام و تبدیل آن به موجودیت های متعددی بود.

معجزه وسیله اصلاح

«اعجاز» امری است که تنها از صالحان برمی آید و روشن است که پیامبران خدا و جانشینان ایشان در رأس این صالحان قرار دارند. خرق عادت یا همان معجزه، زمانی به عنوان دلیل و نشانه بوده، گاهی برای ارشاد و هدایت به راه راست ارائه می شد. امام رضا علیه السلام نیز از این قدرت و مدد غیبی برخوردار بود. او پس از رسیدن به ولایت عهدی از این توان برای ارشاد و هدایت مردم استفاده کرد. در آغاز ولایت عهدی امام رضا علیه السلام مردم گرفتار خشکسالی شدند. یکی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا علیه السلام زبان به نکوهش و طعن گشوده، می گفتند: «ببینید، از زمانی که علی بن موسی الرضا به این سامان آمد و ولی عهد ما شد، خداوند باران خود را از ما دریغ کرد.

مأمون که این مطلب را شنید بر گوینده سخت خشمگین شده، از امام رضا علیه السلام خواست تا به درگاه خداوند دعا کرده، برای مردم طلب باران کند.

امام علیه السلام به بیابان رفت و مردم نیز بدان سو رفتند تا نتیجه کار را ببینند. امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفته، حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت:

بار خدایا، پروردگارا، تو حق [و حرمت] ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله را بزرگ گردانیدی و از همین رو و آن سان که امر کرده ای دست به دامان ما برده، به ما متوسل شده اند و [بدین وسیله] به فضل و احسان و رحمت و نعمت تو امید بسته اند. پس [خداوند،] بارانی همه گیر، سودبخش، بدون سستی و کاستی و به دور از زیان بر آنان فروریز و [پروردگارا،] چون این جمع به خانه و جایگاه خود رسیدند، باران رحمت فروریختن گیرد.

امام محمد جواد علیه السّلام که خود راوی این مطلب است می گوید: سوگند به آن [خدایی] که محمد صلی الله علیه و اله را به حق به پیامبری فرستاد، بادها ابرهایی را در آسمان پدید آوردند و رعد و برق پدید آمد و مردم چنان به تکاپو افتادند که گویی می خواهند خود را از گزند باران دور نگه دارند.

امام رضا علیه السّلام به آنان فرمود: این ابر به فلان شهر گسیل می شود و امام علیه السّلام ده بار ابرهای پدید آمده و مقصود آن ها را به حاضران شناساند. چون یازدهمین ابر شکل گرفت، حضرت فرمود:

ای مردم، این ابر را خداوند-عزّ و جلّ- برای شما گسیل داشته است، پس به پاس تفضلی که بر شما نموده، او را سپاس گوید. [ای مردم،] برخیزید و به سوی خانه ها و جایگاه های خود روان شوید که این باران به نام شماسست و بر سر شما فروخواهد ریخت، اما تا زمانی که به خانه های خویش نرسیده باشید از بارش بازداشته خواهد شد، و آن چنان بارانی که شایسته کرم و جلال خداوندی باشد باریدن خواهد گرفت.

مردم پراکنند شدند و باران رحمت خداوند چون سیل سرازیر شد. مردم که این کرامت و معجزه را از حضرت دیده بودند، می گفتند: «کرامت های خدای- عز و جل- بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله گوارا باد».

از آن جا که مردم، گفته گرامیان در گاه خدا را شنیده، از آنان تأثیر می پذیرند، امام رضا علیه السّلام به میان جمع آنان رفت تا از این معجزه بهره گرفته، به وعظ و ارشاد آنان پردازد. او ضمن خطبه ای فرمود:

ای مردم، در نعمت هایی که خدا بر شما ارزانی می دارد تقوای او را پیشه کنید و مبادا با گناهان، نعمت های او را برمانید، بلکه با اطاعت از او و شکر نعمت او، نعمت های او را پیوستگی بخشید.

[ای مردم،] بدانید که پس از ایمان به خدا و اقرار به حقوق اولیای او که از خاندان

پیامبر صلی الله علیه و اله هستند. پسندیده ترین گونه شکر نزد خداوند، همیاری شما با برادران مؤمن تان می باشد که بدان وسیله آنان را در امر دنیا- که گذرگاه ایشان به سوی بهشت خداوند است- یاری کنید. پس [بدانید] هر کس چنین کند از خاصان خداوند -تبارک و تعالی- خواهد بود. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام پاره ای از احادیث تربیتی پیامبر صلی الله علیه و اله را برای ایشان باز گفت. کرامت های دیگری از امام رضا علیه السلام پدید آمد که بر شاهدان آن ها تأثیر شگرفی داشت و آنان را به خود آورده، سبب شد تا پی به خطای خود ببرند. در این جا به مورد دیگری از معجزه های امام رضا علیه السلام اشاره می کنیم.

روال کار بر این بود که هرگاه امام رضا علیه السلام وارد دربار می شد، افراد معین، پرده را بالا می زدند تا حضرت بگذرد و هنگام خارج شدن امام علیه السلام از دربار همین کار را تکرار می کردند. روزی همداستان شدند که هنگام ورود امام علیه السلام پرده را برای او بالا نزنند، اما با آمدن حضرت، بی اختیار برخاسته، همانند گذشته وظیفه خود را انجام دادند و امام علیه السلام وارد شد. آنان یکدیگر نکوهش کرده، پیمان خود را تجدید کردند.

چون روز دیگر فرارسید و امام علیه السلام وارد دربار شد، پرده داران، بی اعتنا به امام علیه السلام از انجام وظیفه خود سرباز زدند. در همین حال تندبادی برخاسته، همزمان با ورود امام علیه السلام پرده را برداشت و چون امام علیه السلام آهنگ بازگشت کرد، همان تندباد مجددا پرده را بالا برد. پرده داران تحت تأثیر این کرامت قرار گرفته، با خود می گفتند: «این مرد نزد خداوند منزلتی والا دارد و مورد عنایت اوست. دیدید چگونه هنگام ورود و هنگام خروج او باد از دو جهت به حرمت

ص: ۲۱۵

درآمد و پرده را برای او بالا زد؟ به کار خویش باز گردید و در خدمت به او بکوشید». (۱)

مردم تحت تأثیر خرق عادت ها و معجزه هایی که از امام علیه السلام می دیدند، از نظر روحی و عاطفی گرایش بیشتری به امام علیه السلام پیدا می کردند تا آن جا که محبوبیت و جایگاه مردمی آن حضرت، گمراهان و راهزنان را نیز دربر گرفت.

به عنوان مثال، زمانی راهزنان، راه را بر «دعبل خزاعی» بستند تا جبه ای را که امام رضا علیه السلام به او داده بود به عنوان تبرک از او بگیرند». (۲)

در روایت دیگری آمده است: «پس از آن که راهزنان دارایی کاروان را به یغما بردند دریافتند دعبل در شمار کاروانیان است. از همین رو تمام اموالی را که ربوده بودند به کاروانیان بازگرداندند». (۳)

پرواضح است که این برخوردها نشانه عمق تأثیر معجزه های امام رضا علیه السلام در جان های گمراه است.

تشویق شاعران انقلابی

شعر، بهترین ابزار رسانه آن روزگار بود که به سرعت زبان به زبان می گشت و همه جا منتشر می شد و آسان در خاطره ها نقش می بست. از این رو امام رضا علیه السلام در راه نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام و معرفی نقش پیشوایی و طلایه دارانه آنان در میان امت، بیان مظلومیت آنان و ستمی که در طول تاریخ بر آنان رفته بود، بهترین استفاده ها را از هنر شعر برده، شاعران را به ایفای نقش کارآمدشان در این زمینه تشویق فرمود. شاعران دوستدار و پیرو اهل بیت علیهم السلام

ص: ۲۱۶

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۱۵۷.

۲- (۲). مصیر اعلام النبلاء ۳۹۱/۹.

۳- (۳). الفصول المهمة/ ۲۵۰.

نیز که خود را نسبت به بیان حقایق و نشر فضایل این خاندان پاک موظف می دانستند، در ایفای رسالت، نهایت توان خود را به کار بستند. «دعبل خزاعی» یکی از این شاعران بود او بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند. این قصیده چنین آغاز می شود:

«مدارسی که آیات قرآن در آن خوانده می شد اینک خاموش شده، و محل فرود آمدن وحی اکنون خالی از ساکنان است.

مدرسه هایی که از آل رسول بود و در «خیف» منی؛ و در خانه خدا و جمرات قرار داشت،

سرزمین (خانه) علی، حسین، جعفر؛ و حمزه و سجاد- که سجده گاه های او پینه بسته- از وجودشان تهی شده است.

خانه هایی که جبرئیل امین در آن ها وارد می شد؛ و سلام و رحمت های الهی را [برای ساکنان آن خانه ها] به همراه می آورد.

امامانی دادگر بودند که به منش و کردار آنان اقتدا می شد؛ و از آنان بیم لغزش نمی رفت.

اکنون می بینیم که اموال [و خلافت] ایشان میان دیگران تقسیم شده؛ و دست اینان از اموال شان تهی است». (۱)

دعبل قصیده خود را با بیان مظلومیت این خاندان و آنچه از سوی حاکمان

ص: ۲۱۷

۱- (۱). دیوان دعبل خزاعی/ ۱۲۴: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات لآل رسول الله بالخيف من منى و بالركن و التعريف و الجمرات ديار على و الحسين و جعفر و حمزه و السجاد ذى الثنات منازل جبريل الأمين يحلها من الله بالتسليم و الرحمات أئمه عدل يقتدى بفعالهم و يؤمن فيهم زله العثرات أرى فيهم فى غيرهم متقسما و أيدىهم عن فيهم صفرات

بر ایشان رفته بود دنبال کرد. او قصیده خود با توصیف قیام و خروج امام زمان (عجل الله فرجه) و این که ملت ها و امت ها در انتظار ظهور او هستند و چون از پس پرده غیب برآید، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، به پایان رساند. چون دعبیل از خواندن قصیده خود فراغت یافت امام علیه السلام برخاست و کیسه ای حاوی یکصد دینار (۱) و به نقلی شش صد دینار (۲) برای دعبیل فرستاد. دعبیل کیسه زر را بازگرداند و گفت: «به خدا سوگند، برای این ها به این جا نیامدم، چرا که از مال دنیا بی نیازم، بلکه آمدم تا سلام گویم و با دیدن روی خجسته اش دیدگان خویش را متبرک کنم. حال اگر بخواهد به من عنایتی کند، از تن پوش و جامه خود به من عطا کند که این برای من خوشایندتر است».

فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام کاملاً زیر نظر بود، اما این وضعیت، امام علیه السلام را از ایفای نقش علمی در محیطی که در آن می زیست، باز نمی داشت و امام علیه السلام به بهترین وجه به نشر علوم اهل بیت علیهم السلام همت می گماشت. وزیران، فقیهان، قاضیان، فرماندهان لشکری، عملاً دربار و عامه مردم به هنگام دیدار با امام علیه السلام از چشمه جوشان دانش او بهره مند می شدند.

افزون بر آنچه امام علیه السلام بیان می کرد، مأمون و دیگران از حضرتش می خواستند تا با ایشان سخن گفته و پرسش آنان را پاسخ دهد. امام رضا علیه السلام در پاسخ درخواست مأمون رساله ای درباره اسلام و شرایع دین برای او نوشت و به

ص: ۲۱۸

۱- (۱). الفصول المهمه ۲۴۹.

۲- (۲). اختیار معرفه الرجال/۵۰۴/حدیث ۹۷۰؛ اعلام الوری ۶۶/۲-۶۸ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۶۳-۲۶۴)؛ عیون اخبار الرضا ۲/۲۶۳؛ کمال الدین ۳۷۳-۳۷۶؛ دلائل الإمامه/۱۸۲ و سیر اعلام النبلاء ۳۹۱/۹.

منظور اجابت خواسته دیگران، علل تشریح ها، مانند: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، اسباب تحریم گناهان و منکرات را بیان فرمود. همچنین حضرتش رساله ای در طب نوشته، برای مأمون فرستاد و مأمون آن رساله را با آب طلا نگاشت.

از دیگر محافل علمی امام رضا علیه السلام تشکیل مجالس تفسیر قرآن بود.

حضرتش افزون بر تفسیر قرآن، دعاهای مأثور از پدران و نیاکان خود را به مردم می آموخت، تاریخ ناب و سره پیامبران و امت های پیشین را برای ایشان بازمی گفت و آنان را به مسیر صحیح رسول خدا صلی الله علیه و اله و شاهره روشن و کژی ناپذیر علی بن ابی طالب علیه السلام و سیره اهل بیت علیهم السلام هدایت می کرد. (۱)

حضرتش علیرغم این که به طور غیر محسوس، از سوی حاکمیت زیر نظر بود و در تنگنای سیاسی قرار داشت، توانست از شرایط فراهم آمده، اما آکنده از خطرها، بهره جسته، به منظور صیانت شریعت جدش از تحریف، به نشر علم و مفاهیم الهی بپردازد. امام علیه السلام در راه انجام رسالتی که شریعت بر عهده او گذارده و پیامبر صلی الله علیه و اله و پدران پاک حضرتش آن را بیان کرده بودند، تمام توانمندی هایی را که در اختیار داشت مستقیم و غیر مستقیم به کار بست. امام رضا علیه السلام به بیان حقیقت و ماهیت خط انقلابی و الهی که رهبری آن را اهل بیت علیهم السلام به عهده داشتند پرداخت و نیز ویژگی ها و نشانه هایی که این خط را از خط خلفا که بر گردن مسلمانان سوار بودند متمایز می کرد، معرفی نمود.

او بر ضرورت استمرار و پایایی خط اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت تأکید می ورزید. از این رو می بایست از دید رهبری که سعادت امت اسلامی را

ص: ۲۱۹

می خواهد، به آینده روشن و دور از هر تیرگی و ابهام بنگرد و عموم مسلمانان را به این جهت توجه دهد.

امام رضا علیه السلام و آینده

نقش امام علیه السلام به مقطع خاص زمانی که او در آن زندگی می کند محدود نبوده، بلکه با برخورداری از دو مرحله مقطعی و شمولی، نقشی به بلندای همه زمان ها دارد. او موظف است تا برنامه و روش اسلامی را ثبات بخشیده، آن را پا به پای روزگاران جاودانه سازد و آن را از لکه دار شدن و تحریف حفظ کند.

از همین رو امام رضا علیه السلام با جدیت تمام وظایف زیر را سرلوحه کار فکری و علمی خود قرار می دهد:

۱. طرح اندیشه و اعتقادات صحیح، تبیین احکام شرعی و نفی افکار و احکام مغایر با آن ها؛

۲. اصلاح وضعیت موجود براساس برنامه و شیوه اسلامی؛

۳. برخوردار کردن امت اسلامی از عناصر بیدار و مخلصی که در نشر اندیشه، اعتقادات، احکام و اصلاح وضعیت حاکم بر جامعه توانا باشند؛

۴. براساس نصوص و سفارش های رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و اله که امامان علیهم السلام آن ها را روایت کرده اند، امام پس از خویش را تعیین کند؛

۵. توجه دادن جان ها به آینده درخشانی که امام مهدی (عجل الله فرجه) در آخر الزمان آن را رهبری می کند و بیان ویژگی های امام مهدی (عجل الله فرجه) از جمله: ولادت، پرورش، غیبت و سیمای متمایز و برجسته نقش انقلابی او.

در بخش های پیشین با فعالیت امام علیه السلام در زمینه های که در بند یکم، دوم و سوم بدان اشاره شد، آشنا شدیم. امام رضا علیه السلام در زمینه معرفی امام پس از

خود که وجودش تضمین کننده دوام و استمرار خط امامت است، با در نظر گرفتن ضرورت ها و شرایط حاکم، با بیان نصوصی فرزندش، محمد جواد علیه السلام را به عنوان جانشینی و امام پس از خود معرفی کرد.

امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام

پیش از ولادت امام محمد جواد علیه السلام و در سال های اندکی که او در کنار پدر زیست، همواره امام رضا علیه السلام بیاناتی در مورد امامت فرزندش جواد ارائه می فرمود. در این جا با رعایت ترتب زمانی به مواردی از رهنمودهای امام رضا علیه السلام درباره امامت حضرت جواد علیه السلام می پردازیم:

۱. از «صفوان بن یحیی» نقل شده که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: پیش از آن که خداوند «ابو جعفر» (جواد) را به تو عنایت کند [درباره فرزندت] می پرسیدیم و پاسخ می دادی: خداوند مرا پسری عطا خواهد کرد و خداوند چنین کرد و چشم ما را به او روشن گرداند. اگر -خداوند ناکرده- روزی، روزگار تو سرآید، که را به امامت برگزینم؟

امام رضا علیه السلام به ابو جعفر که در کنار پدرش بود، اشاره کرد. گفتم: فدایت گردم، این کودک، تنها سه سال دارد!

امام علیه السلام فرمود: خردسالی به [امر امامت] او زیانی نمی رساند که عیسی نیز در سه سالگی به پیامبری رسید. (۱)

این دیدار و گفت و گو به طور دقیق در سال ۱۹۸ ق.؛ یعنی سه سال پس از ولادت امام جواد علیه السلام - که در سال ۱۹۵ ق. رخ داده بود - صورت گرفت. نکته

ص: ۲۲۱

دیگری که در این بیان جلب توجه می کند این است که امام رضا علیه السّلام حتی پیش از به دنیا آمدن فرزندش حضرت جواد علیه السّلام، به طور صریح از امامت او سخن می گفت. حضرت در هر فرصتی با تصریح یا تلویح، امامت فرزندش را مطرح می کرد و مسلمانان را به جایگاه او توجه می داد.

۲. امام رضا علیه السّلام درباره نوزاد خود فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه»؛ (۱) این مولودی [است که] مبارکتر و خجسته تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است.

در این عبارت می بینیم که امام رضا علیه السّلام در روزهای آغازین ولادت امام جواد علیه السّلام این گونه او را توصیف کرده است و جایگاه و شکوه او را به همگان نمایانده است.

۳. از «معمر بن خلاد» نقل شده که گفت: «از امام رضا علیه السّلام شنیدم -در حالی که از چیزی نام برده شد- فرمود: چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر را [به عنوان امام پس از خود] جانشین خود کرده ام. ما خاندانی هستیم که خردسالان ما از بزرگان ما ارث می بردند و [در دانش و رهبری] یکسانند. (۲)

۴. علیرغم این که امام رضا علیه السّلام از مدینه دور بود، اما همواره از طریق مکاتبه با فرزندش امام جواد علیه السّلام ارتباط داشت و در نامه هایی که به فرزند خود می نوشت با جملاتی آکنده از احترام او را بزرگ می داشت. امام رضا علیه السّلام همیشه فرزندش را با کنیه یاد کرده، می گفت: «ابو جعفر [خطاب] به من نوشت و من [خطاب] به ابو جعفر نوشتم». نامه هایی که از ابو جعفر علیه السّلام جواد علیه السّلام می رسید در اوج شیوایی و زیبایی بود.

ص: ۲۲۲

۱- (۱). اصول کافی ۳۲۱/۱.

۲- (۲). همان ۳۲۰/۱ و الفصول المهمه ۲۶۵.

«ابو الحسن بن محمد بن ابی عباد» راوی این مطلب در ادامه می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «ابو جعفر وصّی و خلیفتی فی أهلی من بعدی»؛ ابو جعفر وصی من و پس از من جانشینم در میان خاندان من است. (۱)

امام رضا علیه السّلام با بیان مطالبی و ارائه رهنمودهایی بر آن بود تا پیروان اهل بیت علیهم السّلام دریابند که امام رضا علیه السّلام در صدد زمینه سازی برای امام پس از خود بوده و این که حضرتش در آستانه کوچ به دیار باقی است. امام رضا علیه السّلام با همین انگیزه، خطاب به فرزندش نوشت: ای ابو جعفر، باخبر شده ام که چون بخواهی از خانه ات خارج شوی، غلامان تو را از دروازه کوچک بیرون می بردند. [بدان که] این کار به دلیل بخل آنان است تا مبادا خیر تو به کسی برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که تنها از دروازه بزرگ رفت و آمد کنی. پس هر گاه آهنگ بیرون رفتن کردی، زر و سیم با خود داشته باش و هر کس از تو تقاضایی کرد او را محروم مکن. هر گاه عموهای تو درخواست نیکی ات کردند، کمتر از پنجاه دینار مده، اما دادن بیش از این با توست و چون عمه ها به امید نیکی ات از تو چیزی خواستند، کمتر از ۲۵ دینار مده، اما دادن بیش از این با توست. [فرزندانم] می خواهم به پاس این کار، خداوند تو را رفعت و بلندی بخشد. پس انفاق کن و مبادا که بیم آن داشته باشی که خداوند صاحب عرش تو را به بینوایی گرفتار کند. (۲)

نصوص و بیانات موجود درباره امامت حضرت جواد علیه السّلام، فراوان و در معنا و مفهوم متحد هستند، اما از نظر ظاهر اختلاف دارند که این اختلاف لفظی چند دلیل دارد، از جمله:

- عدم ثبات شرایط سیاسی و اجتماعی که امام رضا علیه السّلام، فرزندش جواد علیه السّلام

ص: ۲۲۳

۱- (۱). الصراط المستقیم ۱۶۶/۲ و بحار الانوار ۱۸/۵۰.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۸/۲.

و پیروان و یاران آن حضرت را در بر گرفته بود؛

-اختلاف سطح درک، هشیاری و برداشت و رازداری یاران امام علیه السلام و نیز مراتب ارتباط روحی، معنوی و سیاسی ایشان با امام علیه السلام در اختلاف بیان امام علیه السلام تأثیر مستقیم داشت.

۵. از «جعفر بن محمد نوفلی» نقل شده است که گفت: «بر امام رضا علیه السلام وارد شده، پس از سلام نشستم و گفتم: فدایت کردم، کسانی هستند که می گویند پدرت زنده است.

امام علیه السلام فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند.

گفتم: مرا چه می فرمایی؟

فرمود: پس از من به فرزندم محمد (جواد) رجوع کن که من به سفری خواهم رفت که بازگشتی ندارد (منظور امام علیه السلام سفر خراسان بوده است). (۱)

۶. «بنظری» می گوید: «ابن نجاشی از من پرسید: چه کسی پس از صاحب (دوست، همشین و امام) تو امام است؟ دوست دارم از او بپرسی تا من نیز از این امر آگاه شوم.

بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و گفتم: «ابن نجاشی» را به اطلاع حضرت رساندم. امام علیه السلام فرمود: پس از من، فرزندم امام است. (۲)

۷. گروهی نزد امام رضا علیه السلام گرد آمده بودند و چون برخاسته آهنگ رفتن کردند، امام علیه السلام به ایشان فرمود: با ابو جعفر دیدار کرده، [به عنوان امام] سلامش دهید و با او تجدید پیمان [امامت] کنید.

آن گاه فرمود: خدای «مفضل» را رحمت کند که به کمتر از این بیان قانع می شد [و پی به حقیقت می برد]. (۳)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۲۶۰/۴۸ و ج ۲۸۵/۴۹.

۲- (۲). اصول کافی ۳۲۰/۱.

۳- (۳). همان جا.

«علامه مجلسی» در تفسیر این بخش از گفته امام علیه السلام که فرمود: «...به کمتر از این قانع می شد» آورده است: «با کمتر از آنچه شما را نسبت به امامت و جانشینی او پس از خود آگاه کردم، آگاهی می یافت. امام رضا علیه السلام آنان را به این مطلب توجه داد که هدف از این گفتار تبیین امامت فرزندش حضرت جواد علیه السلام بوده و براساس تقیه از تصریح به امامت او خودداری کرده است». (۱)

امام رضا علیه السلام در حضور نزدیکان، یاران مخلص، نمایندگان مورد اعتماد خویش و نیز تشکیلات انقلابی که برای آینده امت آماده کرده بود، نصوص صریح و اثبات کننده درباره امامت فرزندش جواد علیه السلام بیان فرمود. حضرتش طلایه دارانی چون: عمویش علی بن جعفر علیه السلام، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابو نصر را برای پشتیبانی از خطمشی و برنامه اهل بیت علیهم السلام و معرفی امام و جانشین حضرت پرورش داد و آماده کرد.

نصوصی که از امام رضا علیه السلام و پدر و نیاکان آن حضرت درباره امامت حضرت جواد علیه السلام وجود داشت و از اتحاد معنایی برخوردار بود، از سوی پیروان امام رضا علیه السلام و نیز پایگاه های مردمی - جز در مواردی - پذیرفته شد و امامت آن حضرت از حکومت عباسی، سرداران و والیان آن پنهان نماند.

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی (عجل الله فرجه)

از جمله اصول ثابتی که مسلمانان با هر سلیقه و گرایش مذهبی آن را پذیرفته، انکارناپذیر می دانند، مسأله امامت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) است. مسلمانان او را مصلح و ناجی بزرگ بشریت از گرداب های انحراف

ص: ۲۲۵

دانسته، معتقدند که به وسیله او جهان آکنده از ستم و بی داد، سرشار از عدل و قسط خواهد شد. از آن جا که روزگار امام رضا علیه السلام با زمان ولادت و عصر غیبت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) چندان فاصله زمانی نداشت، حضرتش به منظور ایفای رسالت خود در این باب، افکار و دل ها را به سوی ماهیت این اصل اسلامی که در موضوع امام مهدی علیه السلام و مهدویت تبلور می یافت، متوجه می کرد. روایات و پیشگویی های امام رضا علیه السلام مبتنی و منطبق با روایات و احادیث رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. در این جا به مواردی از روایات رسول اکرم صلی الله علیه و اله که در باب ولادت و غیبت امام مهدی (عجل الله فرجه) صادر شده می پردازیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا می فرستد تا زمین را که از ستم پر شده، از عدل آکنده کند. (۱)

نیز فرمود: «المهدی من عترتی من ولد فاطمه»؛ (۲) مهدی (عجل الله فرجه) از خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

در روایتی دیگر فرموده است: «المهدی من ولد الحسین»؛ (۳) مهدی (عجل الله فرجه) از فرزندان حسین علیه السلام است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایاتی صریح درباره غیبت امام مهدی (عجل الله فرجه) وارد شده، از جمله:

«و الذی بعثنی بالحق بشیراً لیغیبن القائم من ولدی بعهد معهود إلیه منی، حتی یقول أكثر الناس: ما لله فی آل محمد حاجه، و یشک آخرون فی ولادته، فمن

ص: ۲۲۶

۱- (۱). سنن ابی داوود ۱۰۷/۴.

۲- (۲). همان جا، سنن ابن ماجه ۱۳۶۸/۲ و عقد الدرر/۴۲.

۳- (۳). همان/۴۶ و کفایه الطالبین/

أدرک زمانه فلیتمسک بدینه، و لا یجعل للشیطان إلیه سیلا بشکه...»؛ (۱)

سوگند به آن [خدایی] که مرا مژده دهنده به حق فرستاد [به یقین] «قائم» از فرزندانم براساس پیمانی که میان من و اوست غیبت می کند [و چنان غیبت او طولانی شود] که بیشتر مردم خواهند گفت: خدا چه نیازی به [وجود] آل محمد دارد؟ و گروهی در ولادت او دچار شک می شوند. هر کس روزگار او را درک کرد دین خود را نیکو پاسداری کند و مبادا با [تن دادن به] شک، شیطان را به خویش راه دهد (او را بر خود مسلط کند).

امام رضا علیه السلام براساس مسئولیتی که برعهده داشت، این اصل اسلامی را (موضوع غیبت) در میان نزدیکان و افراد مورد اطمینان خویش ترویج می کرد.

بنابر آنچه در «مسند امام رضا علیه السلام» ثبت شده ۳۶ روایت در باب «غیبت» از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در این جا به مواردی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. از «ایوب بن نوح» روایت شده است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم:

امید داریم که این امر (خلافت و حکومت فراگیر) از آن تو باشد و خداوند - عزّ و جلّ - بدون جنگ آن را به شما بازگرداند، چرا که با تو بیعت شد و به نام تو سکه زدند.

امام علیه السلام فرمود: هر یک از ما که مورد نامه نگاری قرار گیرد، سرشناس شود و اموال برای او روانه گردد [بی تردید به تیغ] کشته شده یا در بستر [به زهر جفا] جان خواهد داد تا این که خداوند - عزّ و جلّ - برای این امر (حکومت) مردی را خواهد فرستاد که ولادت و پرورش او پنهان است، اما نسب [و نیاکان] او بر همگان آشکار است. (۲)

۲. از «محمد بن ابی یعقوب بلخی» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن

ص: ۲۲۷

۱- ((۱)). کمال الدین و تمام النعمه ۵۱/۱.

۲- ((۲)). اصول کافی ۳۴۱/۱ و کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۰/۲.

[علی بن موسی] الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

[مسلمانان] مورد آزمونی سخت تر و بزرگتر قرار خواهند گرفت. آنان به وسیله جنینی که در شکم مادر است و [نیز به وسیله] شیرخواره ای آزموده خواهند شد، تا این که گفته می شود: [امام]، غایب گشت و مرد و خواهند گفت: دیگر امامی وجود ندارد. (۱)

۳. امام رضا علیه السلام به یکی از ویژگی های امام مهدی (عجل الله فرجه) اشاره کرده، او را سومین فرزند فرزندش خوانده فرمود: شیعیان را می بینیم که هنگام از دست دادن سومین فرزند من، در جست و جوی سرپرستی هستند، اما او را نمی یابند.

علی بن الحسین بن فضال» به امام علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا چنین خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا امام و پیشوای آنان از دیده ها پنهان شده، غیبت می کند تا آن هنگام که شمشیر به دست قیام کند بیعت [و حق] کسی بر گردن نداشته باشد. (۲)

۴. امام رضا علیه السلام پا را فراتر نهاده، نام او را مشخص نموده، فرمود:

«لا بد من فتنه صماء صلیم یسقط فیها کل بطانه و ولیجه، و ذلک عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی، یکی علیه أهل السماء و أهل الارض، و حرّی و حرّان، و کل حزین لهفان. بأبی أنت و امی سمی جدی و شیهی و شبیه موسی بن عمران...»؛ (۳)

از آزمون و آشوبی سخت که تمام رازها در آن آشکار و نزدیکان در آن بیگانه می شوند، گریزی نیست. این مصیبت زمانی چهره می نمایاند که شیعیان، سومین فرزند مرا از دست بدهند. کروبیان و زمینیان، سوختگان و اندوه زدگان دل سوخته بر

ص: ۲۲۸

۱- (۱). بحار الانوار ۱۵۵/۵۱.

۲- (۲). همان ۱۵۲/۵۱.

۳- (۳). کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۲/۲ و الفصول المهمه ۲۵۱.

او می‌گیرند. [آن گاه خطاب به مهدی (عجل الله فرجه) فرمود: [پدر و مادرم فدایت باد] ای [همنام جدم و شبیه من و موسی بن عمران].

حاکمان عباسیان به مسأله مهدویت و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) به عنوان «حقیقتی اسلامی که بی تردید صورت واقع به خود خواهد گرفت» می‌نگریستند و بیم آن داشتند که حکومتشان به دست او فرو ریزد. از این رو روایاتی که در مورد او صادر می‌شد، در نهایت پنهان کاری بود. شاید احضار امامان معصوم علیهم السلام به مرکز حکومت به این جهت بود تا اگر نتوانند از زاده شدن حضرت مهدی (عجل الله فرجه) جلوگیری کنند، ولادت او را زیر نظر داشته، او را در گاهواره از میان بردارند.

از همین رو مأمون امام رضا علیه السلام را به خراسان فراخواند و پس از آن که مرکز خلافت خود را به بغداد منتقل کرد، امام جواد علیه السلام را به بغداد فراخواند.

اقدام مأمون در تزویج دخترش «ام الفضل» به امام جواد علیه السلام از دو نگاه قابل تأمل و بررسی است، یکی زیر نظر داشتن ولادت احتمالی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و ایجاد پیوند خونی و نسبی میان عباسیان و امامان اهل بیت علیهم السلام بود و دیگری رخنه کردن در زندگی خصوصی امامان بود تا از رخدادهای تازه ای که در زندگی اهل بیت علیهم السلام چهره می‌نمود، آگاه باشند. این روند پس از مأمون نیز ادامه یافت و حاکمان عباسی، امام جواد علیه السلام امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را به مرکز حکومت فراخواندند. (۱)

بی تردید از میان برداشته شدن این امامان علیهم السلام به دست حاکمان و عمال

ص: ۲۲۹

۱- (۱)). آنچه نظر تاریخ پژوه را جلب می‌کند این است که امامان پس از امام رضا علیه السلام، برخلاف زندگی خانوادگی پدران و نیاکان خود، فرزندان کمی داشتند و این خود گواهی است بر کنترل شدیدی که از سوی حاکمیت بر زندگی آنان اعمال می‌شد و دلیلی روشن تر بر بیم حاکمان از ایشان بود، چرا که می‌ترسیدند حضرت مهدی (عجل الله فرجه) از فرزندان این امامان باشد.

آن‌ها به منظور جلوگیری از به دنیا آمدن امام موعود بود. می‌بینیم که امام جواد علیه السّلام در ۲۵ سالگی، امام هادی علیه السّلام در ۴۲ سالگی و امام حسن عسکری علیه السّلام در ۲۸ سالگی به زهر کین جان سپردند. (۱)

نصی که از امام ابو محمد، حسن عسکری علیه السّلام روایت شده، مؤید این تحلیل است. او فرمود:

به دو جهت بود که بنی امیه و بنی عباس تیغ کین خود را بر ما حاکم کردند: نخست، این که می‌دانستند در خلافت، حقی ندارند لذا، می‌ترسیدند ما خلافت را بخواهیم و آن را به دست گیریم.

دیگر این که از اخباری که به تواتر رسیده بود، دریافتند که زوال و نابودی حکومت جباران و ستمگران به دست «قائم» ما خواهد بود و تردید نداشتند که خود در شمار جباران و ستمگران هستند. از این رو تمام سعی خود را برای کشتن خاندان رسالت و نابود کردن نسل پاک او به کار بستند تا از به دنیا آمدن او جلوگیری کنند یا در صورت تولدش، او را بکشند، اما خداوند نخواست راز [ولادت] او را حتی برای یکی از آنان آشکار کند تا این که نور خود را کامل کند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.

حضور امامان علیه السّلام در دربار خلیفگان عباسی کار زیر نظر گرفتن فعالیت‌ها و مسائل شخصی آنان را برای حاکمان آسان می‌کرد. به دلیل همین نظارت بود که امام حسن عسکری علیه السّلام به صورت متعارف و معمول ازدواج نکرد. زمانی که امام مهدی (عجل الله فرجه) زاده شد، امام حسن عسکری علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط سخت حاکم بر زندگی او و نیز به دلیل جست‌وجوی بی‌امان حکومت

ص: ۲۳۰

۱- (۱). ر.ک: منتخب الأثر/فصل ۲/باب ۳۴ (به نقل از: خاتون آبادی، اربعین).

برای دسترسی به امام مهدی (عجل الله فرجه) و پی بردن به مسأله امامت و از میان برداشتن او، تولد او را از اغیار و بیگانگان پنهان نمود. تفحص خلیفه برای دست یافتن به امام مهدی (عجل الله فرجه) [و این که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است] از آن رو بود که شیعیان در انتظار آمدن او بودند و نیز [فرهنگ مهدویت و] روایاتی بود که در میان شیعیان زبان به زبان می گشت. (۱)

برخوردهای حاکمیت و نیز هشیاری و پنهان کاری های بی شمار، سبب شد تا پیش از آن که امام مهدی (عجل الله فرجه) در چنگال حکومت عباسی گرفتار شود، مخفی گردد، اما این پنهان کاری ها بدان معنا نبود که امامان و طلایه دار آنان؛ یعنی امام رضا علیه السلام از معرفی او به افراد مورد وثوق دریغ یا غفلت ورزند، بلکه همگی به پیروی از امام رضا علیه السلام و به دور از چشم حاکمیت، با اشاره و تصریح در نهان و در جمع یاران در خصوص ایمان به مهدی (عجل الله فرجه) ولادت و نام او سخن می گفتند. به یک سخن، امام رضا علیه السلام با معرفی فرزندش جواد علیه السلام و پس از او امام علی هادی علیه السلام، سپس امام حسن عسکری علیه السلام و در نهایت امام مهدی منتظر علیه السلام به عنوان جانشینان خود، آینده رسالت الهی و انقلابی را رقم زد تا امت اسلامی در دوستی خود نسبت به این پاکان پایا باشد و پیوند فکری، عاطفی، معنوی و رفتاری خود را با ایشان استمرار بخشد.

فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام

در میان مردمان عادی، اما پرهیزگار کسانی را دیده ایم که بر اثر خوابی که

ص: ۲۳۱

دیده اند یا الهامی غیر ملموس، از زمان سرآمدن روزگار زندگی خود آگاه شده، روز، ماه و سال مرگ خود را به طور دقیق معین کرده اند. حال اگر مردمان عادی بتوانند به چنین مرحله ای برسند، به یقین امام رضا علیه السّلام یا هر امام معصوم خواهد دانست کی، کجا و چگونه چشم از جهان فرو خواهد بست، چرا که در اوج والایی و بلندی روح بود، در سکنت و حرکات خود لحظه ای از خدا غافل نشد، همواره با او ارتباط داشت و تمام اعمال خود را برای خدا خالص گرداند.

او افزون بر الهام الهی، از روایاتی که بواسطه پدرانش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده بود زمان و مکان شهادت و محل دفن خود را می دانست و در مناسبت هایی بدان اشاره می کرد.

حضرتش گروهی از مردم را از مدفن خود آگاه کرده، با اشاره به این که در کنار هارون دفن خواهد شد، انگشت اشاره و میانی خود را به هم چسباند و فرمود: من و هارون مانند این دو هستیم. (۱)

و زمانی که هارون در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله در مدینه خطبه می خواند، امام رضا علیه السّلام حاضر بود. او فرمود: خواهید دید که من و او (هارون) در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

روزی هارون از دری از درهای مسجد الحرام و امام رضا علیه السّلام از دری دیگر خارج شد و فرمود: خانه ها چه دور و دیدارها بس نزدیک است. [زود است که] طوس من و او را یک جا جمع آورد. (۳)

ص: ۲۳۲

۱- (۱). اصول کافی ۴۹۱/۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۲۵/۲-۲۲۶؛ اعلام الوری ۶۰/۲ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۵۸) و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۷.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛ کشف الغمه ۹۳/۳؛ اعلام الوری ۵۹/۲ و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۸.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛ کشف الغمه ۱۰۵/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۵۹/۲) و الاتحاف بحب-

«ابن حجر» گفت: «او (امام رضا علیه السلام) خیر می داد که پیش از مأمون خواهد مرد و کنار هارون به خاک سپرده خواهد شد. سرانجام چنان شد که او می گفت». ۱

زمانی که مأمون امام رضا علیه السلام را به خراسان می خواند، حضرتش خاندان خود را گرد آورد. او در این باره فرمود: «زمانی که می خواستند مرا از مدینه به سمت خراسان ببرند، خاندان خویش را جمع کرده، به آن ها دستور دادم بر من مویه و گریه کنند تا ناله و زاری آنان را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار میان آنان تقسیم کرده، گفتم: من دیگر نزد خانواده ام بازنخواهم گشت». ۲

چون «دعبل خزاعی» پس از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند، به این بیت رسید:

«و قبری در بغداد از آن پاکیزه انسانی است؛ که خداوند او را در مراتب عالی رحمت خویش قرار دهد». ۳

امام علیه السلام فرمود: در این جا یک بیت بیفزایم که قصیده ات کمال یابد؟

دعبل گفت: آری ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السلام فرمود:

«و قبری در طوس که سخت مصیبت فزاست؛ و در درون، آتش اندوه افروخته [غم بی شمار زاید]». ۴

دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا، قبری که در طوس قرار دارد از آن

امام علیه السّلام فرمود: آن، قبر من است. دیری نخواهد پایید که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. (۱)

پیش تر گفتیم که حضرتش خبر داده بود که ولایت عهدی را به پایان نخواهد رساند و سرانجام همان گونه که امام علیه السّلام خبر می داد پیش از مأمون [و آن گونه که روشن خواهد شد به دست مأمون] مسموم شد و از دنیا رفت.

شهادت امام رضا علیه السّلام

راویانی که به علت وفات امام رضا علیه السّلام پرداخته و در این زمینه نقل روایت کرده اند، راه اختلاف در پیش گرفته اند. برخی از این روایات مرگ امام علیه السّلام را طبیعی خوانده و برخی دیگر وفات حضرتش را به وسیله زهر می دانند که نظریه دوم، نظر غالب راویان و مورخان است. در این جا به اختصار، روایاتی را نقل می کنیم که به شهادت امام علیه السّلام با زهر تصریح دارند:

۱. «صلاح الدین صفدی» می گوید: «فرجام کار او (امام رضا علیه السّلام) با مأمون این بود که مأمون با انار زهرآلوده او را مسموم کرد... تا بدین ترتیب از بنی عباس دلجویی کرده باشد». (۲)

۲. «یعقوبی» در این باره گفته است: «گفته می شود: «علی بن هشام» اناری زهرآلوده به او خورد». (۳)

۳. «ابن حبان» در کتاب خود آورده است: «علی بن موسی الرضا [ع] در طوس و در اثر نوشیدنی ای که مأمون به او خورد در دم جان سپرد». (۴)

ص: ۲۳۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۶۳-۲۶۴.

۲- (۲). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۵۱.

۳- (۳). تاریخ طبری ۵/۱۴۸، رویدادهای سال ۲۰۳.

۴- (۴). الثقات ۸/۴۵۷.

۴. از دیگر روایانی که از کیفیت وفات امام رضا علیه السلام سخن گفته اند «شهاب الدین نویری» است. او پس از نقل مطالبی در این زمینه، می گوید: «و گفته شده است: مأمون به وسیله انگور زهر آلوده او را مسموم کرد، اما عده ای این را بعید دانسته، رد کرده اند.» (۱)

۵. از «قلقشندی» نیز در این زمینه نقل روایت شده است. او می گوید:

«گفته می شود او با خوردن اناری زهر آلوده، مسموم شد.» (۲)

۶. مردم طوس، مأمون را عامل مسموم کردن و کشتن امام علیه السلام می دانستند و خود مأمون معترف بود که مردم درباره او چنین مطلبی بیان می کنند. از همین رو لحظاتی پیش از شهادت امام علیه السلام نزد او رفت و گفت: «سرورم، نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر [و ناگوارتر] است؟ از دست دادن تو و تنهایی پس از تو؟ یا تهمت مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟...» (۳)

۷. یک روز از شهادت امام رضا علیه السلام سپری شده بود که مردم گرد آمده، می گفتند: «این (مأمون) او را کشته است.» (۴)

دلایلی در دست است که مأمون امام رضا علیه السلام را به وسیله زهر به شهادت رساند، از آن جمله برنامه ریزی مأمون برای رهایی از امام رضا علیه السلام بود. مأمون به بنی عباس گفت: «... [می دانم که] نباید در کار او سستی ورزید، اما می بایست اندک اندک و به تدریج از منزلت و مقام او بکاهیم تا در نظر رعیت [!] چنان جلوه کند که شایستگی منصب امامت را ندارد. آن گاه است که برای رهایی از او و از بلایی که از سوی او متوجه ماست به چاره جویی خواهیم

ص: ۲۳۵

۱- (۱). نهاییه الإرب ۲۲/۲۱۰.

۲- (۲). مآثر الإنافه فی معالم الخلافه ۱/۲۱۱.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۱.

۴- (۴). همان جا.

با کندوکاوی در تاریخ درمی یابیم که شهادت امام رضا علیه السّلام پس از تصمیم مأمون به عزیمت به بغداد و انتقال مرکز خلافت به آن سامان رخ داد. این خود بهترین گواه بر دخالت مستقیم مأمون در کشتن امام رضا علیه السّلام بود، چرا که در صورت بودن امام رضا علیه السّلام در منصب ولایت عهدی، عباسیان همچنان در جبهه مخالفت با مأمون قرار می گرفتند. او در نامه که به منظور دلجویی از عباسیان بغداد، خطاب به آنان نوشت: «از آن رو بر من خشم گرفته اید که علی بن موسی الرضا [ع] را به ولایت عهدی خویش برگزیدم. اینک او مرده است، پس به فرمان من تن دهید». (۲)

با چنین پیش زمینه ای اقدام مأمون به کشتن امام رضا علیه السّلام نه تنها غیرطبیعی نیست که طبیعی نیز می نماید، چرا که او با هدف دست یابی به قدرت مطلق و بدون معارضی، برادرش امین و هزاران مسلمان را که در سپاه او و سپاه امین حضور داشتند به کام مرگ فرستاد تا به سفارش پدرش عمل کند که گفته بود:

«الملك عقیم؛ حکومت عقیم است [و خویشاوندی نمی شناسد]».

انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السّلام

مأمون در پی آن بود تا با سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام به خواسته های خود برسد، اما نه تنها به اهداف و خواسته های خود نرسید، بلکه با فتنه و آشوبی جدید که عباسیان برای سرنگونی حکومت مأمون به راه انداختند، روبه رو شد.

ص: ۲۳۶

۱- (۱). فرائد السمطين ۲/۲۱۴-۲۱۵.

۲- (۲). ابن كثير، البدایه و النهایه ۱۰/۲۷۲.

«احمد بن علی انصاری» به نقل از «ابو الصلت هروی» انگیزه مأمون از سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام را بیان کرده، می گوید: «...منصب ولایت عهدی را به او سپرد تا مردم بپندارند که او شیفته دنیا و فریبایی های آن است تا بدین ترتیب قدر و منزلت او در نظر مردم کاسته شود. زمانی که مأمون از این ترفند، طرفی نیست، بلکه روزبه روز منزلت امام والاتر و محبوبیتش نزد مردم بیشتر می شد، مأمون [نیرنگی دیگر اندیشید و] متکلمانی قدر از دیگر شهرها فراخواند، به این امید که یکی از آن ها بتواند امام رضا علیه السلام را در گفت و گو و بحث مغلوب کند که در این صورت، جایگاه او نزد عالمان متزلزل شده، نزد عامه مردم به ناتوانی معروف می شد [و این نهایت آرزوی مأمون بود].

حریفانی از یهود، نصاری، مجوس، صابئی (مندایی)، برهمن ها، ملحدان، دهری ها و نیز از دیگر فرقه های اسلامی با امام علیه السلام به جدل و مناظره پرداختند، اما امام رضا علیه السلام با برهان رسا و قاطع خویش همگان را وادار به تسلیم کرد.

[علیرغم تمهیداتی که مأمون برای کوچک کردن امام رضا علیه السلام به کار بست،] مردم می گفتند: به خدا سوگند او (امام رضا «ع») از مأمون به خلافت سزاوارتر است. سخن چنان این گفته مردم را به مأمون می رساندند که [بی تردید چنین واکنشی از سوی مردم] او را نسبت به امام علیه السلام خشمگین می کرد و بر حسادتش به او می افزود. امام رضا علیه السلام در دفاع از حق با مأمون از در مسالمت وارد نشده و غالباً پاسخ هایی به مأمون می داد که خوشایند مأمون نبود و در نتیجه آتش خشم و کینه او را نسبت به حضرت شعله ورتر می کرد، اما مأمون کینه خود را آشکار نمی کرد. چون مأمون خود را در اندیشیدن چاره ای برای شکستن حرمت و شکوه امام علیه السلام ناتوان یافت به وسیله زهر، حضرتش را به شهادت

همان طور که پیش از این گفته شد، امام رضا علیه السّلام همواره از مأمون می خواست تا او را از پذیرش ولایت عهدی معاف دارد، چرا که می دانست، عده ای از این اقدام مأمون خشمگین خواهند شد [و در نهایت به تدارک توطئه ای برای از میان برداشتن حضرتش خواهند پرداخت]. «ابراهیم صولی» در این باره می گوید: «به خدا سوگند، همین امر (ولایت عهدی) کار [امام رضا علیه السّلام] به آن جا کشاند [که به دست مأمون به شهادت رسید]». (۲)

چنان که امام علیه السّلام فرموده بود، برخی از وزیران و فرماندهان مأمون از امام علیه السّلام کینه در دل داشتند و نسبت به او رشک می ورزیدند، اما به همین اندازه بسنده نکردند، بلکه علیه حضرتش به سعایت و سخن چینی پرداختند که در نهایت، تلاش شوم آنان کارگر افتاد و مأمون حضرت رضا علیه السّلام را مسموم کرد». (۳)

پس از آن که مأمون انار و به نقلی انگور آلوده به زهر را به حضرت رضا علیه السّلام خورد، آثار مرگ در چهره امام علیه السّلام پدیدار شد. با رفتن مأمون، وضع جسمی حضرت رو به وخامت نهاد و آخرین سخنی که امام علیه السّلام بر زبان آورد، آیه ای از قرآن کریم بود که خواند: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ (۴)؛ بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه خویش می رفتند» و نیز خواندند:

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (۵)؛ و فرمان خداوند همواره به اندازه مقرر [و متناسب با

ص: ۲۳۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۹-۲۴۰.

۲- (۲). نثر الدر ۱/۳۶۳.

۳- (۳). تفصیل چگونگی شهادت امام رضا علیه السّلام را نک: العوالم/۴۸۸-۴۹۸.

۴- (۴). آل عمران/۱۵۴.

۵- (۵). احزاب (۳۳)/۳۸.

توانایی] است».

مأمون] که در اجرای نیت شوم خود موفق شده بود] گریه کنان به دیدار حضرت رضا علیه السلام رفت و سر و پا برهنه در تشییع پیکر پاک او شرکت کرده، می گفت: «ای برادر، به یقین با مرگ تو خسارتی جبران ناپذیر بر اسلام وارد شد و تقدیر خداوندی بر آنچه من برای تو تدارک دیده بودم (مقام ولایت عهدی) پیش گرفت. آن گاه قبر پدرش هارون را شکافت و پیکر امام رضا علیه السلام را در آن جا به خاک سپرد». (۱)

دعبل بن علی خزاعی در رثای امام رضا علیه السلام سوگنامه ای چنین سرود که از آن جمله است:

«بنی امیه را [که خاندان رسالت را] کشتند معذور می دانم، چرا که میان ایشان و خاندان رسالت، کینه ای برآمده از خون های ریخته شده حاکم بود؛ اما برای [جنایت] بنی عباس توجیه و بهانه ای از آنان پذیرفته نیست.

اگر برای برآمدن نیازی بخواهی در جایی بنشینی؛ [و طلب نیاز کنی به جاست که] در طوس و بر قبر آن پاکیزه درنگ کنی.

دو قبر در طوس قرار دارد که یکی آرامگاه بهترین خلق خداست و دیگری قبر بدترین آفریدگان؛ و این از عبرت های روزگار است.

[هرچند پاکیزه انسانی در کنار موجودی ناپاک و پلید به خاک سپرده شده است، اما] آن ناپاک از نزدیک بودنش به آن پاکیزه سودی نمی برد؛ و آن پاکیزه پاک سرشت، از نزدیکی با ناپاک زیانی نمی بیند». (۲)

ص: ۲۳۹

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۱.

۲- (۲). همان/۲۵۱:

بنا به نقل غالب راویان و تاریخ نگاران، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ق به شهادت رسید.

کرامت امام رضا علیه السلام

«ابن حبان» در کتاب خود چنین آورده است: «او (علی بن موسی الرضا علیه السلام) را بارها زیارت کرده ام. در روزگاری که در طوس ساکن بودم، هرگاه با مشکلی و گرفتاری روبرو می شدم، به زیارت قبر علی بن موسی الرضا - که درود خدا بر جدش و بر او باد - می رفتم و [همان جا] از خداوند درخواست گشایش در کارم می کردم و دعایم مستجاب و گرفتاری ام برطرف می شد. بارها این امر را آزمودم و نتیجه همان گونه بود که گفتم». (۱)

کرامات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در تمام دوران ها و حتی امروزه آشکار، انکارناپذیر و آوازه آن فراگیر است که نزد عامه مؤمنان از بدیهیات می باشد. برخی از پزشکان که بیمارانی علاج ناپذیر داشته، از بهبودی آنان قطع امید کرده بودند، نیز تسلیم عظمت و کرامت امام رضا علیه السلام شدند، چرا که خود با همه وجود، شفا یافتن بیماران خود را در دار الشفای امام علیه السلام لمس کرده و می دیدند. اکنون در آستان قدسی امام رضا علیه السلام بخشی به ثبت کرامات مستدل حضرت در حق بیماران نومید و مشرف به مرگ که به یمن وجود حضرتش شفا یافته اند، اختصاص داده شده است.

ص: ۲۴۰

دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در روزگاری می زیست که جامعه و امت اسلامی دروازه های خود را بر روی تراث دیگر امت ها و فرهنگ ها گشوده بود و فرهنگ نرسیده در کنار مسلمانان و همپای آنان در ساختن بنای تمدن و فرهنگ اسلامی سهیم شد. همان گونه که هر فرهنگ میهمان درصدد تأثیرگذاری بر فرهنگ میزبان است، عصر امام رضا علیه السلام نیز از این اصل مستثنا نبود و روند ورود فرهنگ و تمدن بیگانه چنان شتاب گرفته بود که برای فرهنگ و تمدن اسلامی تهدیدی جدی و خطر آفرین به شمار می رفت و اگر کسانی که مسئول و متولی پاسداری از اصالت فرهنگ و تمدن اسلامی بودند گام به میدان ننهاده، از ذوب شدن فرهنگ اسلامی در فرهنگ های بیگانه جلوگیری نمی کردند، به یقین اثری از تمدن و تراث اسلامی بر جای نمی ماند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که طلایه دار این رویارویی بود از خطری که پیش روی اسلام و فرهنگ پر بار آن قرار داشت غفلت نورزید. او به تربیت و پرورش عالمانی پرداخت تا تراث اسلامی را از فروپاشی و ذوب در دیگر پدیده های فرهنگی بیگانه حفظ و اندیشه صحیح و سره اسلامی را در سراسر جهان اسلام ترویج و منتشر کرده، نسل هایی را پرورش دهند تا این رسالت الهی را به دوش کشیده، در جای جای گیتی بگسترانند.

بدین ترتیب، امام رضا علیه السلام دانشگاهی زنده و بهره مند از عناصری دانشمند

و دارای فرهنگ انقلابی منحصر به فرد تأسیس کرد که بخشی از تراث زنده و پایای امام رضا علیه السلام بود و بعدی ویژه از تراث پربار آن حضرت به شمار می رفت. احتجاجات طولانی و با موضوع های گوناگون امام علیه السلام با ارباب مذاهب و ادیان، از دیگر وجوه تمایز زندگی علمی و بخش دیگری از تراث پربار امام رضا علیه السلام بود.

روایات، نامه ها و کتاب هایی که در عرصه های گوناگون شناخت و علوم اسلامی از امام رضا علیه السلام روایت و تدوین شده، سومین بخش تراث جاویدان حضرت است که برای امت اسلامی و جامعه بشری برجای مانده است. سه بخش پیش گفته شده را در قالب سه مبحث، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام

اشاره

آن گونه که در منابع موجود آمده، شمار روایانی که در دانشگاه امام رضا علیه السلام به کسب دانش پرداخته و از محضر او فارغ التحصیل شده اند به ۳۱۳-۳۶۷ تن می رسد، به این ترتیب که صاحب «مسند الامام الرضا» این روایان را بر اساس حضورشان در اسناد روایات جمع آوری کرده، در «مسند» ۳۱۳ تن خوانده است. «شیخ طوسی» روایانی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده اند ۳۱۵ تن دانسته، اما «باقر شریف قرشی» شمار این روایان را ۳۶۷ تن گفته است. (۱)

نگاهی گذرا به «مسند امام رضا علیه السلام» تصویری اجمالی از گرایش های دانشگاه امام رضا علیه السلام و ویژگی های روزگار او در عرصه پرورش علمی و اخلاقی سازگار و همسو با شرایطی که امام علیه السلام در آن می زیست و نیز زمینه سازی برای آینده نزدیک و بلندمدت که امامان معصوم علیه السلام آن را تدارک دیده

ص: ۲۴۲

۱- (۱). نک: مسند الامام الرضا و حياه الامام على بن موسى الرضا عليه السلام (مطالعه و بررسی).

بودند، ترسیم می کند. روشن است که این نظریه، زائیده اندیشه نبوده، بلکه با نمود در مجموع نصوص و محتویات آن به اصالت آن پی می بریم؛ نصوصی که افق های روشنی را پیش روی پیروان اهل بیت علیهم السّلام؛ یعنی جماعت صالحان که خط فکری-سیاسی اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته و در راه عقیده ناب و اصول مبتنی بر حق، آماده هرگونه جانبازی و فداکاری بودند، گشوده اند.

این دوره شاهد فزونی گرفتن فعالیت های گسترده علمی شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام بود که در تألیف، تدوین، تدریس، روایت حدیث و دیگر عرصه های علمی رایج آن دوره، تبلور می یافت. همچنین شمار شاگردانی که پیرو اهل بیت علیهم السّلام بوده و به مدرسه فقیهان راوی پیوسته بودند چشم گیر و قابل توجه بود. نگاهی به فهرست راویان و با در نظر گرفتن قومیت ها، گرایش ها و سطح شناخت آنان و نیز از لابه لای پرسش ها و موضوعاتی که درباره آن از امام رضا علیه السّلام روایت حدیث می کردند، به تلاش همه جانبه آنان در کسب دانش و سیراب شدن از زلال دانش امام علیه السّلام پی می بریم.

در این جا به معرفی برخی از یاران امام رضا علیه السّلام و آثار آنان می پردازیم:

۱. یونس بن عبد الرحمن

ترجمه نگاران از «یونس بن عبد الرحمن» (۱) کتاب های زیر را

ص: ۲۴۳

۱- (۱). ابو محمد، یونس بن عبد الرحمن، مولای آل یقطین، ثقه و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام بود. در میان اصحاب ما خوش نام و مقدم بود و منزلت والایی داشت. «ابن ندیم» درباره او می گوید: یونس بن عبد الرحمن از اصحاب موسی بن جعفر علیه السّلام، از موالی آل یقطین و علامه زمان خویش بود که کتاب های زیادی براساس مذهب شیعه نگاشت. آن گاه ابن ندیم کتاب های او را برشمرد. یونس از «اصحاب اجماع» بود. در روزگار هشام بن عبد الملک زاده شد. امام صادق علیه السّلام را بین صفا و مروه زیارت کرد، اما روایتی از او نقل نکرد. از امام کاظم علیه السّلام و حضرت رضا علیه السّلام روایت حدیث کرد. حضرت رضا علیه السّلام افراد را برای کسب دانش و گرفتن فتوا به او ارجاع می داد. او از کسانی بود که اموال زیادی را صرف وقف کرد. در سال ۲۰۸ ق. بدرود زندگی گفت. خدایش رحمت کند.

برشمرده اند:

- كتاب الشرايع؛

-جوامع الآثار؛

-الجامع الكبير فى الفقه؛

-الصلاه؛

-الوضوء؛

-يوم و ليله؛

-السهو؛

-الزكاه؛

-اختلاف الحج؛

-العلل الكبير؛

-علل الحديث؛

-الفرائض؛

-الفرائض الصغير؛

-الاحتجاج فى الطلاق؛

-التجاراات؛

-المزارعاات؛

-الآداب و الدلاله على الخير؛

-علل النكاح و تحليل المتعه؛

-البیوع؛

-الدييات؛

-الحدود.

ص: ٢٤٤

ترجمه نویسان از «صفوان بن یحیی» (۱) آثار زیر را برشمرده اند:

- کتاب الوضوء؛

- الصلاة؛

- الصوم؛

- الحج؛

- الزکاه؛

- النکاح؛

- الطلاق؛

- الفرائض؛

- الوصایا؛

ص: ۲۴۵

۱- (۱). ابو محمد، صفوان بن یحیی بجلی کوفی، معروف به «بیاع السابری» از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود و آن بزرگواران، فقاہت و دانش او را تأیید و تقریر کردند. او ثقه ای از اصحاب اجماع و کیل امام رضا علیه السلام بود. او کتاب های فراوانی نگاشت. در پرهیزگاری و عبادت حق تعالی به مرتبه ای دست یافت که همانندی نداشت (بحار الانوار ۳۳۷/۷۵). شیخ طوسی درباره صفوان گفته است: از نظر محدثان، صفوان مؤثق ترین و عابدترین مردم روزگار خود بود. در یک شبانه روز یکصد و پنجاه رکعت نماز می گزارد، در سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد. دلیل این کار صفوان عهدی بود که با دو دوست خود کرده بود، به این شرح: او، «عبد الله بن جنذب» و «علی بن نعمان» در خانه خدا همپیمان شدند که هر کدام از آن ها بمیرد، دیگری تا زمانی که زنده است برای او نماز گزارد، روزه بگیرد، حج به جای آورد و از طرف او زکات بدهد. عبد الله و علی زندگی را وداع گفتند و صفوان ماند. از این رو و براساس پیمانی که با آنان بسته بود، به جای آنان نماز می گزارد، روزه می گرفت، زکات می داد، حج می کرد و هر کار نیکی که می کرد، به نیابت از آنان نیز مانند آن را انجام می داد... او از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کرد. صفوان کتاب های زیادی نگاشت و در این عرصه همانند «حسین بن سعید» بود. همچنین کتابی شامل مسائل و روایات از امام کاظم علیه السلام دارد. صفوان در مدینه درگذشت و امام جواد علیه السلام حنوط و کفن او را فرستاد و به اسماعیل بن

موسی فرمود تا بر پیکر او نماز گزارد. خدایش رحمت کند. (طبرسی، الاحتجاج ۱۸۴/۲ و علامه حلی، خلاصه الأقوال/۱۷).

-البيع و الشراء؛

-العتق و التدبير؛

-البشارات؛

-النوادر.

۳. حسن بن محبوب

«حسن بن محبوب» نیز از پرورش یافتگان مدرسه اهل بیت علیهم السلام بود که در عرصه تألیف و تدوین فعالیت داشت. کتاب های زیر از اوست:

-کتاب المشیخه؛

-الحدود؛

-الديات؛

-الفرائض؛

-النکاح؛

-الطلاق؛

-النوادر (حدود یک هزار برگ)؛

-التفسیر؛

-العتق.

کتاب های دیگری نیز نام برده اند که نگارندگان آن ها به ترتیب: «عثمان بن عیسی رؤاسی»، «محمد بن ابی عمیر»، «علی بن یقطين» و «محمد بن عیسی یقطينی» بوده اند. «ابن شهر آشوب» درباره محمد بن عیسی یقطينی می گوید:

«او هجده هزار و به نقلی پانزده هزار پرسشی را که از ابو الحسن [علی بن موسی] الرضا شده بود و نیز پاسخ های آن حضرت را گردآوری کرد». (۱)

١- (١) ر.ك: عبد الهادي فضلي، تاريخ التشريع الاسلامي / ١٨٠.

گشوده شدن مرزهای فرهنگی اسلام بر دیگر امت‌ها و فرهنگ‌ها - صرف نظر از عوامل و علل آن (۱) - چنین اقتضا می‌کرد که رهبری انقلابی و الهی بنا به مسئولیتی که برعهده داشت می‌بایست از سقوط و فروپاشی مکتب و امت اسلامی جلوگیری، آن‌گاه امت و جامعه را با اندوخته علمی و فرهنگی خود مجهز کند تا در نهایت، در برابر نفوذ فرهنگی حساب شده یا غیرعمدی، مقاومت و پایداری کنند.

همان‌گونه که پیش از این بیان شد، موضوع احتجاج و مباحثه از وجوه تمایز روزگار امام رضا علیه السلام بود و امت اسلامی در محاصره خطرهای فکری و فرهنگ درآمده بود. مأمون بی پروا تمایل افسار گسیخته خود را در مورد تشکیل مجالس گفت و گوهای علمی امام علیه السلام با پیروان دیگر ادیان و مکاتب و گرایش‌های فعال در جامعه اسلامی آن روز ابراز و آشکار می‌کرد. تمایل مأمون تحقق یافت و گفت و گو و مباحثه آزاد در تمام زمینه برگزار شد. امام

ص: ۲۴۷

۱- (۱)). چند وجه برای این وضعیت متصور است: الف) کوچ افراد تازه مسلمان از دیگر ملت‌ها به سرزمین اسلامی یا به دلیل همزیستی که با مسلمانان داشتند؛ ب) علیرغم فتوحات اسلامی، پیروان دیگر ادیان و فرهنگ‌ها سعی در نفوذ فرهنگی در فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند؛ ج) خلفا در تشویق فرهیختگان به ترجمه تراث دیگران با انگیزه توسعه علمی و آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها نقش چشم‌گیری داشتند؛ د) خلفا بر آن بودند تا طالبان دانش را از سیراب شدن از چشمه زلال معارف اهل بیت علیهم السلام باز داشته، با فرهنگ و دانش دیگران سرگرم کنند، زیرا در صورت گرایش جویندگان معرفت به مدرسه اهل بیت علیهم السلام بی‌تردید به مرجعیت علمی و در نتیجه، مرجعیت سیاسی آنان - هرچند در درازمدت - می‌انجامد که به هیچ وجه به کام خلفا شیرین و گوارا نمی‌آمد.

رضا علیه السّلام به عنوان تنها شخصیت برجسته و درخشان علمی در جهان اسلام، به میدان بحث و گفت و گو با سران تمام ادیان و فرقه ها و مذهب ها گام نهاد و همه آنان را سرخورده و ناتوان از میدان به در برد. حضرتش با دانش توانمندش برتری علمی خود را بر ایشان به اثبات رسانده، افتخاری بزرگ و انکارناپذیر برای جهان اسلام و امت اسلامی ثبت کرد و بدین ترتیب شخصیت امام علیه السّلام به طور ویژه ای در سراسر گیتی درخشیدن گرفت. (۱)

چندان روشن نیست که تمام گفت و گوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و ارباب ادیان و مذاهب صورت گرفته، در کتاب های تاریخ آمده یا نه؟ اما آنچه به دست ما رسیده، نشان می دهد که علیرغم تلاش مأمون در جهت جلوگیری از انتشار گفت و گوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و حریفان فکری و دینی او ردوبدل شده، این گفت و گوها که در عرصه های گوناگونی صورت گرفته و از غنای علمی برخوردار است، در پس پرده فراموشی نمانده است. کتاب های:

احتجاج «طبرسی»، بحار الانوار «علامه مجلسی» و عیون الاخبار «شیخ صدوق» برخی از احتجاج های امام رضا علیه السّلام را نقل کرده اند. در این جا مهمترین دستاوردهای این گفت و گوها را به شرح زیر بیان می کنیم:

۱. هموردی با اربابان ادیان و مذاهب و اثبات برتری علمی مدرسه

ص: ۲۴۸

۱- (۱). برتری امام علیه السّلام و درخشش علمی او را در جهان اسلام می توان یکی از عواملی دانست که مأمون را بر آن داشت تا با شتابزدگی امام علیه السّلام را از میان بردارد، چرا که مأمون نمی توانست به چنین مرتبه ای دست یابد و از همین رو به موجودی حاشیه ای-همچنان که بود-مبدل می شد. این بود که با بی رحمی تمام، طرح از میان برداشتن این شخصیت سترگ را ریخت؛ همو که از نظر مردم، رقیب مأمون به شمار می رفت و بر او برتری داشت. مأمون این برتری را نمی توانست بر خود هموار کند و از دیگر سو منصب خلافت چیزی نبود که از آن چشم پوشی کند، زیرا که «ملک عقیم» است و خویشاوندی نمی شناسد. از همین رو بود که مأمون داغ ننگ این جنایت را بر پیشانی خود نهاد و دست به خون پاک آن حضرت آلود.

انقلابی اهل بیت علیهم السلام؛

۲. فراهم شدن زمینه گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در مجامع اسلامی؛

۳. هدایت به دور از هیاهوی مسلمانان به سمت خط انقلابی اهل بیت علیهم السلام و فراخوانی آنان برای پیوند فکری و اعتقادی با اهل بیت علیهم السلام؛

۴. پشتیبانی از دولت اسلامی که اندوخته و پشتوانه علمی خود را که در اختیار فرهنگ و تمدن اسلامی بود، به بشریت عرضه کرده بود.

نباید از نظر دور داشت که این دستاوردها و پیروزی های بزرگ، مهمترین عاملی بود که زمینه از میان برداشتن امام علیه السلام را فراهم می کرد. همان طور که پیشتر گفته شد، برتری امام علیه السلام آثاری منفی بر خلیفه داشت و در نتیجه، وجود او بر روح مأمون که تسلط بر جهان اسلام را در سر می پروراند، سنگینی می کرد.

به هر حال اگر مأمون می پسندید یا نمی پسندید، امام رضا علیه السلام موضوع های: توحید، نبوت و پیامبران، امامت و امامان، مذاهب اسلامی، خلافت و صحابه و دیگر مسائل مورد اختلاف میان مسلمانان را عرصه گفت و گوها و احتجاجات خود قرار داد و سرفراز از میدان بیرون آمد و همگان به فضل و برتری امام علیه السلام اقرار کردند.

به منظور پی بردن به توانمندی علمی امام رضا علیه السلام و فعالیت های ویژه آن حضرت در این زمینه، برخی از احتجاجات او را نقل می کنیم.

۱. گفت و گو با دو گانه پرستان

«شیخ صدوق» از «فضل بن شاذان» نقل کرده که گفت: «در محضر امام رضا علیه السلام بودم که دو گانه پرستی به امام علیه السلام گفت: من می گویم: آفریدگار جهان دو

ص: ۲۴۹

است، چه دلیلی بر یگانگی او وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: این که جهان را دارای دو آفریدگار می دانی در حقیقت، پس از اثبات یک آفریدگار، مدعی آفریدگار دوم هستی. بنابراین، یکی بودن آفریدگار محل اتفاق [ما و شما] است و بیش از یک آفریدگار مورد اختلاف است. (۱)

۲. گفت و گو با ارباب ادیان

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «چون علی بن موسی الرضا علیه السلام [به خراسان آمده،] بر مأمون وارد شد، مأمون از فضل بن سهل خواست تا اصحاب نظریه ها و دیانات، مانند: «جاثلیق»، «رأس الجالوت»، بزرگان صابئی (مندایی) ها، «هرید بزرگ» پیروان زرتشت، «قسطاس رومی» و متکلمان را گرد آورد تا گفته او (امام «ع») و آنان را بشنود.

فضل خواسته مأمون را اجرا کرد و او را از آمدن شان آگاه نمود مأمون به فضل گفت: آنان را نزد من بیاور.

فضل نیز آنان را نزد مأمون گرد آورد و مأمون ایشان را گرامی داشت و تکریم کرد، آن گاه به آن ها گفت: شما را برای کار خیری گرد آورده ام و دوست دارم با این عموزاده ام که از مدینه آمده است مناظره کنید. [حال مرخص هستید که بروید] و فردا صبح همگی در این جا حاضر شوید.

گفتند: ای امیر المؤمنین، سخن تو را به گوش گرفته، فرمانت را اطاعت می کنیم و -ان شاء الله- فردا اول وقت حاضر خواهیم شد.

حسن بن محمد نوفلی می گوید: در حال گفت و گو با ابو الحسن رضا

ص: ۲۵۰

بودیم که «یاسر خادم» (مباشر کارهای امام رضا «ع») وارد شده و به حضرت گفت: آقای من، امیر المؤمنین سلام رسانده، می گوید: برادرت (مأمون) فدایت باد، جمعی از اربابان ادیان، مکاتب و متکلمان، از قومیت های گوناگون نزد من گرد آمده اند. حال اگر مایل باشی با آنان گفت و گو کنی نزد ما بیا و اگر مباحثه با ایشان را خوش نداری، خویش را به زحمت میفکن و چنانچه بخواهی با میل و بی هیچ تکلفی نزد تو خواهیم آمد.

امام رضا علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: دریافتیم که چه می خواهی. ان شاء الله فردا صبح هنگام نزد تو خواهیم آمد.

حسن بن محمد می گوید: چون یاسر از نزد ما بیرون شد، امام علیه السلام رو به من کرده، فرمود: ای نوفلی، تو از مردم عراق هستی و مهربانی عراقیان از خشونت دور است. [به من بگو:] می دانی عموزاده ات (مأمون) چرا مشرکان و صاحبان مکاتب را برای رویارویی ما گرد آورده است؟

گفتم: فدایت گردم، می خواهد تو را بیازماید و به مرتبه و توانمندی تو پی ببرد، اما به خدا سوگند بنای آزمون را بر پایه ای سست و ناستوار نهاده است.

امام علیه السلام فرمود: او از این کار چه منظوری دارد؟

گفتم: برخلاف عالمان که حقایق را انکار نکرده، بدان تن می دهند، بدعتگران، متکلمان، صاحبان مکاتب منحرف و مشرکان، در مباحثه و جدل ابزاری جز انکار و دروغ ندارند. حال اگر بگویی خداوند یگانه است، خواهند گفت: وحدانیت و یگانگی او را ثابت کن و اگر محمد صلی الله علیه و اله را پیامبر خدا بخوانی، می گویند: رسالت او را اثبات نما. به همین منوال، طرف بحث با دلیل و برهان گفته خود را ثابت می کند و آنان با دروغ خواندن گفته هایش و مغالطه، او را به دم فرو بستن و ترک جدال و ادار می کنند، پس فدایت گردم - از

آنان بر حذر باش.

نوفلی می گوید: امام علیه السلام لبخندی زده، فرمود: ای نوفلی، بیم آن داری که دلیل و برهان مراد و باطل کنند؟
گفتم: به خدا سوگند، از چنین چیزی بیم ندارم، بلکه امیدوارم که خداوند تو را بر آنان پیروز گرداند- ان شاء الله-.

امام علیه السلام فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه هنگامی پشیمان خواهد شد؟
گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آن هنگام که با پیروان تورات براساس تورات، با پیروان انجیل براساس انجیل، با پیروان زبور براساس زبور احتجاج کردم، با صابثیان به زبان عبرانی، با هریدان به زبان فارسی، با رومیان به زبان رومی و با صاحبان دیگر [آیین ها و] مکتب ها به زبان خودشان سخن گفتم و پس از آن که حجت و ادعای هر یک از آنان را رد کردم و او از اعتقاد و گفته خود دست کشیده، گفته مرا پذیرفت، مأمون خواهد دانست راهی که در پیش گرفته بیراهه است و او شایسته چنین کاری نیست و آن گاه است پشیمان خواهد شد.

چون صبح فرارسید، فضل بن سهل نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت:

فدایت شوم، عموزاده ات منتظر آمدن شماست و آنان [که باید بیایند] آمده اند.

آیا نزد مأمون می روی؟

امام علیه السلام فرمود: زودتر برو و من- ان شاء الله- خواهم آمد.

آن گاه امام علیه السلام وضو ساخت و مقداری سویق نوشید و به ما نیز داد، سپس همگی به مجلس مأمون رفتیم. مجلس آکنده از مجلسیان بود و «محمد بن جعفر» نیز همراه گروهی از طالبیان، هاشمیان و فرماندهان حضور داشت. با

ورود امام رضا علیه السّلام مأمون و محمد بن جعفر و هاشمیان به احترام حضرت برخاستند. امام علیه السّلام و مأمون نشستند، اما آنان همچنان ایستاده بودند و پس از فرمان مأمون نشستند. مأمون مدتی با حضرت رضا علیه السّلام به گفت و گو پرداخت، سپس رو به «جاثلیق» کرد و گفت: ای جاثلیق، این پسر عمویم، علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه [علیها السّلام] دخت پیامبرمان و فرزند علی بن ابی طالب علیه السّلام است. دوست دارم با او وارد گفت و گو شده، محاجه کنی، اما انصاف و دادگری را از دست ندهی.

جاثلیق گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه با کسی به محاجه پردازم که کتابش را که بدان احتجاج می کند قبول نداشته و به پیامبری که او نام می برد ایمان ندارم؟

امام رضا علیه السّلام به او فرمود: ای نصرانی، اگر بر اساس انجیل با تو محاجه کنم می پذیری؟

جاثلیق گفت: آری به خدا، بدان تن می دهم اگر چه برخلاف میل من باشد، چرا که نمی توانم گفته انجیل را نادیده بگیرم.

امام علیه السّلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس و پاسخ مرا بشنو.

جاثلیق گفت: درباره پیامبری عیسی علیه السّلام و کتاب او چه می گویی؟ آیا چیزی از [پیامبری] عیسی و کتاب او هست که نپذیری؟

امام علیه السّلام فرمود: من به رسالت عیسی و کتاب او و نیز بشارت هایی که [درباره پیامبر ما] به امت خود داد و حواریون بدان اقرار کرده اند، مقرر هستم و آن را می پذیریم، اما هر عیسایی که به نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و اله و کتاب او اقرار نکرده، آن را نپذیرفته و مزده آمدن او را به امت خود نداده باشد مردود می دانم و او را نمی پذیرم.

جاثلیق گفت: آیا نه این است که احکام، با وجود دو گواه عادل صادر و قطعی می شوند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

جاثلیق گفت: بنابراین برای اثبات نبوت و رسالت محمد دو گواه بیاور که مقبول نصرانیان باشند و درباره [آیین] ما از کسانی گواهی بخواه که از ملت ما و پیرو آیین ما نباشند.

امام علیه السلام فرمود: ای مرد نصرانی، اینک به انصاف سخن گفتی. حال اگر گواهی کسی که مورد تأیید مسیح عیسی بن مریم باشد می پذیری؟

جاثلیق گفت: این گواه کیست؟ نام او را باز گو.

امام علیه السلام فرمود: درباره «یوحنا دیلمی» [و گواهی او] چه نظری داری؟

جاثلیق گفت: زهی سعادت که از محبوبترین افراد نزد مسیح نام بردی.

امام علیه السلام فرمود: در انجیل آمده است که یوحنا گفت: «مسیح مرا از [آمدن] دین محمد عربی آگاه کرد و مزده داد که او پس از من (مسیح) خواهد آمد و من این بشارت را به حواریون دادم». تو را سوگند می دهم که چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت: یوحنا چنین مطلبی را از مسیح نقل کرده و نبوت مردی و نیز خاندان و جانشین او را بشارت داده، اما مشخص نکرده است در چه زمانی خواهد آمد و قومی را که از میان آنان ظهور می کند به ما نشانانده است تا [با مشخصات دقیق] آنان را بشناسیم.

امام علیه السلام فرمود: اگر کسی را بیاوریم که با انجیل آشنا باشد [و به نیکی آن را بخواند] و او نام و یاد کرد محمد و خاندان و امت او را از انجیل بخواند، می پذیری؟

جائلیق گفت: بی تردید می پذیرم.

امام رضا علیه السلام به «قسطاس رومی» فرمود: تا چه اندازه ای سفر سوم انجیل را از حفظ می خوانی؟

او گفت: آن را خوب در حفظ دارم.

آن گاه امام علیه السلام رو به «رأس الجالوت» کرده، به او فرمود: تو نیز انجیل را می خوانی؟ (با آن کاملاً آشنا هستی؟).

پاسخ داد: آری به جان خودم.

امام علیه السلام فرمود: سفر سوم را برگیر (بخوان). اگر در آن از محمد و خاندان و امت او - که درود خداوند بر آنان باد - ذکری و نامی برده شده بود گواهی دهید [و گفته مرا تصدیق کنید] و اگر نامی از آنان [در این سفر] نیامده بود گفته مرا تصدیق نکنید.

آن گاه امام رضا علیه السلام به خواندن سفر سوم پرداخت و چون به نام پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، درنگ نمود، فرمود: ای مرد نصرانی، تو را به مسیح و مادرش سوگند می دهم [آنچه دریافته ای بازگو] آیا مرا نسبت به انجیل [و مطالب آن] آگاه می دانی؟

او پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام بخشی را که به حضرت رسول و خاندان و امت او پرداخته بود خواند و فرمود: ای مرد نصرانی، [حال] چه می گویی؟ این، گفته عیسی بن مریم است. اگر گفته انجیل را دروغ بخوانی بی تردید عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام را دروغ پرداز خوانده ای و اگر این یادکرد را انکار کنی کشتن تو واجب خواهد شد، چرا که به خدا و پیامبر و کتاب خویش کفر ورزیده ای.

جائلیق گفت: منکر مطلبی نمی شوم که در انجیل آمده است و به آن اقرار

داشته، آن را می پذیرم.

امام علیه السّلام [خطاب به حاضران] فرمود: گواه باشید که او [بشارت انجیل به آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و اله و آیین جدید را پذیرفته و] به آن اقرار کرد.

آن گاه به او فرمود: ای جاثلیق، حال هر چه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت: شمار حواریون عیسی بن مریم و علمای (حافظان) انجیل را بازگو.

امام علیه السّلام فرمود: با شخص آگاهی مواجه شده ای [که به خوبی می تواند پاسخ دهد. بدان که] حواریون دوازده تن بودند که برترین و عالمترین آنان «لوقا» بود. عالمان نصاری نیز سه تن بودند: «یوحنا بزرگ» در سرزمین «اج»، «یوحنا» در «قرقیسیه» و «یوحنا دیلمی» در «بزجان» قرار داشتند که [آخرین ایشان] به نام و یاد کرد محمد صلی الله علیه و اله و خاندان و امت او آگاه بود و همو بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل، مژده [آمدن] او را داد.

آن گاه فرمود: ای مرد نصرانی، به خدا سوگند به آن عیسایی که به محمد صلی الله علیه و اله ایمان داشته [و مژده ظهور او را داده] ایمان داریم و جز در مورد سستی و ضعف او و کمی نماز و روزه اش بر او خرده نمی گیریم.

جاثلیق [فرصت را مغتنم شمرد و این گفته امام علیه السّلام را بهانه قرار داد تا امام علیه السّلام را کوچک کند. او] گفت: به خدا سوگند، دانش خویش را تباه کردی و جایگاه و کار خود را سست و لرزان نمودی. تا به حال می پنداشتم تو عالمترین فرد از مسلمانان هستی.

امام علیه السّلام فرمود: چه شده که چنین می گویی؟

جاثلیق گفت: این که می گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می گزارد. [بدان که] او هرگز روزی از عمر خود را بدون روزه سپری

نکرد و شبی را در بستر نیارامید، بلکه همه عمر خود را به نماز و روزه گذراند.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین برای چه کسی نماز می گزارد و روزه می گرفت؟

در این هنگام جاثلیق دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام علیه السلام به او فرمود: ای مرد نصرانی، سؤالی از تو دارم.

جاثلیق گفت: بپرس. اگر بدانم پاسخ تو را می دهم.

امام علیه السلام فرمود: [ای جاثلیق، آیا منکر آن نبوده ای که عیسی به فرمان خدای -عزّ و جلّ- مردگان را زنده می کرد؟

جاثلیق گفت: پیشتر از این منکر آن بوده ام، چرا که هر کس مرده را زنده کند و کور را بینا گرداند و جذامی را شفا دهد به یقین او خداست و سزاوار پرستیده شدن است.

امام علیه السلام فرمود: «الیسع» نیز همانند عیسی کارهای خارق العاده کرد. او بر روی آب راه رفت، مردگان را زنده کرد، کور را بینا نمود و جذامی را شفا داد، اما امتش او را به خداوندی برنگزید و کسی او را به جای خدای -عزّ و جلّ- نپرستید. «حزقیل» پیامبر نیز معجزه هایی چون معجزه های عیسی بن مریم علیه السلام ارائه داد و سی و پنج هزار تن را که شصت سال از مرگ آنان می گذشت، زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده، فرمود: ای رأس الجالوت، آیا در تورات به این جوانان که از بنی اسرائیل بوده اند اشاره شده است؟ [همان هایی] که در یورش «بخت نصر» به بیت المقدس در شمار اسیران بودند و «بخت نصر» آنان را از میان اسیران برگزیده، به بابل مرکز حکومت «بخت نصر» فرستاد و از دم تیغ گذراند. آن گاه خداوند حزقیل پیامبر را فرستاد و او به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد. [بی تردید] چنین مطلبی در تورات وجود دارد و تنها کافران از شما

منکر آن می شوند.

رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده و با آن آشنا هستیم.

امام علیه السّلام فرمود: راست گفتی. آن گاه افزود: ای مرد یهودی، این سفر تورات را بگیر، سپس آیاتی از تورات را قرائت نمود و آن یهودی از قرائت امام علیه السّلام شگفت زده شده، آن را برتر از قرائت خویش دانست.

در این هنگام امام علیه السّلام رو به مرد نصرانی کرد و فرمود: ای مرد نصرانی، آیا ایشان قبل از عیسی می زیستند یا عیسی از آنان پیشتر بود؟

گفت: نه، آنان پیش از عیسی بودند.

امام علیه السّلام فرمود: قریش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله گرد آمده، از او خواستند تا مردگان شان را زنده کند. پیامبر صلی الله علیه و اله، علی بن ابی طالب علیه السّلام را همراه آنان گسیل داشت و به او فرمود: «با ایشان به گورستان برو و کسان این جماعت را [یکایک] به نام بخوان و بگو: محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله می گوید به فرمان خدای - عز و جل - برخیزید». مردگان خوانده شده، از دل خاک برخواسته، خاک از سر و روی خویش می فشانند. قرشیان به ایشان نزدیک شده، جویای حال آنان شدند و آنان را از رسالت محمد صلی الله علیه و اله آگاه کردند.

زنده شدگان گفتند: دوست می داشتیم روزگار او را درک می کردیم تا به او ایمان بیاوریم».

[با تمام این احوال و با این که] او کور، جذامی و دیوانگان را درمان کرد و با چهارپایان، پرندگان، پریان و دیوان سخن گفت، هرگز او را در برابر خدا [قرار ندادیم و به خدایی] نخواندیم و هیچ یک از فضایل او را انکار نکردیم.

[اما شما که با دیدن چنین کرامت هایی] عیسی را خدا خوانده اید، می بایست «الیسع» و «حزقیل» را نیز خدا بخوانید، چرا که آن دو نیز همانند عیسی مردگان

را زنده و بیماران درمان کردند.

جماعتی از بنی اسرائیل که طاعون را در خانه خود می دیدند از بیم مرگ، سرزمین خود را ترک کردند، اما به فرمان خداوند طعمه مرگ شدند. مردم آن سرزمین جمع شدند و گرد آن مردگان حصار کشیدند. گذشت روزگاران [آنان را از میان برد و] استخوان های شان فرسوده و پوسیده شد. آن گاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر باقی مانده آنان گذشت و از دیدن آن همه استخوان فرسوده [و ماجرای آنان شگفت زده شد. حضرت باری تعالی به او وحی کرده، فرمود: «مایلی آنان را زنده کنم تا بیم شان دهی؟

گفت: پروردگارا، آری.

خطاب آمد: این چنین آنان را فراخوان: ای استخوان های فرسوده شده، به فرمان خدای عزّ و جلّ - [جان گرفته،] برخیزید.

[و چون آن پیامبر به فرمان خداوند آنان را خواند، آنان همگی برخاسته، خاک از سر و روی خویش می فشاندند].

ماجرای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام [نیز قابل توجه است]. [و] به فرمان خداوند، چهار پرنده گرفته، قطعه قطعه کرد و درهم آمیخت. سپس بخشی از آمیخته پرندهگان را بر هر کوهی قرار داد، آن گاه پرندهگان [به نام و جنس] خواند و پرندهگان شتابان [به پرواز درآمده،] نزد حضرت ابراهیم حاضر شدند.

[مورد دیگر ماجرای حضرت موسای کلیم علیه السلام است]. حضرت موسی بن عمران علیه السلام و هفتاد تن از یاران برگزیده اش به کوه رفتند. آنان به موسی علیه السلام گفتند: «تو خدای سبحان را دیده ای، پس همان سان او را به ما بنمایان.

موسی علیه السلام گفت: من هرگز او را ندیده ام.

یاران موسی علیه السّلام به او گفتند: صلی الله علیه و سلم لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ (۱)؛ تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد و صاعقه آنان را گرفت»، و همگی [به کیفر لجاجت خود] در آتش سوختند و تنها موسی علیه السّلام ماند.

موسی به خداوند عرضه داشت: خداوندا، هفتاد تن از میان بنی اسرائیل انتخاب کردم و به این جا آوردم، حال تنها بازگردم؟ اگر ماجرا را برای آنان باز گویم [هرگز] سخن مرا نخواهند پذیرفت. [خداوندا، اگر بنای از میان برداشتن آنان را داشتی] پیش از این، آنان و مرا هلاک می کردی. آیا ما را به جرم لجاجت نادانان و سفیهانمان هلاک می کنی؟ [در این هنگام] خدای-عز و جل- آنان را که مرده بودند زنده کرد.

[پس بدان که] تمام آنچه را که گفتم [مبتنی بر حقیقت است. از این رو] نمی توانی آن را انکار کنی، چرا که تورات، انجیل، زبور و فرقان به آن تصریح کرده اند. پس اگر بنا باشد هر کس مردگان را زنده کند و کور و جذامی و دیوانه را شفا بخشد به عنوان خداوند و آفریدگار پذیرفته شود، باید تمام اینان را به خداوندی پذیری. حال چه می گویی؟

جائلیق به امام علیه السّلام گفت: آنچه تو می گویی همان [درست و حق] است و «خدایی جز خدای یگانه نیست».

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: نزد من بیا تا درباره ده آیه ای که بر موسی بن عمران علیه السّلام نازل شده پرسش کنم. در تورات مژده آمدن محمد صلی الله علیه و اله و امت او این گونه آمده است: «چون آخرین امت که پیروان [پیامبر] شترسوار هستند بیایند در کنیسه (مسجد) هایی جدید مجدانه و با تسبیح

ص: ۲۶۰

۱- (۱). بقره/۵۵. (با اختلاف لفظ «فأخذتهم» که در روایت آمده، ولی در قرآن «فأخذتکم» می باشد و امام در این جا در صدد تلاوت آیه نبوده است).

و ذکری جدید (غیر از آنچه در آن روزگار متعارف بوده) خدای را تسبیح و تقدیس می کنند. در آن روزگار [است که باید] بنی اسرائیل به آنان بپردازند [و به سامان دادن ملک آنان مشغول شوند] تا دل های شان آرام گیرد. آنان شمشیرهایی در دست دارند که با آن ها از کافران سراسر گیتی انتقام می گیرند».

آیا این در تورات آمده است؟ و آیا این گفته را در آن دیده و خوانده ای؟

رأس الجالوت گفت: آری. همان گونه که می گویی ما نیز در تورات دیده ایم. آن گاه امام علیه السلام به جاثلیق فرمود: ای مرد نصرانی، تا چه اندازه با کتاب «شعیا»ی پیامبر آشنایی داری؟

گفت: حرف حرف آن را [خوانده و] می شناسم.

امام علیه السلام به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود: این گفتار او را می شناسید که گفت: «ای جماعت، صورت (شبح) دراز گوش سواری را دیدم که جامه هایی از نور بر تن داشت و [صورت دیگری را] دیدم که بر شتر سوار بود و چونان ماه پرتو می افشاند».

آن دو گفتند: [آری] این ها گفته شعیاست.

امام علیه السلام فرمود: ای مرد نصرانی، در انجیل آمده است که عیسی علیه السلام گفت:

«من به سوی خدای خود و خدای شما خواهم رفت و «فارقلیطا» (محمد ص) خواهد آمد. همان گونه که [آمدن او را] گواهی دادم، او نیز به حقانیت من گواهی خواهد داد. او هر چیزی را بیان و تفسیر خواهد کرد، رسوایی های امت های گذشته [را بر ملا می کند و هموست که ستون های] کفر را می شکنند [و سرنگون خواهد کرد]...» آیا چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت: هر چه از انجیل گفته ای بی تردید آن را پذیرفته، به آن تن می دهیم.

امام علیه السلام فرمود: ای جاثلیق، آنچه را که گفتم از انجیل می دانی؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: ای جاثلیق، انجیل اول را [که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود] گم کردید. آن را نزد چه کسی یافتید و انجیل حاضر را [که در دست دارید] چه کسی برای شما نوشت؟ جاثلیق گفت: [آن] انجیل را فقط یک روز از دست دادیم و «یوحنا» و «متی» آن را شاداب و تازه عرضه کردند.

امام علیه السلام فرمود: شناخت شما از انجیل و عالمان آن اندک است.

اگر حقیقت همان است که ادعا می کنید، چرا درباره آن گرفتار اختلاف شده اید؟ [پس بدانید که پراکنده گویی و] اختلاف به این انجیل که در دست دارید راه یافته و اگر همان انجیل [عصر مسیح] در دست شما بود این چنین اختلاف نظر نداشتید. حال راز این اختلاف را برای تو بازمی گویم. بدان که پس از گم شدن انجیل نخستین، نصرانیان نزد عالمان خود رفته، گفتند: «عیسی بن مریم علیه السلام کشته شد و انجیل نیز گم شد و شما عالمان [این امت هستید آیا] اندوخته ای از انجیل دارید؟

«لوقا» و «مرقابوس» گفتند: انجیل را در سینه های خود حفظ کرده ایم که به تدریج و هر روز یک شنبه «سفر»ی از آن را برای شما می خوانیم تا این که تمام انجیل را یک جا جمع آوریم، پس اندوه به خود راه ندهید و کلیساها را خالی نگذارید».

این بود که «لوقا»، «مرقابوس»، «یوحنا» و «متی» - که شاگردان شاگردان عیسی بودند - این انجیل را به جای انجیل گم شده گرد آوردند. [ای جاثلیق] این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق پاسخ داد: تاکنون از این امر بی خبر بودم. اینک برتری تو در

شناخت انجیل بر من آشکار شد و مطالبی را شنیدم که آن را می دانستم و به حقانیت آن پی بردم و بر دانشم افزوده شد.

امام علیه السّلام به او فرمود: گواهی این عالمان را می پذیری؟

جائلیق پاسخ داد: [آری، گواهی آنان] نافذ است. آنان عالمان به انجیل بوده اند و هرچه گفته اند، حق است.

امام علیه السّلام به مأمون و افراد خاندان خود و دیگر حاضران در مجلس فرمود:

بر او [و اقرارش] گواه باشید.

گفتند: گواه هستیم.

امام علیه السّلام به جائلیق فرمود: متی گفته است: «مسیح، فرزند داوود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است».

مرقابوس نیز نسب عیسی بن مریم علیه السّلام را این چنین خوانده است: «او «کلمه» خداوند است که حضرت حق آن را در کالبد آدمی زاده قرار داد و [در نتیجه] به صورت انسان درآمد».

لوقا نیز گفته است: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند که «روح القدس» در آن دو داخل شد (دمیده شد)».

[ای مرد نصرانی، حال] تو را به پسر (عیسی) و مادر (مریم) سوگند می دهم این گفته را از متی می دانی؟

از دیگر سو، تو گواهی عیسی را بر خودش چنین بیان می کنی [که گفته است]: «ای جماعت حواریون، [بی خلاف و گزاف که] به حقیقت می گویم: هر کس به آسمان برود به یقین بازگشتی ندارد، جز [آن] سوار شتر [که] خاتم پیامبران [است] که او به آسمان خواهد رفت و به زمین بازمی گردد». نظر تو درباره این گفته چیست؟

جائلیق گفـت: [آری] این گفـتۀ عیسی است و آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السّلام فرمود: در مورد گفـتۀ لوقا، مرقابوس و متی درباره عیسی و نسبت هایی که به او داده اند چه می گویی؟

پاسخ داد: به عیسی دروغ بسته اند.

امام علیه السّلام رو به حاضران کرد و فرمود: ای جماعت، مگر نه این است که [جائلیق] آنان را منزّه و پاک خواند و گواهی داد که [آنان] عالمان به انجیل اند و گفتارشان حق است؟

جائلیق گفـت: ای عالم [جماعت] مسلمانان، دوست دارم مرا از [گفـت و گوی درباره] آنان معاف داری.

امام علیه السّلام فرمود: باشد، تو را معاف می دارم. [حال] ای مرد نصرانی، هرچه می خواهی بپرس.

جائلیق گفـت: دیگری از تو بپرسد. به مسیح سوگند که نمی پنداشتم در میان عالمان مسلمانان همانند تو وجود داشته باشد.

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: تو از من سؤال می کنی یا من از تو بپرسم؟

رأس الجالوت گفـت: من از تو می پرسم و تنها حجت و برهانی را از تو می پذیرم که از تورات، انجیل، زبور داوود یا از صحف ابراهیم و موسی باشد.

امام علیه السّلام فرمود: تو [نیز] تنها حجت و برهانی از من بپذیر که موسی بن عمران از تورات، عیسی بن مریم از انجیل و داوود از زبور نقل کرده باشند.

رأس الجالوت گفـت: از کجا [و چگونه] نبوت و رسالت محمد [ص] را ثابت می کنی؟

امام علیه السّلام فرمود: موسی بن عمران، عیسی بن مریم و داوود، خلیفه [های]

خداوند-عز و جل-در زمین نبوت او را گواهی داده اند.

او گفت: گفته موسی بن عمران [درباره رسالت محمد صلی الله علیه و اله] را ثابت کن.

امام علیه السلام فرمود: موسی در سفارش خود به بنی اسرائیل، به آنان گفت:

«پیامبری از برادران (عموزادگان) شما خواهد آمد. [گفته] او را تصدیق کنید و سخنان او را به گوش گیرید». این [سخن موسی] را شنیده ای؟ [حال] تو از خویشاوندی [اسرائیل] با «اسماعیل» و پیوندی که به وسیله ابراهیم علیه السلام با یکدیگر دارند [بگو] آیا بنی اسرائیل، جز فرزندان اسماعیل، برادرانی دارند؟

رأس الجالوت گفت: [آری،] این گفته موسی است و ما آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل جز محمد صلی الله علیه و اله پیامبری برای شما آمده است؟

پاسخ داد: نه.

امام علیه السلام فرمود: آیا این مطلب از نظر شما مقبول افتاده است؟

گفت: آری، اما دوست دارم از زبان تورات آن را باز گوئی.

امام علیه السلام فرمود: در تورات آمده است: «نور از کوه «طور سیناء» آمد، از کوه «ساعیر» بر ما درخشیدن گرفت و از کوه «فاران» بر ما آشکار شد». آیا منکر این مطلب هستی؟

رأس الجالوت گفت: این عبارت ها را می شناسم، ولی تفسیر آن را نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: تو را از تفسیر آن آگاه می کنم. این که آمده است «نور از کوه طور سیناء آمد» همان وحی خداوند-تبارک و تعالی- است که بر موسی علیه السلام فرو فرستاد، این بخش از تورات که می گوید «و از کوه ساعیر بر ما درخشیدن

گرفت» وحی خداوند-عز و جل-است که بر عیسی علیه السّلام نازل شد و تفسیر جمله «و از کوه فاران بر ما آشکار شد» [فاران] کوهی است از کوه های مکه که یک روز راه با مکه فاصله دارد.

نیز «شعیبا»ی پیامبر صلی الله علیه و اله-چنان که تو و یارانت تورات را و آنچه به آن اضافه شده حق دانسته اید-گفته است: «دو سوار دیده که زمین برای آنان روشن شد، یکی بر دراز گوش سوار بود و دیگری بر شتر». [حال بگو] چه کسی بر دراز گوش سوار بود و که بر شتر؟ در این باره چه می گوید؟

رأس الجالوت گفت: آن دو را به من بشناسان که آنان نمی شناسم.

امام علیه السّلام فرمود: آن که بر دراز گوش سوار است، عیسی بن مریم است و آن که بر شتر سوار است محمد صلی الله علیه و اله است. این بیان، از تورات است. آیا منکر آن هستی؟

پاسخ داد: نه. آن را انکار نمی کنم.

امام علیه السّلام فرمود: آیا «حقوق» پیامبر را می شناسی؟

گفت: آری. او را خوب می شناسم.

امام علیه السّلام فرمود: به گواهی کتاب شما، او گفته است: «خداوند» بیان را از [ناحیه] کوه فاران فرورستاد و آسمان ها از ذکر و تسبیح «احمد» و امت او پر شد. سپاه او همان گونه که در خشکی می تازد و یورش می برد [بی پروا و شجاعانه] در دریا [اسب] می تازد [و به مصاف دشمن می رود]. پس از ویرانی «بیت المقدس» او کتابی جدید (قرآن) می آورد. آیا این گفته را [خوانده ای و آن را] می پذیری و به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: [آری]. این گفته حقوق علیه السّلام است و ما منکر آن نیستیم.

امام علیه السلام فرمود: داوود در زبور گفته است: «بار خداوند، آن کس را که پس از گذشت فترتی (روزگارانی)، سنت [تو] را [برپا می دارد، مبعوث فرما]. تو این مطلب را خوانده ای؟ [به پرسش من پاسخ بده که] آیا غیر از محمد صلی الله علیه و اله پیامبری را می شناسی که پس از دورانی، سنت [خدا] را برپا داشته [و احیا کرده] باشد؟

رأس الجالوت گفت: این گفته داوود است آن را می شناسیم (خوانده ایم)، اما منظور داوود، عیسی بوده و فترت، همان روزگار اوست.

امام علیه السلام فرمود: ندانسته ای (فراموش کرده ای) که عیسی با سنت الهی مخالفت نکرد، بلکه تا روزی که خداوند او را بالا برد از سنت تورات پیروی می کرد. در انجیل آمده است: «به یقین فرزند [بانوی] نیکوکار خواهد رفت و «فارقیطا» پس از او خواهد آمد و هموست که [بار] خطاها را سبک کرده و هر چیز [نادانسته] را برای شما تفسیر می کند. همان گونه که من به [رسالت] او گواهی داده ام او نیز [رسالت] مرا گواهی خواهد داد. من «مثل»ها را برای شما آورده ام و او «تأویل» را برای شما خواهد آورد». آیا این [بشارت] را از او دانسته، به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: آری. منکر آن نیستم.

امام علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت، درباره پیامبرت موسی بن عمران از تو سؤال کنم؟
گفت: بپرس.

امام علیه السلام فرمود: حجت و برهان [تو] در اثبات نبوت موسی چیست؟

پاسخ داد: او نشانه (معجزه) هایی آورد که پیامبران پیش از او نیاوردند.

امام علیه السلام پرسید: مثلاً چه چیزی؟

او گفت: دریا را شکافت، عصای خود را به ماری (اژدهایی) خزنده مبدل

کرد، بر سنگ زد و از آن چشمه‌هایی جوشیدن گرفت، دست در گریبان خود فرو برد و سپید و درخشان از گریبان بیرون آورد و نشانه‌هایی به منصفه ظهور رساند که جز او کسی توان انجام آن را نداشت.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتم. بنابراین اگر کارهایی که از دیگران بر نمی‌آید، دلیل و حجت بر نبوت و رسالت او باشد، پس هر کس که ادعای پیامبری کند و اموری را به ظهور برساند که دیگران از عهده آن بر نیایند بر شما لازم و واجب است او را تصدیق کنید. آیا چنین نیست؟

رأس الجالوت گفت: نه، زیرا موسی مقرب خداوند بود و منزلت والایی نزد حضرتش داشت که دیگران از آن بی بهره بودند. ما [نیز] مکلف نیستیم از مدعی نبوت پیروی کرده، نبوت او را بپذیریم تا این که حجت والایی همانند آنچه موسی آورد، بیاورد.

امام علیه السلام فرمود: پیامبرانی که قبل از موسی علیه السلام فرستاده شدند، همانند موسی دریا را نشکافتند، [با ضربه عصای خود] از سنگ دوازده چشمه جوشان پدید نیاوردند، دست سپید و درخشان از گریبان خود بر نیاوردند و عصای خویش به ماری خزنده مبدل نکردند. پس چگونه [و چرا] رسالت و نبوت آنان را بپذیرفتید؟

رأس الجالوت یهودی گفت: پیش از این گفتم که هر گاه کسانی ادعای پیامبری داشته باشند و نشانه (معجزه)‌هایی که عامه مردم از ارائه آن ناتوان باشند، بیاورند- هر چند نشانه‌هایی جز نشانه‌های موسی ارائه کنند- باید آنان را تصدیق و تأیید کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت، پس چه چیزی تو را از اقرار و اعتراف به رسالت عیسی بن مریم بازمی‌دارد؟ در حالی که او مردگان را زنده می‌کرد

و کور و جذامی را شفا می داد و با گل، شکل پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده، به فرمان خدا جان می گرفت.

رأس الجالوت گفت: گفته می شود که عیسی چنین می کرد، ولی ما خود شاهد آن نبوده ایم.

امام علیه السلام فرمود: آیا معجزه های موسی را خود دیده ای؟ آیا نه این است که خبر این معجزه ها به وسیله افراد مورد اعتماد و یاران موسی [به ما] رسیده است؟

گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: به همین صورت اخبار متواتر درباره خرق عادت عیسی بن مریم به شما رسیده است. پس چگونه است که موسی و اعجاز او را تصدیق، اما عیسی و اعجاز او را رد می کنید و نمی پذیرید؟

رأس الجالوت که پاسخی نداشت، دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: [پیامبر اسلام، حضرت] محمد صلی الله علیه و اله و آنچه آورد و نیز هر پیامبری که خداوند او را مبعوث فرموده، همین حالت را دارد. پیامبر اسلام یتیم، بینوا و چوپانی روزمزد بود که خواندن و نوشتن نیاموخت و در مکتب معلمی حاضر نشد، اما قرآن را آورد که داستان و ماجراهای پیامبران را بی هیچ کم و کاستی و نیز اخبار امت های پیشین و امت هایی که تا روز قیامت خواهند آمد نقل می کند و همین، معجزه و نشانه پیامبری اوست. او از نهان مردم و این که در خلوت خانه خود چه می کنند خبر می داد و نشانه و معجزه های بی شماری می نمایاند.

رأس الجالوت گفت: درستی ماجرای عیسی و ماجرای محمد برای ما ثابت نشده است و بر همین اصل، نمی توانیم پیامبری آن دو را تأیید کنیم و به

آن تن دهیم.

امام علیه السّلام فرمود: بنا بر آنچه می گویی، گواه رسالت عیسی علیه السّلام و محمد صلی الله علیه و اله به ناحق گواهی داده است؟

رأس الجالوت این بار نیز پاسخی نداشت و دم فرو بست.

سپس امام رضا علیه السّلام رو به «هیربد» بزرگ کرد و فرمود: تو زرتشت را پیامبر می خوانی، پس حجت و دلیل خود را بر پیامبری او بیان کن.

هیربد گفت: او نشانه هایی با خود آورد که پیش از او کسی چنان نشانه هایی نیاورده است. [البته] ما او را ندیده ایم، اما اخباری که از پیشینیان به ما رسیده، او چیزهایی را برای ما حلال گرداند که دیگری حلال نکرده بود، لذا از او پیروی کردیم.

امام علیه السّلام فرمود: بنا بر این، به دلیل اخباری که [درباره او] به شما رسید از او پیروی کردید [آیا چنین است؟].

هیربد گفت: آری.

امام علیه السّلام فرمود: امت های دیگر نیز بر اساس اخباری که درباره پیامبران، موسی، عیسی و محمد - که درود خدا بر آنان باد - به آنان رسیده بود از ایشان پیروی کردند. پس شما که به وسیله اخبار متواتر مبنی بر این که زرتشت کارهایی کرد که دیگری نکرده بود، او را پذیرفتید، برای تن ندادن به رسالت آنان چه بهانه و عذری دارید؟

هیربد از پاسخ بازماند.

امام علیه السّلام فرمود: ای جماعت [حاضر]، اگر کسی از شما با اسلام مخالفت دارد و می خواهد [در این باره] پرسشی کند، شرم و خجالت را وانهاد، [هر چه بخواهد] بپرسد.

ص: ۲۷۰

«عمران صابی» که سرآمد و یگانه متکلمان بود، نزد حضرت آمد و گفت:

ای عالم [ترین] مردم، اگر تو به پرسیدن فرامی خواندی هرگز برای پرسیدن، نزد تو نمی آمدم. [بدان که] کوفه، بصره، شام و ناحیه جزیره را درنوردیدم و با متکلمان دیدار و گفت و گو کردم، اما کسی را نیافتم که یگانگی خداوند را برای من ثابت کند. حال اجازه سؤال به من می دهی؟

امام علیه السلام فرمود: اگر در جمع حاضران، «عمران صابی» حضور داشته باشد، [بی تردید] تو هم هستی.

پاسخ داد: آری. من هم هستم.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، هرچه می خواهی پرس، اما [با شنیدن حق] انصاف در پیش گیر و [با رد آن] راه ژاژخایی و بیهوده گویی و ستم را واگذار.

عمران گفت: ای سرورم، [تنها یک چیز از تو] می خواهم [و آن این است] که چیزی را برای من ثابت کنی تا به آن چنگ اندازم و آن را وانگذارم.

امام علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی پرس.

انبوه حاضران، درهم فشرده، گرد او جمع شدند. عمران به امام علیه السلام گفت:

موجود نخستین کیست و چه چیزی آفریده است؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران، حال که] پرسیدی [پاسخم را بشنو و در آن] فهم کن. اما واحد، پیوسته یگانه بود و چیزی با او نبود نه «حدودی» داشت و نه «اعراض». آن گاه آفریده هایی نو و گوناگون با اعراض و حدود مختلف آفرید.

نه در چیزی آن را برپا داشت و نه در چیزی آن را اندازه کرد و محدود گرداند.

بر [اساس] چیزی آن را تقدیر نکرد و [در ساختن آن] مانندی [از پیش] برای آن قرار نداد. خلق را برگزیده (سره) و پاک نهاد و غیر برگزیده، مخالف یکدیگر و همدل و دارای رنگ و مزه گوناگون آفرید. حضرتش خلق را نیافرید تا نیاز

خود را به وسیله آن برطرف کند یا که با این خلق، به برتری و جایگاهی رسد که جز به وسیله آن آفریده به آن دست نمی یافت و پیش از آفرینش نیز بدان نرسیده بود و با آفرینش خلق، خود را دستخوش کاستی یا فزونی نمی دید. ای عمران، [به آنچه گفتم] پی بردی؟

عمران گفت: سرورم، به خدا سوگند آری.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، چنانچه خداوند از سر نیاز، خلق را آفریده بود، [به یقین] جز به اندازه رفع نیاز خود نمی آفرید [و از همین رو] می بایست چند برابر آنچه آفریده بود می آفرید، چرا که هرچه یاران، بیشتر باشند سرپرست و بزرگ ایشان قویتر خواهد شد.

ای عمران، [بدان که] نیاز، او را فرونگیرد و آنچه از خلق آفرید، [نه برای نیاز خود بود بلکه] پاره ای از آنان نیاز خود را به وسیله برخی دیگر برآورده سازند، چرا که هیچ یک از خلق [به تنهایی] نمی تواند نیاز خود را برآورده سازد. و جماعتی از ایشان را بر دسته ای دیگر برتری بخشید، بدون این که به آن کس که برتری داده، نیازی داشته باشد و بر کسی که خوار نموده، عیب و خدشه ای وارد کرده باشد، پس خلق را به همین جهت آفرید.

عمران گفت: ای سرور من، آیا [آن، موجود نخستین] در نفس خودش برای خودش معلوم بود؟

امام علیه السلام فرمود: علم به چیزی و آنچه که به واسطه آن بر آن استدلال می شود (صورت ذهنی) تنها برای نفی و ردّ خلاف آن است تا این که خود آن شیء، به وسیله آنچه از آن نفی شده، موجود باشد و شیء را به اندازه کردن و در حدّی پنداشتن (در آوردن) نفی کند. ای عمران، فهمیدی.

عمران گفت: آری به خدا سوگند سرور من. به من بگو آن هستی واحد

(موجود نخست و یگانه) علم خود را به وسیله چه چیزی به دست آورد، با ضمیر و اندیشه (صورت ذهنی از شیء) یا به وسیله چیزی دیگری؟

امام علیه السلام فرمود: به نظر تو اگر به وسیله ضمیر دانسته باشد آیا جز این که برای آن ضمیر، حد و اندازه ای قرار دهی که معرفت بدان منتهی شود، راه دیگری داری؟

عمران گفت: چاره ای جز این نیست.

امام علیه السلام فرمود: آن اندیشه و ضمیر چیست؟

عمران دم فرو بست و پاسخی نداد.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. اگر از تو بخواهم که آن اندیشه (صورت ذهنی) را با اندیشه ای دیگر بشناسانی [می توانی چنین کنی]؟

سپس فرمود: ای عمران، [با این سخن] ادعای خود را باطل و تباه کردی.

بهتر است بدانی که «واحد» با اندیشه (صورت ذهنی) وصف نمی شود و به او بیشتر از «فعل»، «عمل» و «صنع» گفته نمی شود و نباید او را همچون مخلوقات، گوناگون و جزء جزء دانست که [چنین پنداری از او] توهم است. این مطلب را درک کن و آنچه را که درست می پنداری بر آن بنیان گذار.

عمران گفت: سرور من، حدود آفریده های او چه مقدار است؟ چگونه است؟ معنای آن چیست؟ و چند گونه آفریده شده است؟ مرا از این ها آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: پرسیدی، پس فهم کن [و بدان] که حدود [و ماهیت و اندازه] آفریدگان شش گونه است: ملموس (سودنی)، موزون (سنجیدنی)، آنچه به دیده آید و در آن نگریسته شود، آنچه وزن ندارد که همان روح است و از جمله آن ها [نیز] دیدنی هاست که وزن ندارد، ملموس و محسوس نیست، رنگ و مزه ندارد، تقدیر (اندازه نگاه داشتن)، أعراض، صورت ها و عرض

و طول (اندازه) می باشد.

نیز از آن جمله است: عمل، حرکاتی که اشیاء را می سازد و آن را از حالی به حالی دیگر در آورده، آن ها را دستخوش فزونی و کاهش می کند. اعمال و حرکات در حرکت هستند، چرا که به اندازه ای که بدان ها نیاز است وقت و فرصت دارند و چون از شیء فراغت حاصل شود، حرکت می رود و اثر آن می ماند [و این] جاری مجرای سخنی است که می رود [اما] اثرش می ماند.

عمران گفت: سرور من، از آن آفریدگاری مرا خبر ده که آیا [پس از آن که] واحد بود و چیزی با او نبود حال که آفرید، تغییر کرده یا نه؟

امام علیه السّلام فرمود: [خدای] -عزّ و جلّ- با آفریدن خلق تغییر نمی کند، بلکه خلق با تغییری که خداوند در آن به وجود می آورد، تغییر می کند.

عمران گفت: پس به چیزی (وسیله ای) او را شناخته ایم؟

امام علیه السّلام فرمود: با غیر او [او را شناخته ایم].

عمران گفت: غیر او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: با «مشیت»، «اسم»، «صفت» و مانند آن ها او را شناختیم و تمام این ها حادث و آفریده شده، [و به فرمان او] تدبیر می شوند.

عمران گفت: سرورم، پس او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: او «نور» است، بدین معنا که ساکنان آسمان و زمین را هدایت می کند و بیش از این که او را یگانه بخوانم، از من مخواه.

عمران گفت: سرور من، [می گویم]: خداوند پیش از آفرینش ساکت و خاموش بود و پس از آفرینش سخن گفت. آیا این چنین نیست؟

امام علیه السّلام فرمود: خاموشی زمانی مفهوم دارد که پیش از آن سخنی وجود داشته باشد، مثلاً گفته نمی شود: چراغ خاموش است و سخن نمی گوید. نیز

گفته نمی شود: چراغ [از آن رو] روشن می شود و نور می افشاند تا آنچه می خواهد با ما بکنند [پاسخ ما این است که] نور چراغ، فعل و هستی او نیست، بلکه چیزی جز چراغ نیست و چون به ما روشنی دهد می گویم: چراغ، نور افشاند تا ما به وسیله آن روشنی یافتیم. پس [ای عمران،] با این مطلب در کار خود بینا شده [راه می یابی].

عمران گفت: آقای من، پیش تر بر آن بودم که هستی اول، با آفریدن خلق، از حالی که در آن بود متغیر شد.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، این که می گویی: «هستی اول به گونه ای و به طریقی متغیر می شود تا آن که آنچه او را تغییر می دهد به ذات او برسد» سخنی [بیهوده و امری] محال و ناممکن است. ای عمران، آیا آتش، خود را تغییر می دهد؟ گرما [ی سوزان] خود را می سوزاند؟ یا این که دیده ای [یا شنیده ای] فردی بینا، دیده خود را ببیند؟

عمران گفت: چنین چیزی ندیده [و نشنیده] ام. آیا هستی اول در آفریده است یا آفریده در اوست؟

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، او بالاتر و بالاتر از این [پندارها] است. نه او در خلق است و نه خلق در اوست و او از چنین چیزی منزّه است و قدرت و توانی جز از سوی خداوند [میسر و ممکن] نیست. [حال ای عمران، تو] از آینه بگو و مرا آگاه کن که آیا تو در آینه ای یا آینه در توست؟ و هرگاه آینه در تو نباشد و تو در آینه نباشی، با چه چیزی به وسیله آن [آینه،] به وجود خود استدلال می کنی؟

عمران گفت: به نور و روشنی که [واسطه] میان من و آینه است.

امام علیه السلام فرمود: آیا از آن نور و روشنایی [موجود] در آینه، بیشتر از آنچه در

چشم خود می نگری، می بینی؟

عمران گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: آن [نور بیشتر] را به ما نشان بده.

عمران پاسخی برای گفتن نداشت.

امام علیه السلام فرمود: من نور را فقط چیزی می بینم که تو و آینه را به وجود خودتان راهنمایی کرده است، بدون این که یکی از شما در دیگری باشد. برای این امر مثال های دیگری نیز وجود دارد که نادان نمی تواند در [بارۀ] آن سخن بگوید و مثل ها و نمونه های بالاتر، از آن خداست.

آن گاه امام رضا علیه السلام رو به مأمون کرده و فرمود: هنگام نماز فرارسیده است.

عمران گفت: سرور من، مانع پرسش هایم مشو که قلبم نرم شده است.

امام علیه السلام فرمود: نماز می گزاریم و بازمی گردیم. سپس امام و مأمون برخاستند، امام علیه السلام در درون نماز گزارد و مردم بیرون به امامت «جعفر بن محمد» نماز گزاردند. پس از پایان نماز، امام رضا علیه السلام به مجلس خویش بازگشت و عمران را فراخواند و فرمود: ای عمران؛ پرس.

عمران گفت: سرورم، خداوند به «حقیقت» به یگانگی خوانده می شود یا به «وصف»؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: خداوند، آفریدگار یگانه و موجود اول است که پیوسته واحد و یگانه بود و چیزی با او نبوده و تنهایی بوده که دومی ندارد. [حقیقت او] نه معلوم است و نه مجهول و ناشناخته، نه محکم است و نه متشابه و نه مذکور است و نه فراموش شده. چیزی نیست که اسم غیر او بر او درست بیاید و واقع شود. نه از وقتی (آغازی) وجود داشته و نه تا وقتی (پایانی) وجود خواهد

داشت، بلکه ازلی و ابدی است. [قائم به چیزی نبوده و چنین نیز نخواهد بود و بر چیزی تکیه نکرده و در چیزی (جایی) ساکن نبوده و قرار نداشته است.

تمام این‌ها پیش از آفرینش خلق بوده، چرا که چیزی با او نبوده و تمام این‌ها [که گفته شد] صفاتی است حادث که محدثی آن را پدید آورده است و بیان و شرحی است که هر کس فهم و درکی داشته باشد، آن را می‌فهمد.

[ای عمران،] بدان که «ابداع»، «مشیت» و «اراده» سه اسم هستند، دارای یک معنا و اولین چیزی که [آفریننده] ابداع و اراده و مشیت کرد، حروفی بود که آن‌ها را اصل هر چیز، راهنمای برای هر چیز قابل ادراک و جداکننده هر مشکلی قرار داد. به سبب آن حروف، حق و باطل، فاعل و مفعول و معنا از غیر معنا باز شناخته می‌شوند و همه امور بر آن حروف (در چارچوب آن) جمع شده است. خداوند در ابداع و آفرینش حروف، جز خود آن‌ها هیچ معنایی برای آن‌ها قرار نداد و آن‌ها دارای وجود [و مفهومی مستقل] نیستند و در همین حد به پایان می‌رسند، زیرا آن‌ها معلول ابداع و پدید آمده آن هستند.

[اما] نور در این جایگاه، نخستین فعل خداوند است که او نور آسمان‌ها و زمین است و حروف مفعول [و ابداع شده ای] است که کلام بر آن استوار است [و با بودن حروف شکل می‌گیرد] و عبارت‌ها همگی از جانب خداوند هستند که او به آفریده آموخت. این حروف ۳۳ حرف بوده، که ۲۸ حرف آن بر زبان عربی دلالت دارد و از این ۲۸ حرف، ۲۲ حرف بر زبان سریانی و عبری دلالت دارد و پنج حرف از ۲۸ حرف در دیگر زبان‌ها به کار رفته، دگرگون شده است که در مجموع ۳۳ حرف است. اما آن پنج حرف اختلافی [باید] پنهان بماند، که بیش از آنچه درباره آن‌ها گفتم، گفتن چیزی روا نباشد.

آن‌گاه حضرتش پس از شماره و استوار کردن آن، آن را فعلی از خود قرار

داد، مانند این که فرمود: «كُنْ فَيَكُونُ (۱)»؛ [چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش، پس [فورا موجود] می شود].
[بنابراین] «کن» از سوی خداوند «صنع» (آفرینش) و هرچه با این فرمان پدید می آید «مصنوع» است.

پس آفریده نخست خداوند، ابداع بود که وزن، جنبش، شنوایی، رنگ و حسی نداشت.

آفریده دوم، حروف بود که وزن و رنگ نداشت، مسموع (قابل شنیده شدن) و وصف شدنی بود، اما بدان نگریسته نمی شد.

آفریده سوم، همه محسوس ها، ملموس ها، چشیدنی ها را که بدان نگریسته می شد دربر می گرفت و [بدان ای عمران، که] خداوند بر حروف پیشی دارد و حروف جز بر خود بر چیزی دیگری دلالت نمی کند.

مأمون گفت: حروف چگونه بر غیر خود دلالت نمی کند؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا خداوند -تبارک و تعالی- هرگز از آن ها چیزی را برای غیر معنا [یی] جمع نمی کند. پس هرگاه چهار، پنج، شش یا بیشتر یا کمتر جمع کرد [بدان که] بی معنا جمع نکرده، بلکه آن را برای معنایی حادث که پیش از آن نبوده جمع کرده است.

عمران گفت: چگونه می توانیم آن را بشناسیم؟

امام علیه السلام فرمود: وجه شناخت آن بدین گونه است که هرگاه معنایی غیر از حروف را از آن ها اراده نکنی، حرف حرف برشمرده، می گویند: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر و تنها معنایی که از آن می یابی معنای خود آن هاست، اما اگر برای آنچه خواسته ای، حروف را جمع کنی و آن ها را اسم و صفتی برای معنای

ص: ۲۷۸

آنچه خواسته ای قرار دهی، آن حروف بر معانی آن چیز دلالت خواهند داشت و توجه دهنده به سوی موصوف آن حروف خواهند بود. [ای عمران، آیا فهمیدی؟]

عمران پاسخ داد: آری.

امام رضا علیه السلام فرمود: [ای عمران، آگاه باش که هیچ صفتی برای غیر موصوف و هیچ اسمی برای غیرمعنا و هیچ حدی برای نامحدود وجود ندارد و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت می کنند و بر احاطه دلالت نمی کنند، چنان که حدود، بر ابعاد، مانند: مربع، مثلث و مسدس (شش ضلعی) دلالت دارند. [وانگهی] خداوند با صفات و اسماء شناخته می شود، نه با طول و عرض، کمی یا زیادی، رنگ و وزن و مانند آن و [بدان که] چیزی از این ها در خداوند -عزّ و جلّ- حلول نمی کند. خداوند از این اوصاف دور و منزّه است و [زمانی] خلق به معرفت او پی خواهند برد که خویش را بشناسند [آن گاه است که می توانند مبدأ آفرینش را بشناسند، چرا که] ضرورت این شناخت را ذکر کردیم.

صفات خداوند، راهنمای به [شناخت] خدای -عزّ و جلّ- است و با نام هایش درک و با آفریده هایش بر وجود او استدلال می شود، تا این که جوینده [او به چنان یقینی برسد که] به دیدن با چشم، شنیدن با گوش، لمس با دست و احاطه قلبی نیاز نداشته باشد.

پس اگر صفات خداوند بر او دلالت نکند، اسمایش بدو نخوانند و «معلمه» (صورت ذهنی) از آفریده (که با آن بر او استدلال می کند) او را به وسیله معنی اش درک نکند، عبادتی که آفریدگان انجام می دهند برای اسماء و صفات خواهد بود، نه معنا. پس اگر غیر از این می بود، هر آینه معبودی که به

یگانگی پرستیده می شد غیر خدا بود، زیرا صفات و اسماء خداوند، غیر اوست. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: آری سرور من. مطالب بیشتری بگوئید.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران،] از [پیروی و تکرار] گفته نادانان گمراه بپرهیز؛ همان هایی که گمان می کنند خداوند در آخرت برای حسابرسی پاداش و کیفر [دادن] وجود دارد، ولی در دنیا برای اطاعت [شدن و دل به] امید [او بستن حاضر] نیست. اگر [آن گونه که آن گمراهان می پندارند] در خداوند -جل و علا- نقص و شکستی بود هرگز در آخرت نیز موجود نمی شد، اما مردم از جایی که نمی دانند [و با قرار گرفتن در بیراهه ای که آن را شاهره می دانند] از راه حق [بیرون شده، به کوره راه تاریکی های نادانی گام نهاده،] گمراه شده، حق را نمی بینند و نمی شنوند.

خداوند -عز و جل- در این باره فرموده است: **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۱)**؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود. [طبق آیه قرآن] چنین شخصی حقایق موجود را [به دلیل کوردلی] نمی بیند.

خردمندان دانسته اند که استدلال بر آنچه در آن جا (روز واپسین) وجود دارد، تنها با استدلال به آنچه در این جا (دنیا) وجود دارد ممکن است و هر کس علم آن را (خداشناسی یا معاد) از پیش خود [و بنا به درک خود] گرفته و وجود و ادراک او را از خویش خواسته باشد، نه از جایگاه آن [که امامان هستند، بی تردید] این علم، بر دوری او [از خداوند و شناخت او] می افزاید،

ص: ۲۸۰

زیرا خداوند این علم را به خاصانی سپرده که تعقل می کند، می دانند و می فهمند.

عمران گفت: سرورم من، «ابداع» آفریده شده است یا نه؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران،] ابداع، آفریده ای ساکن است که با سکون درک نمی شد و خدایش آفرید [که در این صورت] حادث و آفریده ای از آفریدگان خداوند شده است. [این را بی تردید بدان که] در آن هنگام تنها خداوند بود و آفریده اش، که سومی در میان ایشان و غیر ایشان نبود. پس آنچه خدای - عز و جل - آفرید جز این نیست که آفریده اوست. گاهی آفریده ساکن، متحرک، مختلف (ناموافق)، مؤتلف (موافق)، معلوم و متشابه است و هرچه دارای حد و اندازه باشد آفریده خداوند است. (۱)

«و بدان که هر آنچه حواس تو را توانا کند، معنایی است که به وسیله آن، حواس درک می شود و هر حسی بر آن چیزی دلالت می کند که خداوند در ادراک آن شیء قرار داده است و قلب، همه این ها را درک می کند.

[ای عمران،] بدان یگانه ای که بدون تقدیر و تحدید برپاست، خلقی را آفرید که در حد و اندازه محدود است و آنچه آفرید [در واقع] دو آفریده است:

«تقدیر» و «مقدّر» و هیچ یک از این دو رنگی، طعمی و وزنی نداشت.

حضرتش چنین مقرر فرمود که هریک از آن ها به [وسیله] دیگری و هر دو به [وجود] خودشان درک می شوند. خداوند هیچ چیزی را تنها و قائم به خود و بدون اتکای به دیگری نیافرید تا این که بر حسب اراده اش، آن آفریده، بر

ص: ۲۸۱

وجود خداوند دلالت کند. پس خداوند-تبارک و تعالی- یگانه واحدی است که دومی ندارد [تا] او را برپا دارد، یاری کند و نگاه دارد، [در حالی که] آفریده ها -به اذن و مشیت خداوند- یکدیگر را نگاه می دارند.

[این همان چیزی است که] مردم درباره آن دچار اختلاف شده و در وادی گمراهی و سرگردانی، گرفتار شدند و از تاریکی، درخواست رهایی از تاریکی می کنند، چرا که خداوند را به اوصافی می خواندند و توصیف می کردند که خود بدان موصوف بودند. از همین رو از حق بیشتر و بیشتر فاصله می گرفتند.

اما اگر خدای-عز و جل- با اوصافش و آفریدگان را با اوصافشان توصیف می کردند، توصیفی به جا می کردند و سخن از سر فهم و یقین می گفتند و گرفتار اختلاف [و پراکنده گویی] نمی شدند، ولی چیزی را [در این باب] می جستند که [به وسیله آن] دستخوش سرگردانی و سردرگمی شدند و **وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)** و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

عمران گفت: سرور من، گواهی می دهم او همان گونه است که توصیف کردی، اما مسأله ای مانده است که می خواهم بپرسم.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عمران گفت: درباره خداوند حکیم می پرسم. او در چه چیز است؟ چیزی بر او احاطه دارد؟ از چیزی به چیز دیگری متحول می شود؟ یا این که به چیزی نیاز پیدا می کند؟

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، پاسخ تو را می دهم، پس به درستی پاسخ را درک کن، زیرا این، از مشکلترین سؤال هایی است که برای مردم پیش می آید که

ص: ۲۸۲

[جماعت] عقل از دست دادگان و آنان که بهره ای از دانش ندارند، آن را درک نمی کنند و [تنها] خردمندان منصف، توانایی درک و فهم آن را دارند.

اما اول آن، پس اگر خدا آنچه را که آفریده، به جهت نیاز خود آفریده باشد [در این صورت] به جاست که گفته شود: خداوند به جهت نیازی که به آفریده دارد به آن چیز متحول و منتقل می شود، ولی خدای -عز و جل- به جهت نیاز چیزی نیافریده و پیوسته ثابت است [ولی] نه در چیزی و نه بر چیزی دیگر، اما خلق به یکدیگر نیازمند هستند. برخی از آنان برخی دیگر را نگاه می دارند، پاره ای از ایشان در پاره ای دیگر درون و بیرون می شوند و [در تمام این احوال] خداوند -عز و جل- به قدرت خویش تمام این آفریدگان را نگاه می دارد، [اما خود] در چیزی داخل یا خارج نمی شود، نگهداری خلق، او را خسته نمی کند و از نگاه داشتن آن در نمی ماند و جز خدای -عزّ و جلّ- پیامبران و رازداران او، نگاهبان امر او خزانه داران علم او که شریعت او را به پا می دارند، کسی از آفریدگان نمی داند که این کار (امر اداره خلق) چگونه است.

[و بدان که] امر (فرمان) خداوند مانند چشم بر هم زدنی یا نزدیکتر است و هرگاه چیزی را بخواهد به او می گوید: باش، به مشیت و اراده او موجود می شود. هیچ یک از آفریدگانش نسبت به آفریده ای دیگر به او نزدیک تر یا دورتر نیستند. ای عمران، [آنچه را که گفتم] فهمیدی؟

عمران گفت: آری ای سرور من، فهمیدم و گواهی می دهم خداوند همان گونه ای که توصیف کردی و به یگانگی اش یاد نمودی و این که محمد، بنده و فرستاده اوست تا [مردم را] به دین حق هدایت کند. آن گاه عمران رو به قبله کرد و سر به سجده گذارد و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی می گویم: «چون متکلمان گفته [عمران صابی را

شنیده، تسلیم شدن] او را دیدند، به امام رضا علیه السلام نزدیک نشدند و چیزی از او نپرسیدند، چرا که عمران در جدل و مناظره آن چنان چیره بود که کسی نتوانسته بود او را وادار به تسلیم کند [اما اینک در برابر امام علیه السلام تسلیم شده بود]. شب فرارسید و مأمون و امام رضا علیه السلام برخاسته داخل سرا شدند و مردم آن جا را ترک کردند. من با جمعی از یاران خود بودم که پیک «محمد بن جعفر» مرا به حضور او خواند و من روانه جایگاه او شدم. محمد بن جعفر به من گفت:

«دیدی دوستت [چه شگفتی آفرید و] چگونه با عمران هم‌اوردی کرد؟ به خدا سوگند، نمی‌پنداشتم که علی بن موسی هرگز در این زمینه (کلام) توانمندی داشته باشد و ندیده بودم که در مدینه با متکلمان گفت و گو کند یا ایشان نزد او برای گفت و گو، گرد آیند.

گفتم: حاجیان نزد او می‌رفتند و از احکام حلال و حرام [محل ابتلای] خود از او می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد و هر کس برای نیاز خود نزد او می‌رفت با وی هم‌زبان می‌شد و تن به گفته او می‌داد.

محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد، بیم آن دارم که این مرد [مأمون] بر او رشک برده، او را مسموم کند یا صدمه ای بر او وارد کند. از او بخواه تا از این چیزها (مناظره‌ها) خودداری کند.

گفتم: او این پیشنهاد را از من نخواهد پذیرفت. وانگهی او (مأمون) می‌خواست امام علیه السلام را بیازماید و ببیند که از دانش پدرانش بهره ای دارد؟

محمد بن جعفر گفت: به او بگو: عمویت به چند دلیل از این موضوع ناخرسند است و دوست می‌دارد دست از این مباحثه‌ها بداری.»

به سرای امام رضا علیه السلام رفتم و آنچه میان من و محمد بن جعفر گذشته بود با او در میان گذاشتم. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: خدای عمویم را به سلامت

دارد. او را خوب می شناسم و می دانم چرا از این [مجلس]ها ناخرسند است.

[آن گاه خطاب به غلام خود فرمود: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم: فدایت گردم من جای او را می دانم. او نزد یکی از برادران شیعی ماست.

امام علیه السلام فرمود: باکی نیست. چهارپایی برای او ببرید.

نزد عمران رفته، او را به حضور حضرت رضا علیه السلام آوردم و امام از او استقبال شایانی نمود و تن پوشی خواست و آن را به عنوان خلعت به عمران داد، سپس ده هزار درهم خواست و آن را به او صله داد.

گفتم: فدایت شوم، همان کاری را کردی که جدت امیر المؤمنین علیه السلام کرد.

امام علیه السلام فرمود: ما این گونه دوست داریم. آن گاه حضرت شام خواست و مرا در سمت راست خود و عمران را در سمت چپ خویش نشانند. چون از خوردن شام دست کشیدیم، امام علیه السلام به عمران فرمود: اکنون با همراه برو و فردا نزد ما بیا تا از خوراک مدینه تو را بخورانیم.

از آن پس هر گاه متکلمان دیگر مکاتب نزد عمران جمع شده، باب گفت و گو را با وی باز می کردند، او [با دانشی که از امام رضا علیه السلام کسب کرده بود] حجت و برهان ایشان را باطل و مردود می کرد و کار او چنان بالا گرفت که متکلمان از او دوری می جستند. عمران مورد اکرام مأمون، فضل و امام رضا علیه السلام قرار گرفت، مأمون ده هزار درهم به او صله داد و فضل اموال فراوانی به او داد.

امام رضا علیه السلام نیز گردآوری صدقات بلخ را به او سپرد و او به خواسته هایش رسید». (۱)

ص: ۲۸۵

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از «قاسم بن محمد برمکی» و او از «ابو الصلت هروی» نقل کرده است که گفت: «مأمون، اصحاب مکاتب و آراء از پیروان فرقه های اسلامی، آیین مسیحیت، یهودیت، مجوس، صابئه و... را برای مباحثه و گفت و گو با امام رضا علیه السلام گرد آورد. هریک از آنان که به میدان مباحثه با امام علیه السلام گام می نهاد، با برهان و دلیل رسا و قاطع امام علیه السلام چنان از گفتن باز می ماند و دم فرومی بست که گویی سنگی در دهان او گذارده اند.

یکی از کسانی که با حضرت به مباحثه پرداخت، «علی بن جهم» بود. او به امام علیه السلام گفت: تو به عصمت پیامبران اعتقاد داری؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

علی گفت: خداوند عز و جل فرموده است: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؛ (۱) و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»، «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؛ (۲) و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» و در داستان یوسف فرمود: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا؛ (۳) و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] و درباره داوود فرمود: «وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؛ (۴) و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم» و درباره فرستاده خود، حضرت محمد صلی الله علیه و اله فرموده است: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؛ (۵) و آنچه را که خدا آشکارکننده آن

ص: ۲۸۶

۱- (۱). طه/۱۲۱.

۲- (۲). انبیاء/۸۷.

۳- (۳). یوسف/۲۴.

۴- (۴). سوره ص/۲۴.

۵- (۵). احزاب/۳۷.

بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.» در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: «وای بر تو! تقوای الهی در پیش گیر، نسبت ناروا بر پیامبران خدا روا مدار و کتاب خدای عزّ و جلّ را تأویل مکن، چرا که خداوند-جل و علا- فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛ (۱) و تأویل آن (قرآن) را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند».

[اینک پاسخ تو را می دهم]. اما این که خواندی «و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت» [به تقدیر و اراده خداوند بود، زیرا] خدای عز و جل-آدم را به عنوان حجت و جانشین خود در زمین آفرید و نه برای ماندگاری در بهشت. وانگهی نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین تا بدین وسیله اراده و تقدیر حضرت احدیت [که آفرینش انسان بود] به انجام برسد. زمانی که آدم به عنوان خلیفه خداوند بر زمین، به زمین فرورستاده شد، براساس آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (۲) به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است»، از گناه دور ماند.

اما فرموده حضرت احدیت که «و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» بدین معناست که او پنداشت خداوند-عز و جل-روزی را بر او تنگ نخواهد گرفت که خود در آیه دیگر فرموده است، «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ؛ (۳) و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند». [آن گونه که تو می گویی] اگر می پنداشت که خداوند بر او

ص: ۲۸۷

۱- (۱). آل عمران/۷.

۲- (۲). آل عمران/۳۳.

۳- (۳). فجر/۱۶.

قدرت ندارد، بی تردید کفر می ورزید.

در مورد آیه «و در حقیقت [آن زن] آهنگ او کرد و [یوسف نیز]، [که در ماجرای یوسف و زن عزیز مصر آمده، خوب است آگاه شوی که] آن زن آهنگ گناه کرد و یوسف- در صورت اصرار زن بر ارتکاب گناه- آهنگ کشتن او را نمود که خداوند یوسف را از دست به خون آغشتن و دامان به گناه آلودن ایمن گرداند که خود فرموده است: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (۱) چنین [کردیم] تا بدی (کشتن) و زشت کاری (زنا) را از او باز گردانیم».

[حال که سخن از داوود به میان آمد برای من بگو که] جماعت شما درباره او چه می گویند؟

علی گفته آنان را درباره داوود چنین بیان کرد: «داوود در محراب عبادت خود مشغول نماز بود که ابلیس در شکل زیباترین پرندگان خود را برای داوود مجسم کرد. داوود نماز خود را ناتمام، رها کرده، برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به حیاط خانه رفت و داوود در پی او روان شد. پرنده بر فراز بام رفت، داوود نیز او را دنبال کرد و پرنده در خانه «اوریا بن حنان» افتاد. داوود با نگاه، پرنده را دنبال می کرد که چشمش به زن «اوریا» که در حال شست و شوی خویش بود افتاد و دل به او باخت.

او که پیش از این اوریا را به جنگ فرستاده بود به فرمانده سپاه نوشت تا او را پیشاپیش سپاه به جنگ بفرستد. به فرمان داوود اوریا به خط مقدم فرستاده شد، اما او در مصاف با مشرکان پیروز شد. این پیشامد بر داوود سخت آمد و داوود نامه دیگری به فرمانده سپاه نوشت و از او خواست تا اوریا را پیشاپیش

ص: ۲۸۸

«تابوت» بفرستد و این بار اوریا- که خدایش رحمت کند- کشته شد و داوود بیوه او را به همسری گرفت».

امام علیه السلام [پس از شنیدن این سخنان] با دست بر پیشانی خود زد و خواند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. پیامبری از پیامبران خداوند را نسبت به نماز چنان بی اعتنا خوانده اید که برای گرفتن پرنده ای نماز می شکنند، سپس او را به زشت کاری و کشتن [بی گناه برای رسیدن کام دل] متهم می کنید!

ابن جهیم گفت: ای پسر رسول خدا، پس خطا و لغزش او چه بود.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! ای پسر جهیم، داوود می پنداشت که خداوند- عز و جل- در دانش، کسی را همانند او نیافریده است. از این رو خدای- جل و علا- دو فرشته فرستاد و آنان از نمازخانه او بالا رفتند [حضرت حق این ماجرا را در قرآن چنین بیان کرده، فرموده است]: «**خَصِيْمَانِ بَغِيٍّ بَعْضُهُمَا عَلِيٌّ بَعْضُ فَاحِكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا اِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * اِنَّ هَذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً و لِي نَعَجَةٌ و اِحَدَةٌ فَقَالَ اَكْفَلْنِيهَا و عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ؛ (۱)**» [ما دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش. این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است و [او] می گوید: آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است».

داوود بدون این که از مدعی بینه و گواه بخواهد، به نفع او داوری کرد و گفت: او از این که میش تو را خواسته، در حق تو ستم روا داشته است. [این در حالی است که] گفته مدعی بدون داشتن گواه و بینه مقبول نیست. بنابراین، خطا و لغزش داوود در این زمینه [و عدم توجه به قاعده قضاوت] بود، نه آنچه

ص: ۲۸۹

شما می گوید] و آن را باور دارید]. [به یقین] شنیده ای] و خوانده ای] که خداوند-عز و جل- خطاب به پیامبرش داوود فرمود: «یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ (۱) ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن».

گفت: ای فرزند رسول خدا، پس ماجرای داوود با اوریا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: در روزگار داوود [رسم و عادت چنین بود که] اگر زنی شوهر خود را به مرگ طبیعی یا در میدان جنگ از دست می داد دیگر تن به ازدواج نمی داد.

داوود علیه السلام نخستین کسی بود که خداوند-عز و جل- به او اجازه داد تا با زنی که شوهرش در جنگ کشته شده بود، ازدواج کند. او نیز پس از سرآمدن عده بیوه اوریا، با او ازدواج کرد که همین امر، بر مردم گران آمد.

اما موضوع آیه: «و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» که مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه و اله بود، بدین شرح است، [پس تأویل و تفسیر آن را بدان].

خدای-عز و جل- همسران پیامبر صلی الله علیه و اله را که در این جهان و آن جهان [در حکم] مادران مؤمنان هستند برای حضرتش نام برد که یکی از آنان «زینب» دختر «حجش» بود. آن هنگام که خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله خود را از نام همسرانش آگاه فرمود، زینب در کابین زناشویی «زید بن حارثه» بود.

پیامبر صلی الله علیه و اله از بیم این که منافقان بگویند «او (پیامبر) زنی را که در خانه شوهر است یکی از زنان خود و مادر مؤمنان می خواند» از ابراز نام او خودداری و آن را پنهان می کرد. این بود که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود:

ص: ۲۹۰

«و خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی».

[ای علی، خوب است این را بدانی که] خداوند جز در مورد آدم و حوا، رسول خدا صلی الله علیه و اله و زینب و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در هیچ موردی خود متولی امر ازدواج کسی نشد.

علی بن جهم گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، من به درگاه خداوند- جل و علا- توبه می کنم و از امروز آن گونه از پیامبران سخن خواهم گفت که تو از آنان یاد کردی [و هرگز دنباله رو راه و اندیشه بداندیشان نخواهم بود]. (۱)

۴. گفت و گو با دوست جاثلیق

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از پدرش و او از «صفوان بن یحیی» (فروشنده سابری) نقل می کند که گفت: «ابو قره، دوست و همنشین جاثلیق از من خواست تا او را به دیدار امام رضا علیه السلام ببرم. از امام برای او اجازه خواستم و امام علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور.

چون «ابو قره» وارد شد فرشی را که امام علیه السلام بر آن نشسته بود بوسید و گفت: در آیین ما [رسم بر این است] که باید با بزرگان روزگار خویش چنین رفتاری داشته باشیم، سپس گفت: خدایت به سلامت دارد، فرقه ای مدعی امری است و گروهی دیگر که عدالت در پیش گرفته [آن گروه را تأیید و صحت] ادعایش را تأیید کرده، بر آن گواهی می دهد. شما در این باره چه می گوئید؟

امام علیه السلام فرمود: [در این صورت] ادعای گروه نخست، مقبول است.

ص: ۲۹۱

او گفت: گروهی دیگر ادعایی کرده، اما گواهی از فرقهٔ مقابل ندارند. این صورت حال چگونه است؟

امام علیه السّلام فرمود: ادعای آن گروه باطل و بی اساس است.

او گفت: ما مدعی هستیم عیسی «روح» و «کلمه» خداست که خداوند او را پدید آورد و مسلمانان در این مورد با ما هم عقیده هستند، اما مسلمانان ادعا می کنند که محمد [ص] پیامبر و فرستادهٔ خداوند است، ولی ما در این اعتقاد با ایشان هم فکر نیستیم. پس [مبنای] آنچه که در آن با مسلمانان هم فکر و هم صدا هستیم از آنچه محل خلاف ماست درست تر می باشد.

امام علیه السّلام پرسید: نامت چیست؟

گفت: یوحنا.

امام علیه السّلام فرمود: ای یوحنا، ما آن عیسی بن مریم و روح و کلمهٔ خدا را می پذیریم که به محمد صلی الله علیه و اله ایمان آورده، آمدن او را بشارت داده باشد و خود را بنده خدا بخواند و به آن اقرار کند. حال اگر آن عیسایی که تو او را روح و کلمهٔ خدا می خوانی، به محمد صلی الله علیه و اله ایمان نیاورده، مژدهٔ آمدن او را نداده و نیز به ربوبیت خدا و بندگی خود اقرار نکرده باشد، ما از او بیزار می جوییم.

بنابراین چگونه و کجا ما هم فکر و هم صدا شده ایم؟

ابو قره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز تا برویم که این مجلس [و گفت و گو] ما را سودی نبخشد». (۱)

[ابو قره، از آن رو این سخن را گفت که در احتجاج خود ناکام مانده بود.]

ص: ۲۹۲

۵. گفت و گو با ارباب مذاهب اسلامی

وقتی امام رضا علیه السلام به مجلس مأمون رفت. در این مجلس جمعی از عالمان عراق و خراسان حضور داشتند. مأمون به آنان گفت: «مرا از معنای آیه «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۱)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» آگاه کنید.

عالمان حاضر گفتند: خداوند همه امت را اراده کرده است.

مأمون رو به امام علیه السلام کرد و گفت: ای ابو الحسن، تو چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: [در باب این آیه و معنای آن] همانند آنان سخن نمی گویم، بلکه می گویم: مراد خدای-تبارک و تعالی- [از برگزیدگان،] عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله هستند. مأمون پرسید: چگونه [و بر چه مبنایی] عترت را جدایی از امت اراده فرموده است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر مراد خداوند از [بندگان برگزیده] تمام امت بود بی تردید همگی در بهشت جای داشتند، اما حضرتش [در ادامه آیه پیشین] فرموده است: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲)؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام هستند».

آن گاه و در آیه بعدی ایشان را در بهشت [و در شمار بهشتیان] قرار داده، می فرماید: «جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (۳)؛ [در] بهشت های همیشگی [که] به آن ها در خواهند آمد». بنابراین ارث یاد شده در قرآن، تنها به «عترت» می رسد و نه دیگران.

ص: ۲۹۳

۱- (۱). فاطر/۳۲.

۲- (۲). فاطر/۳۲.

۳- (۳). فاطر/۳۳.

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: عترت، همان هایی هستند که خداوند در توصیف آنان فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)»؛ جز این نیست که خداوند می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در توصیف این «بندگان برگزیده میراث بر» فرموده است:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي (أَهْلَ بَيْتِي) لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. انظروا كيف تخلفوني فيهما. يا أيها الناس، لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»؛

[ای مردم،] من دو [چیز] سنگین در میان شما برجای می گذارم، کتاب خداوند و عترتم (اهل بیتم). این دو هرگز از یکدیگر جدا نشده تا باهم در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. پس درنگ کرده، ببیندیشید چگونه در نبود من با آنان رفتار خواهید کرد. ای مردم، [در صدد آن نباشید که] آنان را تعلیم دهید [و به ایشان راه بنمایانید] که ایشان از شما عالم تر و آگاه تر هستند.

عالمان گفتند: ای ابو الحسن، ما را از این امر آگاه کن که «عترت» همان «آل» (خاندان) پیامبرند یا غیر از ایشان هستند (همه بستگان را شامل می شود)؟

امام علیه السلام فرمود: [آری] همان آل [پیامبر] هستند.

عالمان گفتند: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: امت من آل من هستند.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله نیز خبری مستفیض و انکارناپذیر نقل کرده اند که:

ص: ۲۹۴

آل محمد [همان] امت اوست.

امام علیه السلام فرمود: آیا صدقه بر آل محمد حرام است یا نه؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا همین صدقه بر امت پیامبر حرام است؟

پاسخ دادند: نه.

امام علیه السلام فرمود: همین، تفاوت میان «آل» و «امت» است. وای بر شما! به کدامین سو برده می شوید؟ آیا از قرآن روی برگرفته اید یا این که گروهی تجاوز کنید؟ آیا نمی دانید که ظاهر روایت [نیز] تنها برگزیدگان هدایت یافته را در بر می گیرد؟

گفتند: ای ابو الحسن، این را از کجا می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: از آن جا که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱)»؛

و در حقیقت، نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو، نبوت و کتاب را قرار دادیم، از آن ها [برخی] آراهیب [شد]ند، و [لی] بسیاری از آنان بدکار بودند». بنابراین، پیامبری و کتاب [که ارث پیامبران است] به وارثان هدایت یافته می رسد و نه ارث بران فاسق و گمراه.

نوح به خداوند عرضه داشت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ (۲)»؛ پروردگارا، پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است». از آن رو نوح از خداوند چنین درخواستی کرد که حضرت حق وعده داده بود او و خاندانش را از طوفان نجات داده، ایمنی بخشند. خداوند در پاسخ او فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ

ص: ۲۹۵

۱- ((۱)). حدید/۲۶.

۲- ((۲)). هود/۴۵.

أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَأْذِنُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۱)؛ او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایست است. پس چیزی که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می دهم که از نادانان نباشی. این را می دانی [و خوانده ای]؟

مأمون گفت: آیا خداوند، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند عزیز و جبار طبق [آیات] قرآن، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است.

مأمون گفت: در کجای قرآن [چنین چیزی] آمده است؟

امام علیه السلام فرمود: آن جا که حضرت حق فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ (۲)؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

فرزندانی [که] بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند. و حضرتش در جایی دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۳)؛ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند، در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

آن گاه حضرت احدیت در پی این آیه، مؤمنان را مخاطب قرار داده فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید». [پس آگاه باشید] اینان کسانی هستند که کتاب و حکمت را به

ص: ۲۹۶

۱- (۱). هود/۴۶.

۲- (۲). آل عمران/۳۳ و ۳۴.

۳- (۳). نساء/۵۴.

۴- (۴). نساء/۵۹.

ارث برده [و از این جهت] و براساس آیه قبلی مورد حسادت واقع شدند.

«ملک» بزرگی که آیه قبلی از آن نام برده نیز همان فرمانبرداری از این برگزیدگان پاک می باشد.

عالمان پرسیدند: آیا خداوند «برگزیدگی» را در کتاب خود تفسیر کرده است؟

امام علیه السلام فرمود: [خداوند،] برگزیدگی را تنها به صورت صریح و ظاهری در دوازده جای قرآن تفسیر نموده است:

نخست: آن جا که می فرماید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱)»؛ و خویشان نزدیکت را هشدار ده» (یعنی، قبیله مخلص خویش را هشدار ده). «أَبِي بَن كَعْب» این آیه را چنین خوانده و در قرآن جمع آوری شده توسط «عبد الله بن مسعود» نیز چنین ثبت شده بود، اما «عثمان بن عفان» که از او خواسته بود قرآن را گردآوری کند، این تفسیر را از آن حذف کرد. این فرمان خدا که در آن، خاندان [پیامبر] را مورد توجه قرار داد، منزلتی بلند، فضلی سترگ و شرافتی بس والا برای ایشان به شمار می رود.

دوم: این که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)»؛ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». این فضیلت آن چنان روشن و آشکار است که هیچ معاندی آن را انکار نمی کند.

سوم: زمانی بود که خداوند پاکان خلقش را از دیگران متمایز کرد [و باز شناسانده]، پیامبر صلی الله علیه و اله را مخاطب آیه «ابتهال» قرار داد و فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

ص: ۲۹۷

۱- (۱). شعراء/ ۲۱۴.

۲- (۲). احزاب/ ۳۳.

أَبْنَاءُ اللَّهِ وَابْنَاتُكُمْ وَنِسَاءُ اللَّهِ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسِكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱)؛ [ای محمد،] بگو: بیاید پسرانمان و پسرانمان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویش و شما خویش را فراخوانیم، سپس مباحله (نیایش) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». [در پی این فرمان] پیامبر صلی الله علیه و اله، علی، حسن، حسین و فاطمه -علیهم السلام- را برای مباحله [به وعده گاه] برد و بدین ترتیب، آنان را هم سنگ جان خویش گرداند. آیا می دانید معنای «انفسنا و انفسکم» چیست؟

عالمان حاضر در مجلس گفتند: منظور پیامبر صلی الله علیه و اله از «خویش» شخص خودش بوده است.

امام علیه السلام فرمود: دچار خطا شده اید، مراد پیامبر صلی الله علیه و اله از «خویش»، علی علیه السلام بود و گفته پیامبر صلی الله علیه و اله گواه این مطلب است، آن جا که فرمود: بنو ولیعه دست بردارند که در غیر این صورت مردی را به مصاف آنان می فرستم که همانند جان من است.

و منظور از این مرد علی علیه السلام بود. در این جا پیامبر صلی الله علیه و اله علی را همسان جان خود خوانده است و این خصوصیتی است که کسی بدان دست نمی یابد و فضیلتی است که حتی دو کس در آن دچار اختلاف نمی شوند و شرافتی است که کسی نتوانسته در آن [بر علی علیه السلام] سبقت گیرد.

چهارم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله -جز خاندان و عترتش- همگان را از مسجد نبوی بیرون کرد. مردم در این باره سخن گفتند [و نسبت به این کار پیامبر صلی الله علیه و اله اعتراض کردند] و «ابن عباس» نیز به پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «علی را و انهادی و ما را بیرون راندی.

پیامبر صلی الله علیه و اله در پاسخ فرمود: من این کار را [خودسرانه] نکردم، بلکه خداوند

ص: ۲۹۸

او را وانهاد و شما را بیرون راند».

این اقدام پیامبر صلی الله علیه و اله، تفسیر فرموده او به علی علیه السلام است که فرموده است: «یا علی، أنت منی بمنزله هارون من موسی»؛ ای علی، جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.

عالمان گفتند: این مطلب چه جایگاهی در قرآن دارد؟

ابو الحسن رضا علیه السلام فرمود: [تفسیر] آن را از قرآن برای شما می خوانم.

گفتند: چنین کن.

امام علیه السلام فرمود: خداوند می فرماید: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً (۱)»؛ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کن و خانه های خود را عبادتگاه سازید». این آیه به جایگاه هارون نسبت به موسی اشاره دارد و نیز [براساس حدیث منزلت] جایگاه علی علیه السلام را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله بیان می کند. در کنار این [بیان،] پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: [ورود به] این مسجد برای جنب و حائض - جز برای محمد و آل محمد - روا نباشد.

عالمان گفتند: این شرح و این بیان تنها نزد شما گروه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله یافت می شود.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: «أنا مدينة العلم و علی بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»؛

من شهر دانشم و علی دروازه آن است. پس هر کس آهنگ این شهر کند باید از دروازه آن درآید». [حال بگویند که] چه کسی این [فضیلت] ما را انکار می کند. آنچه از

ص: ۲۹۹

برتری، شرافت، پیشگامی، برگزیدگی و پاکی و پاکیزگی را برشمردیم [آن چنان روشن و آشکار است که] تنها معاندان منکر آن هستند، پس خدای عز و جل - را بر این می ستاییم.

پنجم: خداوند فرموده است: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ (۱)؛ و حق خویشاوند را ادا کن». چون این آیه بر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فروفستاده شد، فرمود: فاطمه (س) را نزد من بخوانید.

چون فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حاضر شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: ای فاطمه.

گفت: لیبیک ای رسول خدا.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: فدک بدون تاخت و تاز و جنگ، بلکه با مصالحه به دست آمده و تنها از آن من است و هیچ مسلمانی در آن سهمی ندارد و به فرمان خداوند آن را به تو می دهم. آن را بپذیر و از آن تو و فرزندان باشد.

بدین ترتیب خداوند عزیز و جبار، با آیه «قربی» این خاندان را از میان سایر افراد امت برگزید.

ششم: فرموده خداوند عز و جل - است که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (۲)؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان [ام] نمی خواهم». خداوند از میان پیامبران، پیامبر اسلام را و از میان خاندان ها، خاندان او را از این خصوصیت بر خوردار کرد. حضرت احدیت به هنگام یاد کردن پیامبران، از نوح چنین یاد می کند: «وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا

ص: ۳۰۰

۱- (۱). اسراء/۲۶.

۲- (۲). شوری/۲۳.

تَجْهَلُونَ (۱)؛ ای قوم من، در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم. مزد من تنها با خداست. آن هایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم، آنان با پروردگار خویش دیدار خواهند کرد، ولی می بینم که شما مردمی نادان هستید».

زمانی که خداوند از هود یاد می کند، می فرماید: «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۲)؛

ای قوم من، در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است، چرا از روی خرد نمی اندیشید؟. اما حضرت حق [در مورد پیامبر ختمی، به گونه دیگری مقرر داشته،] به او می فرماید: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان [ام] نمی خواهم» و زمانی دوست داشتن خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و اله را بر مردم واجب فرمود که می دانست این خاندان هرگز از آیین [پاک اسلام] روی برنرفته، گام در بیراهه ضلالت و گمراهی نمی گذارند.

وانگهی [ممکن است] کسی، کسی را دوست بدارد، اما در میان خاندان او کسی باشد که نسبت به او کینه و دشمنی ورزد و همین، دل او را [که مورد محبت قرار گرفته] چرکین کند. از آن جا که خداوند دوست نداشت دل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از مؤمنان چرکین باشد، دوستی خاندان [پاک] او را بر مؤمنان واجب گرداند. از این رو هر کس این فرمان خدا را [به گوش جان] گرفت و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و خاندان پاک او دوستی و مهر ورزید، [بی تردید] رسول خدا او را دشمن نخواهد داشت و هر کس این فرمان را نادیده انگاشته، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندان [پاک] او دشمنی ورزد، بر رسول خدا [فرض] است که او را

ص: ۳۰۱

۱- (۱). هود/۲۹.

۲- (۲). هود/۵۱.

دشمن بدارد، چرا که او فرمانی واجب از واجبات الهی را ترک کرده است.

[حال از شما می‌پرسم که] کدامین فضیلت و شرافت بر این جایگاه [که خداوند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را از آن بهره مند فرموده] مقدم و برتر است؟

چون خداوند آیه «قربی» را بر پیامبر صلی الله علیه و اله فرستاد، حضرتش میان یاران خود برخاسته، حمد و ثنای الهی گفت و فرمود: «ای مردم، خداوند، شما را به [تن دادن به] فریضه ای امر فرموده است. آیا این فریضه را [با تمام اجزای آن] انجام می‌دهید؟

کسی پاسخ پیامبر صلی الله علیه و اله را نداد.

روز دیگر پیامبر صلی الله علیه و اله در جمع یاران حاضر شد و گفته روز قبل را تکرار فرمود که این بار نیز پاسخی نشنید. سومین روز [و برای سومین بار] به میان آنان رفت و فرمود: ای مردم، آن فرمان واجب الهی [دادن] طلا و نقره، خوردنی و آشامیدنی نیست.

حاضران گفتند: بنا بر این [آن را] بر ما عرضه کن و پیامبر صلی الله علیه و اله آیه قربی را برای آنان تلاوت فرمود. حاضران گفتند: اگر [فرمان خدا] این است [باکی نیست آن را] می‌پذیریم». [اما ای مردم، بدانید که] بیشتر آنان این فرمان و فریضه الهی را وانهاده، به پیمان و عهد خود وفا نکردند.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم حدیثی نقل کرد که او از جدم و او از پدراننش و آنان از حضرت حسین بن علی علیه السلام آن را روایت کردند که فرمود:

«مهاجران و انصار نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرد آمدند و به حضرتش گفتند: ای رسول خدا، هیئت هایی که به دیدار تو می‌آیند و نیز مخارج زندگی ات بر دوش تو سنگینی می‌کند. اموال و خون (جان) ما در اختیار توست هرگونه که بخواهی در آن فرمان بران که تو را [در این کار] نیکوکار و [شایسته] پاداش

می بینیم. هرچه از آن را که بخواهی ببخش و هرچه را که بخواهی برای خود بگیر که بر تو ملامتی و گلاویه ای نباشد. خداوند-عز و جل-روح الامین (جبرئیل) را بر پیامبر صلی الله علیه و اله فرودرستاد و به حضرت محمد صلی الله علیه و اله فرمان داد تا آیه قریبی را برای آنان تلاوت کند [و حضرتش آیه را چنین تفسیر کرد: پس از من نزدیکان مرا میازارید، سپس آن جمع از نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بیرون رفتند.

برخی از آنان می گفتند: از آن رو رسول خدا صلی الله علیه و اله از پذیرش پیشنهاد ما رو برتافت تا [با این آیه و گفتار،] ما را در نبودنش به توجه و رویکرد به خاندانش ترغیب کند و آنچه به ما گفت همان دم ساخت و پرداخت و به خداوند نسبت داد.

پس از این بیان، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱)»؛

یا می گویند: این [کتاب] را برافته است. بگو: اگر آن را برافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید، او آگاهتر است به آنچه [با طعنه] در آن فرومی روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان.

[ای حاضران، بدانید] گفته آنان درباره پیامبر صلی الله علیه و اله بس ناهنجار و سنگین بود. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را خواست و به ایشان فرمود: آیا چیزی رخ داده (گفت و گویی صورت گرفته)؟

گفتند: به خدا سوگند، آری ای رسول خدا. برخی از ما سخنی بس سنگین بر زبان راندند، ولی ما آن را ناپسند شمرده [از آن دلگیر شد] ایم.

رسول خدا آیه را برای آنان تلاوت فرمود و همگان سخت گریستند. این

ص: ۳۰۳

زمان بود که خداوند این آیه را فر فرستادند: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه می کنید می داند».

هفتم: خداوند فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۲)؛

خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید. معاندان و دشمنان می دانند هنگامی که این آیه نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا، سلام دادن [بر تو] را دانستیم، درود گفتن بر تو چگونه است؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: این که بگویید: اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد؛

بار خداوند، بر محمد و خاندان او درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی که به یقین تو سزاوار ستایشی.

ای جماعت حاضر، آیا در این گفته، اختلاف نظر دارید؟

[همگان] گفتند: نه.

مأمون گفت: این چیزی است که هیچ اختلافی در مورد آن نیست و همگان بر آن اجماع کرده اند. اینک اگر بیانی روشن تر از این از قرآن داری [برای ما بازگو].

امام علیه السلام فرمود: مرا از این گفته خداوند آگاه کنید که فرمود: يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳)؛

ص: ۳۰۴

۱- (۱). شوری/ ۲۵.

۲- (۲). احزاب/ ۵۶.

۳- (۳). یس/ ۱-۴.

یاسین. سوگند به قرآن حکمت آموز. که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی. بر راهی راست [قرار داری]. حال مراد خداوند از «یاسین» کیست؟

عالمان گفتند: یاسین، محمد [ص] است و هیچ تردیدی در آن نیست.

امام علیه السلام فرمود: خداوند [منان،] با این خطاب، چنان فضیلت و منزلتی به محمد و خاندان او داد که هیچ خردورزی نمی تواند به کنه وصف آن برسد، چرا که خداوند تنها به پیامبران - که درود خداوند بر آنان باد - سلام داده، فرموده است، «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۱)؛ درود بر نوح در میان جهانیان»، «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ (۲)؛ درود بر ابراهیم» و «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ (۳)؛ درود بر موسی و هارون.

[حضرت حق در هیچ یک از این آیه ها] نگفته است: سلام بر خاندان نوح، سلام بر خاندان ابراهیم، سلام بر خاندان موسی و هارون، اما [در مورد پیامبر اسلام] فرموده است: «سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ يٰسَـٰئِـٔنَ (۴)؛ درود بر خاندان یاسین» که مراد خداوند همان آل محمد صلی الله علیه و اله است.

مأمون گفت: دریافتم که شرح و تفسیر این آیات در معدن نبوت [که شما وارث آن هستید] قرار دارد.

هشتم: خداوند - عز و جل - فرموده است: «وَ اَعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى (۵)»

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] است». [در این آیه] خداوند سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و اله را در

ص: ۳۰۵

۱- (۱). صافات/۷۹.

۲- (۲). صافات/۱۰۹.

۳- (۳). صافات/۱۲۰.

۴- (۴). صافات/۱۳۰.

۵- (۵). انفال/۴۱.

کنار سهم خود و سهم پیامبرش - که درود بر او باد - قرار داده است و همین، وجه تمایز و مرز میان «آل» و «امت» است. حضرت باری تعالی اینان را در یک جایگاه و امت را در جایگاهی دیگر قرار داده، آنچه را برای خود خواسته، برای آنان پسندیده و آنان را به این وسیله برگزیده است.

حضرت حق، این بخش را با [بیان سهم] خود آغاز کرده، پیامبر را در مرتبه دوم و خاندان او را در مرتبه بعدی سهم گرفتن از «فیء»، «غنیمت» و... که حضرتش برای خود خواسته، قرار داده است. او - که گفته اش حق است - با آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ»

بر پیوستگی [و تغییرناپذیری] حقوق دائم آنان تا روز قیامت تأکید دارد، آن جا که فرموده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۱)»؛

از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش باطل به سوی آن نمی آید، وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات].

اما آن جا که [در بخش دوم آیه پیشین] می فرماید: «وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ؛ و یتیمان و بینویان» [پس بدانید که] چون یتیم از آن حالت درآمده، [بزرگ شده، یا همسری گزیند] دیگر سهمی از غنیمت ها نخواهد داشت و چون بینوا، توانمند شود، از غنیمت بی بهره خواهد شد و حق «مساکین» بر او حرام می شود، اما سهم «خویشاوندان» برای نیازمند و بی نیاز آنان، همچنان تا قیامت پابرجاست. [اگر پرسند چرا توانمندان ایشان از آن بهره می برند؟ پاسخ آن چنین است که] کسی از خدا و پیامبرش بی نیازتر نیست، اما حضرتش به ترتیب، بخشی از آن [غنایم و فیء] را به خود و بخشی به پیامبرش اختصاص

ص: ۳۰۶

داد و آنان را [در این زمینه] مترادف خود و پیامبر خویش گرداند.

[در مورد اطاعت و فرمانبرداری نیز وضع به همین صورت است.] خداوند متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده، از آنان خواسته است تا پس از اطاعت از او از پیامبر صلی الله علیه و اله و پس از او از خاندانش پیروی کنند، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)»؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید».

و نیز فرموده است: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ «ولی» شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند.

بدین ترتیب، خداوند-همان گونه که سهم پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندان او را [برای همیشه] قرین سهم خود گرداند، ولایت و [پذیرش] سرپرستی آنان و نیز اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و اله را با اطاعت از خود قرین فرمود. منزله و بلندمرتبه خداوندی است [همو که] نعمتش بر این خاندان بس بزرگ و سترگ است.

آن گاه که خداوند از «صدقه» سخن به میان می آورد، خود، پیامبرش و خاندان پیامبر را از آن دوطرف داشته، می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ (۲)»؛

صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و توزیع] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده

ص: ۳۰۷

۱- (۱). نساء/ ۵۹.

۲- (۲). توبه/ ۶۰.

اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست».

آیا در این آیه [که دربارهٔ صدقه است] به موردی برمی خورید که خداوند برای خود، برای پیامبرش یا برای خویشاوندان نزدیک آن حضرت سهمی مقرر فرموده باشد؟ [خداوند در این مورد چنین نکرده است،] چرا که خود، پیامبر خود و خاندان او را از صدقه دور و منزّه کرده، بلکه آن را بر [پیامبر و] خاندان او حرام گردانیده است، زیرا «صدقه» چرک [معنوی] مردم است و این خاندان از هر پلیدی و چرک [معنوی] پاکیزه گردانیده شده اند و خداوند ایشان را [از میان خلق] برگزید و چیزی را که برای خود می پسندید برای آنان پسندیده، آنچه را برای خود ناپسند می دید برای ایشان نمی پسندید.

نهم: این که ما «اهل الذکر» هستیم؛ همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱)»؛

پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید.

عالمان گفتند: مراد این آیه از «اهل الذکر»، یهود و نصاری هستند.

حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام فرمود: آیا چنین چیزی درست [و ممکن] است؟ بنابراین ما را به دین خویش می خوانند و می گویند: دین ایشان از اسلام برتر است!

مأمون گفت: در این باره توضیح و شرحی داری که مخالف ادعای آنان باشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری «ذکر»، رسول خداست و ما «اهل» آنیم و این در قرآن کریم صراحت دارد آن جا که در سوره طلاق آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي

ص: ۳۰۸

الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ (۱)؛

[پس از مخالفت فرمان خدا] پرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید، زیرا خداوند چیزی که مایه «تذکر» است بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند. [ای مأمون، این] توضیح و تفسیر [مورد نهم] بود.

دهم: خداوند عز و جل - در آیه «تحریم» فرموده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ (۲)»

حرام شده است بر شما، مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان. آیا دختر، دختر دختر و هر [اناث] که از من به وجود آید ممکن است که به کابین رسول خدا صلی الله علیه و اله - در صورت زنده بودنش - درآیند؟ نظر خود را بیان کنید. آنان گفتند: نه.

امام علیه السلام فرمود: آیا ممکن است دختر هریک از شما به کابین پیامبر صلی الله علیه و اله درآید؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: با همین بیان و گفتار [ثابت شد که] ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله بوده و شما [به عنوان امت،] خاندان او نیستید، زیرا اگر از خاندان او بودید، همان گونه که دختران ما بر او حرام است، دختران شما نیز بر او حرام می بود و هر گاه کسی در شمار «آل» نباشد، از پیامبر صلی الله علیه و اله نیز نیست و همین، تفاوت میان «آل» و «امت» است.

ص: ۳۰۹

۱- (۱). طلاق/۱۰-۱۱.

۲- (۲). نساء/۲۳.

یازدهم: خداوند در سوره «مؤمن» (غافر) از زبان مردی نقل بیان کرده، می فرماید:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ (۱)»؛

و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به جهت این که می گوید: پروردگار من «الله» است در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟.

این مرد مؤمن، پسر دایی فرعون بود. از این رو خداوند او را به پیوند خویشاوندی اش به فرعون نسبت داد و او را از خاندان فرعون خواند، اما او را به دین و آیین فرعون نسبت نداد. به همین صورت ما نیز در خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و اله و این که از او زاده شده ایم اختصاص یافتیم و آیین پیامبر صلی الله علیه و اله را در میان مردم گسترانیدیم که این، فرق [دیگری] میان [آل] و «امت» است.

دوازدهم: خداوند فرموده است: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْبِرْ عَلَيْهَا (۲)»؛ و خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکویا باش.».

حضرت حق ما را از این ویژگی بهره مند فرمود، چرا که افزون بر فرمان همگانی به نماز گزاردن، ما را نیز [به طور جداگانه] به گزاردن آن امر فرمود [که این نیز از دیگر ویژگی ماست]. پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و اله تا نه ماه و همه روزه در پنج وقت به درب سرای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می رفت و می فرمود:

«الصلاة يرحمكم الله؛ نماز [را به پا دارید] خدایتان بر شما رحمت آرد». [هرگز نشنیده اید که] خداوند یکی از دو دمان پیامبران را از چنین منزلت و کرامتی که ما را

ص: ۳۱۰

۱- (۱). غافر/ ۲۸.

۲- (۲). طه/ ۱۳۲.

برخوردار کرده، بهره مند نموده باشد و حضرتش از میان دودمان تمام پیامبران، ما را از این ویژگی بهره مند فرمود و این، فرق [دیگری] میان «آل» و «امت» است.

و درود خداوند بر دودمان او (پیامبر) باد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد صلی الله علیه و اله فرستاده او باد». (۱)

۶. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با مأمون

از «ابو الصلت هروی» نقل شده است که: «روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: [می خواهم] مرا آگاه کنی که چگونه جدت امیر المؤمنین تقسیم کننده بهشت و دوزخ است، زیرا [این مسأله] اندیشه مرا مشغول کرده است.

امام علیه السلام به او فرمود: ای امیر المؤمنین، مگر تو خود [این مطلب را] از پدرت و از پدرانت از «عبد الله بن عباس، روایت نکرده ای؟ آن جا که گفته: از رسول خدا شنیده است که فرمود: «حب علی ایمان و بغضه کفر»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی با وی کفر است.

مأمون گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین اگر تقسیم بهشت و دوزخ [و تعیین بهشتی و دوزخی] بر اساس دوستی و دشمنی با او باشد، پس او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو زنده نباشم. گواهی می دهم که تو

ص: ۳۱۱

وارث [کنجینه] دانش رسول خدا هستی».

ابو الصلت می گوید: چون امام رضا علیه السلام به خانه خویش بازگشت، نزد او رفته، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، چه نیکو پاسخی به امیر المؤمنین (مأمون) دادی!

امام علیه السلام فرمود: ای ابو الصلت، من از زبان خود او با وی سخن گفتم. از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کرد که فرمود: «یا علی، أنت قسیم الجنة و النار يوم القيامة، تقول للنار هذا لی و هذا لك»؛

ای علی، تو در روز قیامت بهشت و دوزخ را تقسیم می کنی. به دوزخ می گویی: این [دشمن] از آن توست و این [دوست] از آن من است. (۱)

۷. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با متکلمان فرقه های اسلامی

از «حسن بن جهم» نقل شده است که گفت: «روزی وارد مجلس مأمون شدم. علی بن موسی الرضا علیه السلام و فقیهان و متکلمانی از فرقه های گوناگون اسلامی در آن جا حضور داشتند. یکی از آنان امام رضا علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت: ای پسر رسول خدا، چگونه [و بر چه اساسی] ادعای امامت، درست و مبتنی بر واقعیت است؟

امام علیه السلام فرمود: براساس نص و با ارائه دلیل.

پرسید: دلیل بر امامت امام چیست؟

امام علیه السلام فرمود: با [آزمودن] دانش مدعی و مستجاب الدعوه بودن او.

گفت: چگونه از آینده خبر می دهید؟

ص: ۳۱۲

امام علیه السلام فرمود: براساس عهد و پیمانی (دانشی) که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما رسیده است.

گفت: چگونه از نهان و راز مردم و آنچه در دل آنان می گذرد خبر می دهید؟

امام علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»؛

از فراست و تیزبینی مؤمن بر حذر باشید که او به مدد فروغ خداوند می نگردد [و چهره و درون انسان را می کاود] آیا این گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را شنیده ای؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: هر مؤمنی به اندازه ایمان، بینش و دانش خود از این تیزبینی برخوردار بوده و به مدد نور الهی در افراد می نگردد [و از نهان و اندیشه ناگفته آنان باخبر می شود]. خدای عز و جل - تمام آنچه را که به مؤمنان داده، در ما امامان یک جا جمع کرده است و همو در کتاب محکم و سستی ناپذیر خود فرموده است: **إِنَّ فِي ذِكْرِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۱)**؛ در این سرگذشت عبرت انگیز، نشانه هایی است برای هوشیاران.

بنابراین، نخستین این هوشیاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله است و پس از او [علی بن ابی طالب] امیر المؤمنین علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از فرزندان حسین علیه السلام هستند [که] تا روز قیامت [از این موهبت الهی برخوردار می باشند].

حسن بن جهم می گوید: مأمون رو به حضرت رضا علیه السلام کرد و گفت: ای

ص: ۳۱۳

ابو الحسن، از مواهبی که خداوند تنها به شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله داده ما را بیشتر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: خدای عز و جل - به وسیله روحی مقدس و پاکیزه که [از جنس] فرشته نباشد، ما را یاری داده است. این روح در میان گذشتگان تنها با رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و [همچنان] با امامان از خاندان ماست که [گام های] ایشان را استوار کرده، در راه راست می گمارد و ایشان را موفق می دارد. این روح، ستون نوری است که میان ما و خدای عز و جل - امتداد یافته است.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای ابو الحسن، شنیدم که جماعتی درباره شما [خاندان] راه غلو در پیش گرفته و از حد اعتدال گذشته اند.

امام علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش و او از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب - که درود خداوند بر آنان باد - برایم حدیثی نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «لا ترفعونی فوق حقی، فإنّ الله - تبارک و تعالی - اتّخذنی عبداً قبل أن یتخذنی نبیاً»؛

مرا فراتر از آنچه که باید و سزاوار آن هستم ندانید، زیرا خداوند - تبارک و تعالی - پیش از آن که مرا به رسالت برگزیند به بندگی ام برگزیده است.

خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «^۱ كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّنَ أَرْبَابًا أ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱)»؛

ص: ۳۱۴

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید، بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید و غیر از خدا را پرستش نکنید. و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟».

علی علیه السلام فرمود: «یَهْلِكُ فِي إِثْنَانٍ وَلَا ذَنْبَ لِي، مَحَبُّ مَفْرُطٍ وَ مَبْغُضٌ مَفْرُطٌ، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مِمَّنْ يَغْلُو فِينَا وَ يَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّهَا كِبْرَاءَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّصَارَى، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي الْهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا - أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱)»؛

دو کس به وسیله من هلاک می شود، بدون این که من در هلاکت او دخیل و مقصر باشم:

آن کس که مرا دوست می دارد و در این راه زیاده روی می کند و آن کس که دشمنی با مرا از حد بگذراند. کسی که درباره ما راه غلو و افراط در پیش گیرد و ما را بیش از آنچه هستیم بخواند [به بیراهه رفته] به درگاه خداوند از آنان بیزاری می جویم، همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری بیزاری جسته است. همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود، غیر از خدا انتخاب کنید؟ او می گوید: منزه می تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم.

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می دانی. تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی، و من از

آنچه در ذات پاک توست، آگاه نیستم به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری. من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. به آن‌ها گفتم: خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم، مراقب و گواه ایشان بودم، ولی هنگامی که مرا از میان آن‌ها برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی، و تو بر هر چیز گواهی.

نیز حضرت احدیت فرموده است: «لَنْ يَسْتَكْفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (۱)؛

هرگز مسیح از این‌جا نداشت که بنده خدا باشد، و نه فرشتگان مقرب او از این‌جا [امر] با داشتند.

و نیز می‌فرماید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَتْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ (۲)؛

مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده خدا بود، پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند.

مادرش، زن بسیار راستگویی بوده هر دو غذا می‌خوردند».

معنای آن این است که آن دو [همانند دیگر انسان‌ها] از خود فضولات دفع می‌کردند. بنابراین هر کس پیامبران را خدا بخواند و امامان را خدا یا پیامبر بنامد یا غیر امام را امام بخواند [به یقین بیراهه رفته و کفر ورزیده است و] ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مأمون گفت: ای ابو الحسن درباره «رجعت» چه می‌گویی؟

امام علیه السلام فرمود: [بی تردید] «رجعت» حقیقت دارد و در میان امت‌های پیشین وجود داشته و قرآن از آن سخن گفته است. رسول خدا صلی الله علیه و اله [نیز در این باب] فرموده است: «هر آنچه در میان امت‌های پیشین وجود داشته، بی هیچ

ص: ۳۱۶

۱- (۱). نساء/ ۱۷۲.

۲- (۲). مائده/ ۷۵.

کاستی در این امت نیز خواهد بود». سپس امام علیه السّلام فرمود: چون مهدی (عجل الله فرجه) [که] از فرزندان من [است] خروج کند، عیسی بن مریم فرود آمده، پشت سر او نماز خواهد گزارد.

آن گاه حضرتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این روایت را نقل کرد: «إن الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا، فطوبی للغریب». قیل: یا رسول الله ثم یکون ماذا؟

قال: ثم یرجع الحق إلی أهله؛ اسلام، غریبانه آغاز شد و غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان.

گفته شد: ای رسول خدا، پس از آن چه خواهد شد؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: حق به صاحبان آن بازمی گردد.

مأمون از امام علیه السّلام پرسید: ای ابو الحسن، درباره قائلان به «تناسخ» چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: هر کس قائل به تناسخ باشد [و آن را بپذیرد] به یقین به خداوند بزرگ کفر ورزیده، بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.

مأمون پرسید: درباره «مسخ شدگان» چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: آنان گروهی بودند که خداوند بر ایشان خشم گرفته، مسخشان کرد. [مسخ شدگان] سه روز زنده ماندند و بدون این که زایش و تولید مثل داشته باشند مردند. [از این روست که] خوردن و استفاده های دیگر از بوزینه ها، خوک ها و دیگر حیواناتی که مسخ شدگان به صورت آن ها درآمدند، حرام است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو زنده نباشم. به خدا سوگند، دانش دوست و سره، تنها نزد اهل بیت علیهم السّلام است و دانش پدرانیت به تو رسیده است.

خداوند از جانب اسلام و مسلمانان تو را پاداش نیکو دهد».

حسن بن جهم می گوید: چون امام رضا علیه السّلام مجلس مأمون را ترک کرد و به سوی منزل خود روانه شد، به خانه حضرت رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله، خدا را سپاس که تو را از نظر و رأی نیکوی امیر المؤمنین (مأمون) برخوردار کرد و او را واداشت تا- آن گونه که دیدم- گرامی ات دارد و گفته ات را بپذیرد.

امام علیه السّلام فرمود: ای پسر جهم، فریفته این گرامی داشتن ها و گوش به سخن دادن و پذیرفتن ها مشو که او مرا به ستم و به زهر خواهد کشت. این [خبر] از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و اله به من رسیده، پس تا زمانی که زنده هستم این [راز] را پنهان دار.

حسن بن جهم می گوید: تا آن هنگام که [ابو الحسن الرضا ع] در طوس و به زهر کشته شده، در خانه «حمید بن قحطبه طائی» و در کنار هارون دفن شد، این راز را همچنان در سینه پنهان می کردم [و آن زمان بود که این مطلب را باز گفتم] ^(۱).

۸. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی

علیرغم این که مأمون وانمود می کرد که بزرگی و شکوه امام رضا علیه السلام را می خواهد، اما همواره بر آن بود تا اشتباهی از امام علیه السّلام رخ دهد و طرف بحث بر امام علیه السّلام چیره شود. زمانی که فقیهان و متکلمان در مجلس مأمون جمع شده بودند و امام علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون آنان را واداشت تا درباره امامت با

ص: ۳۱۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۰.

امام علیه السّلام مناظره کنند.

امام علیه السّلام به آنان فرمود: «یکی از میان خود برگزینید که چون به دلایل من تن دهد و قانع شود، شما نیز از او پیروی کنید.

آنان پذیرفتند و «یحیی بن ضحاک سمرقندی» را که در خراسان همتایی نداشت، برای مناظره با امام علیه السّلام برگزیدند. امام علیه السّلام به او فرمود: ای یحیی، هر چه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: درباره امامت گفت و گو کنیم. چگونه امامت را از آن کسی می دانی که به امامت برگزیده نشده، اما آن را که محل اتفاق بود و به امامت رسید امام نمی دانی؟

امام علیه السّلام فرمود: ای یحیی، اگر کسی گفته دروغگویی را نسبت به خود تصدیق کند یا سخن راستگویی را نسبت به خود دروغ بخواند [در این صورت] راه درست پیموده و به حق رفتار کرده یا این که باطل کار بوده و راه خطا در پیش گرفته است؟ یحیی خموش شد.

مأمون به یحیی گفت: پاسخ او را بده.

یحیی گفت: [به جاست که] امیر المؤمنین مرا از این کار معاف دارد.

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت: ای ابو الحسن، انگیزه خود را از طرح این سؤال برای ما بازگو.

امام علیه السّلام فرمود: یحیی ناگزیر است روشن کند که آیا امامان او به دروغ علیه خود سخن گفته اند یا راست گفته اند؟ اگر بگوید: آنان دروغ گفته اند، بنابراین فرد دروغگو امین نخواهد بود و اگر بگوید: راست گفته اند [پس بدانید که] نخستین آنان (ابو بکر) گفت: «[در حالی] به سرپرستی شما منصوب شدم که از

شما بهتر نبودم». دومین آنان (عمر) گفت: «بیعت با او رخدادی غیرمنتظره و اقدامی نامعقول بود. از این پس هر کس چنین خطایی مرتکب شود او را بکشید».

به خدا سوگند او (عمر) کیفر مرتکبان چنین خطایی را تنها کشته شدن می دانست. بنابراین، [انتخاب و] بیعت با کسی که بهترین مردم نبوده و از مزایای «بهترین» بودن، چون: دانش، جهاد و دیگر فضایل برخوردار نباشد - که او نیز چنین بود - چنان خطای فاحش و ویرانگری است که هر کس مرتکب همانند آن شود کیفرش کشته شدن است. حال، تعیین جانشین از سوی چنین کسی [که به این صورت انتخاب شده] چگونه پذیرفته می شود؟

از دیگر سو او بر فراز منبر می گفت: «شیطانی بر من چیره می شود، پس هر گاه که [دیدید] مرا از راه راست خارج می کند، شما مرا به راه آورید و چون خطایی کردم، راهنمایی ام کنید».

چه راست گفته باشند، چه دروغ، در هر حال آنان امام نیستند. [اینک از یحیی می پرسیم که] چه پاسخی دارد؟

مأمون از این گفتار امام رضا علیه السلام شگفت زده شد و گفت: ای ابو الحسن بر گستره زمین کسی چون تو این چنین نیکو از عهده این کار (مناظره) بر نمی آید». (۱)

۹. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «سلیمان مروزی، متکلم خراسان، بر

ص: ۳۲۰

مأمون وارد شد و مأمون او را گرامی داشته، صله اش داد. آن گاه به او گفت: عمو زاده ام علی بن موسی از حجاز آمده است. او [علم] کلام و متکلمان را دوست می دارد. خوب است روز «ترویه» نزد ما آمده با او به مناظره پردازی.

سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، [خوش ندارم] در مجلسی که بنی هاشم نیز حضور دارند از او چیزی بپرسم، چرا که [می ترسم] در گفت و گو و مناظره با من درمانده، از به پایان رساندن گفت و گو بازماند و [بدین ترتیب] از منزلت و جایگاهش کاسته می شود و این، برای من ناگوار و ناپسند است.

مأمون گفت: از آن جا که توانمندی [علمی] تو را می دانستم، احضارت کردم و اگر در این رویارویی حتی در یک مورد حجت و دلیل او را رد کنی و باطل نمایی نیاز مرا برآورده ای.

سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، هرچه می گویی. مرا و او را رودررو قرار ده و خود نظاره کن.

مأمون پیکری نزد امام علیه السلام فرستاد که حامل این پیام بود: مردی از اهالی مرو که در علم کلام یگانه خراسان می باشد بر ما وارد شده است. [به جاست] زحمت آمدن به این جا را بر خود هموار کنی.

امام علیه السلام برخاست تا تجدید وضو کند. آن گاه به ما که «عمران صابی» نیز همراهمان بود، فرمود: پیشتر از من بروید، ما نیز به سوی سرای مأمون رفته بر دروازه او قرار گرفتیم. «یاسر» و «خالد» دستان مرا گرفته، به درون بردند. به مأمون سلام دادم و او گفت: برادرم ابو الحسن - که خدا سلامتش دارد - کجاست؟

گفتم: او که در حال جامه پوشیدن بود، به ما فرمان داد تا پیشتر از او به این جا بیاییم و سپس به او گفتم: ای امیر المؤمنین، مولای تو عمران همراه من آمده

و بر درب سرا ایستاده است.

مأمون گفت: عمران کیست؟

گفتم: عمران صابی، همو که به دست تو مسلمان شد.

مأمون گفت: وارد شود.

عمران وارد شد و مورد استقبال مأمون قرار گرفت. مأمون به او گفت: ای عمران، نمردی تا این که در شمار بنی هاشم قرار گرفتی.

عمران گفت: از این که خداوند به وسیله امیر المؤمنین (مأمون) مرا چنین شرافتی داد او را سپاس و ستایش می گویم.

مأمون گفت: ای عمران، این [مرد] سلیمان مروزی، متکلم خراسان است.

عمران گفت: ای امیر المؤمنین، او مدعی است که یگانه خراسان و صاحب نظر است، اما «بداء» را انکار می کند.

مأمون گفت: پس چرا با او مناظره نمی کنی؟

عمران گفت: او اگر بخواهد من حاضر م.

[در همین حال] امام رضا علیه السلام وارد مجلس شد و فرمود: در چه حالی بودید؟

عمران گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله این [مرد] سلیمان مروزی است.

سپس به سلیمان گفت: آیا گفته ابو الحسن را درباره «بداء» می پذیری [و به آن رضایت می دهی]؟

سلیمان گفت: در صورتی به گفته ابو الحسن درباره «بداء» تن می دهم که برهانی ارائه کند تا بدان وسیله با همگنان صاحب نظر احتجاج کنم.

مأمون به امام علیه السلام گفت: ای ابو الحسن درباره آنچه که آنان را به گفت و گو و نزاع واداشته چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، خدای عز و جل می فرماید: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكْ شَيْئاً (۱)»

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟، وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ (۲)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند»،

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۳) هستی بخش آسمان ها و زمین اوست»،

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ (۴)؛

او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید»،

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۵)؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»،

«وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ (۶)؛

و گروهی دیگر، به فرمان خدا واگذار شده اند و کارشان با خداست، یا آن ها را مجازات می کند، یا توبه آنان را می پذیرد

وَ «وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ (۷)؛

و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود، مگر این که در کتاب [علم خداوند] ثبت است.

حال ای سلیمان بگو که [با وجود این آیات]، چگونه [و چه چیزی از] «بداء» را انکار می کنی؟

سلیمان گفت: آیا از پدرانیت درباره بداء روایتی داری؟

امام علیه السلام فرمود: آری. از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام روایت کرده ام که فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ -عَلَمِينَ، عَلَمًا مَخزُونًا مَكُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ،

ص: ۳۲۳

۱- (۱). مریم/۶۷.

۲- (۲). روم/۲۷.

۳- (۳). بقره/۱۱۷ و انعام/۱۰۱.

۴- (۴). فاطر/۱.

۵- (۵). سجده/۷.

۶- (۶). توبه/۱۰۶.

و علما علمه ملائکتہ و رسلہ، فالعلماء من أهل بیت نبیه یعلمونه؛

خدای عز و جل - دو «علم» دارد، علمی مخزون و نهفته که جز او کسی از آن آگاه نیست و «بداء» از همان [سنخ] است و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخته است که عالمان از خاندان پیامبرش (رسول اکرم صلی الله علیه و اله) آن علم را دارند.

سلیمان گفت: دوست دارم شاهی از قرآن درباره «بداء» بیاوری.

امام فرمود: آن جا که خدای عز و جل - به پیامبر خود می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۱)؛ [حال که چنین است] از آن ها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود». [خداوند با این خطاب،] اراده کرده بود که آن جماعت را هلاک کند، اما برای او «بداء» حاصل شد و فرمود: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۲)؛ و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد».

سلیمان گفت: فدایت گردم، بیشتر بگو.

امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و اله برایم نقل کرد که او فرمود: «خدای عز و جل - به یکی از پیامبران خود وحی کرده، فرمود: به فلان پادشاه خبر بده که در زمانی معین [که چندان دور نخواهد بود] جان او را می ستانم.

پیامبر خدا نزد پادشاه رفت و مأموریت خود را به انجام رساند. پادشاه بر تخت سلطنت خود به درگاه الهی چندان دعا کرد که از تخت به زیر افتاد. آن گاه عرضه داشت: خداوندا، چندان مهلتم ده تا این که کودکم جوان شود و کارم را به سامان آورم.

خدای عز و جل - به پیامبر خود وحی کرده، فرمود: نزد آن پادشاه برو و به

ص: ۳۲۴

۱- (۱). ذاریات/۵۴.

۲- (۲). ذاریات/۵۵.

او بگو که من (خداوند) اجل او را نادیده گرفتم و پانزده سال بر عمر او افزودم.

آن پیامبر گفت: خداوند، تو می دانی که هرگز دروغ نگفته ام [چگونه چنین مطلبی که با پیام پیشین در تعارض است به او بگویم؟].

خدای -جل و علا- بدو وحی فرمود که: تو تنها یک بنده ای و مأمور هستی، پس پیام را به او برسان [و بدان] که خداوند در کارهایش مورد بازخواست قرار نمی گیرد».

آن گاه امام علیه السلام به سلیمان فرمود: گمان می کنم درباره بداء با یهود همانند [و هم اندیشه] شده ای.

سلیمان گفت: از این امر به خدا پناه می برم. یهود چه گفتند؟

امام علیه السلام فرمود: یهود گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (۱)؛ دست خدا بسته است» و منظور آنان این است که خداوند تمام کارها را به انجام رسانده، دیگر چیزی پدید نمی آورد.

خداوند -جل و علا- [در پاسخ آنان] فرمود: «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعُنُوا بِمَا قَالُوا (۲)؛ دست های آنان بسته باد و از رحمت الهی دور شوند».

[در محضر پدرم بودم که] گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره بداء پرسیدند، او فرمود: «بداء» و «ارجاء» (این که خداوند کار رسیدگی به گروهی را خود در اختیار گرفته که مجازات کند یا ببخشد) [چه جای انکار دارد که] مردم آن را انکار کنند؟

سلیمان گفت: آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ؛ ما آن را در شب قدر نازل کردیم» درباره چه چیزی نازل شده است، مرا از [مفهوم] آن آگاه کن.

ص: ۳۲۵

۱- (۱). مائده/۶۴.

۲- (۲). مائده/۶۴.

امام علیه السّلام فرمود: ای سلیمان، شب قدر شبی است که خدای-عز و جل- آنچه را که [باید] در یک سال [میان دو شب قدر] رخ دهد، رقم می زند، مانند: حیات و مرگ، خیر و شر و ارزاق و تمام مقدرات این شب حتمی و شدنی است.

سلیمان گفت: فدایت گردم، اینک فهمیدم. باز هم بگو.

امام علیه السّلام فرمود: ای سلیمان، اموری هست که نزد خداوند «موقوف» [و امضا نشده] است، پس [اجرای] هرچه از آن امور را بخواهد پیش می اندازد و هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند. ای سلیمان، علی علیه السّلام می فرمود: «علم دو گونه است، یکی علمی است که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران آموخته است که شدنی است. پس حضرت حق، خود، فرشتگان و پیامبران خود را [با محقق نشدن این امور] تکذیب نمی کند.

علم دیگر، علمی است مخزون و نهان که هیچ یک از آفریدگان از آن آگاه نخواهند شد. هرچه را بخواهد پیش می اندازد، هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند و هرچه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات می کند».

سلیمان به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، از این پس منکر بداء نخواهم شد و آن را تکذیب نخواهم کرد، ان شاء الله.

مأمون به سلیمان گفت: ای سلیمان، آنچه می خواهی از ابو الحسن بپرس، اما از نیکو گوش سپردن و رعایت انصاف غافل مباش.

سلیمان رو به امام علیه السّلام کرد و گفت: ای سرورم، بپرسم؟

امام علیه السّلام فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

سلیمان گفت: کسانی «اراده» را اسم و صفتی مانند: حی (زنده)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا) و قدیر (توانا) می دانند. درباره آنان چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: می گویند: اشیاء از آن رو پدید آمده، [در شکل و ماهیت]

گوناگون هستند که او (خدا) خواسته و اراده فرموده، اما نمی گویند که اشیاء پدید آمده [و در شکل و ماهیت] گوناگون هستند، چون خداوند شنوا و بیناست، همین دلیل بر آن است که «اراده»، وصفی همانند: شنوا، بینا و توانا نیست.

سلیمان گفت: او (خدا) از ازل و همیشه «مرید» (اراده کننده) بوده است.

امام علیه السلام پرسید: آیا اراده او غیر از اوست؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: چیزی را با او اثبات کرده ای که ازلی و قدیم نیست.

سلیمان گفت: چه چیزی را اثبات کردم؟

امام علیه السلام پرسید: آیا اراده خداوند «حادث» است؟

سلیمان گفت: نه، حادث نیست.

مأمون بر او بانگ زد و گفت: ای سلیمان، با همچون او با سرسختی مجادله و مغالطه کرده، فخر فروشی می کنی؟ آیا اهل نظر را که گرداگرد تو حضور دارند نمی بینی؟ با او به انصاف رفتار کن. سپس به امام رضا علیه السلام گفت: ای ابو الحسن، با او که متکلم خراسان است گفت و گو کن و او پرسش خود را تکرار کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، اراده، حادث است. هر چیزی که ازلی نباشد [لزوما] حادث است و هر چیزی که حادث نباشد ازلی است.

سلیمان گفت: اراده او از اوست، همچنان که شنوایی، بینایی و علم او از اوست.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، اراده او ذات اوست؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست].

امام علیه السلام فرمود: پس اراده کننده، مانند شنوا و بینا نیست.

سلیمان گفت: همان گونه که او می شنود، می بیند و علم دارد و می داند، خود او نیز اراده کرده است.

امام علیه السلام فرمود: [پس] خواستن و اراده او چه معنایی دارد؟ او خواست شیء باشد یا این که حی، سمیع، بصیر یا قدیر باشد؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: پس با اراده اش چنین شده است؟ سپس فرمود: بنابراین، اگر زنده، شنوا و بینا بودن حضرت احدیت به اراده او نبوده، گفته تو بی معنا خواهد بود.

سلیمان گفت: آری آن [صفت ها] با اراده او حاصل شدند.

مأمون، اطرافیان و حضرت رضا علیه السلام [از گفته سلیمان] خندیدند. آن گاه مأمون به حاضران گفت: با متکلم خراسان مهربان باشید [و به سلیمان گفت]: ای سلیمان، از نظر شما خداوند از حالی به حال دیگری درآمده است و این، توصیفی است که شایسته خدای -عز و جل- نیست و سلیمان از گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم.

سلیمان گفت: فدایت گردم، بپرس.

امام علیه السلام فرمود: تو و یارانت با مردم براساس دانش و درک و شناخت ایشان سخن می گوئید یا براساس نادانسته های آنان؟

پاسخ داد: براساس درک و دانش آنان با ایشان سخن می گوئیم.

امام علیه السلام فرمود: مردم این گونه دریافته اند که «مرید» چیزی غیر از «اراده» است و قبل از اراده می باشد و فاعل قبل از مفعول بوده است و همین [شناخت،] گفته شما را مبنی بر این که «اراده و مرید یک چیز هستند»

باطل می کند.

سلیمان گفت: فدایت گردم، اراده او (خدا) آن چیزی نیست که مردم شناخته و می دانند.

امام علیه السلام فرمود: می بینم بدون شناخت، مدعی علم به آن (اراده) شده، گفته اید: اراده، چونان شنوایی و بینایی است. بنابراین، اراده از نظر شما چیزی غیر از آنی است که شناخته و درک شده است؟

سلیمان پاسخی نداد.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، آیا خدای عز و جل - می داند چه چیزی در بهشت و دوزخ است؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه را که خدا می داند از علم است؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، چیزی از علمش نمی ماند مگر این که [محقق] بشود. [حال از تو می پرسم: آیا خداوند بر [کیفر و پاداش یا شمار] آنان که در دوزخ و بهشت هستند می افزاید یا آن را از آنان برمی گیرد؟

سلیمان گفت: نه، بلکه می افزاید.

امام علیه السلام فرمود: از گفته تو چنین دریافته ام که چیزی را بر آنان افزوده که علم حضرتش به افزایش آن نمی رسید.

سلیمان گفت: فدایت شوم، افزایش، غایت و نهایتی ندارد.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت به نظر شما در صورتی که او نهایت و غایت آن را نداند، علم او نیز به آنچه در بهشت و دوزخ است احاطه ندارد و اگر علم او به آنچه در آن ها است احاطه نداشته باشد، از آن چیزی که در آن ها قرار

می گیرد [نیز] آگاه نیست. خداوند [از چنین نسبت هایی] منزّه و بس بالاتر و والاتر است.

سلیمان گفت: از آن رو گفتم آنچه را که در آن ها قرار می گیرد نمی داند که پایانی و غایت برای آن دو (بهشت و دوزخ) نیست و حضرتش آن دو را جاودانه و همیشگی خوانده و ما نمی پسندیم که برای آن دو پایانی قائل شویم.

امام علیه السلام فرمود: علم خداوند به آن [پاداش ها و کیفرها] موجب انقطاع آن دهش ها و کیفرها نمی شود، زیرا خود [ضرورت استمرار] آن را می داند و از همین رو [براساس علم خود] بر آنان می افزاید و از ایشان باز نمی دارد. خدای عز و جل - [در باره دوزخیان] فرموده است: «كُلَّمَا نَفَثَ جَنٌّ جُلُودَهُمْ يَدَّلْتَنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (۱)؛ هر چه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگر بر جایش می نهیم تا عذاب را بچشند» و درباره [پاداش] اهل بهشت فرموده است:

«عَطَاءٌ غَيْرَ مَحْذُودٍ (۲)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست» و نیز فرموده است: «وَ فَآكِهِمْ كَثِيرَةٌ * لَا تَمَقُّطُوعَهُ وَلَا مَمْنُوعَهُ (۳)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است».

بنابراین، خدای عز و جل - با علم [به فزونی گرفتن شمار ساکنان بهشت و دوزخ] افزودن [پاداش و کیفر] را قطع نمی کند. آیا آنچه را که بهشتیان می خورند و می نوشند، خداوند جایگزین آن ها نمی کند؟

سلیمان گفت: آری. جایگزین می کند.

امام علیه السلام فرمود: [با این حال] آیا خداوند در حالی که [آشامیدنی ها و خوردنی ها] جایگزین می کند [درست است که بگوییم: از آنان بازداشته،

ص: ۳۳۰

۱- (۱). نساء/ ۵۶.

۲- (۲). هود/ ۱۰۸.

۳- (۳). واقعه/ ۳۲ و ۳۳.

[افزودن را] قطع می کند؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: به همین صورت اگر هر آنچه را که در بهشت است جایگزین کند، پس آن را نبریده است؟

سلیمان گفت: [چنین نیست،] بلکه از آنان قطع کرده، بر آنان نمی افزاید؟

امام فرمود: بنابراین هرچه در آن باشد نابود می شود و این-ای سلیمان- باطل کردن جاودانگی و برخلاف کتاب (قرآن) است، زیرا خداوند-عز و جل- می فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۱)؛ هرچه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزون تر [هم] هست و نیز فرموده است: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (۲)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست و «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۳)؛ و نه از آن جا (بهشت) بیرون رانده می شوند و «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (۴)؛ جاودانه در آنند» و نیز می فرماید «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (۵)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است.

این بار نیز سلیمان از پاسخ گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: ای سلیمان، «اراده» چیست؟ فعل است یا غیر فعل؟

گفت: آری، فعل است.

امام علیه السلام فرمود: پس فعل حادث است، زیرا هر فعلی حادث است.

سلیمان گفت: اراده، فعل نیست.

ص: ۳۳۱

۱- (۱). سوره ق/۳۵.

۲- (۲). هود/۱۰۸.

۳- (۳). حجر/۴۸.

۴- (۴). تغابن/۹.

۵- (۵). واقعه/۳۲ و ۳۳.

امام علیه السلام فرمود: پس با خدا «قدیم» دیگری وجود دارد؟

سلیمان پاسخ داد: اراده همان «انشاء» است.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، [این که اراده را همان انشاء می خوانید، همان چیزی است که به «ضرار» (۱) و یاران او نسبت داده اید؛ همان هایی که می گویند:

«هر چه را که خداوند - عز و جل - آفریده، مانند: آسمان، زمین، دریا، خشکی، سگ و خوک، بوزینه و انسان یا هر خزنده و چرنده، [همانا] اراده خدای - عز و جل - است و اراده او زنده می شود، می میرد، جابه جا می شود، می خورد و می آشامد، آمیزش و زایش می کند، ستم روا می دارد، مرتکب کارهای زشت می شود، کفر و شرک می ورزد».

[وانگهی با این که اعتقاد خود را به این مطلب آشکار کردی] با این گفته [ضرار و یاران او] دشمنی ورزیده، از آن بیزاری می جویی، اما هر دو یک سخن گفته اید.

سلیمان گفت: اراده، همانند شنوایی، بینایی و علم است.

امام فرمود: باز به این سخن بازگشتی؟ برایم روشن کن که آیا شنوایی، بینایی و علم «مصنوع» است یا نه؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس چگونه آن را نفی کرده، گاهی می گویند: اراده نکرده است و زمانی می گویند: اراده کرده است، اما [این اراده] مفعول او نبوده است؟

سلیمان گفت: این [تناقض] همانند گفته ماست که: زمانی می داند و زمانی نمی داند!

ص: ۳۳۲

۱- (۱)). ضرار، از مشایخ معتزله در علم کلام و «اباضی» بوده است.

امام علیه السّلام فرمود: این دو یکسان نبوده، زیرا نفی «معلوم»، نفی «علم» نیست و نفی مراد، نفی بودن و کینونت «اراده» است، چرا که اگر اراده چیزی نشود [بی تردید، اراده وجود ندارد]. [وانگهی] بسا که علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» به منزله بینایی نباشد، [به این معنا که] انسان بینا باشد، اما «مبصر» (آنچه باید دیده شود) موجود نباشد و علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» وجود نداشته نباشد.

سلیمان گفت: اراده «مصنوع» (آفریده شده) است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، اراده، همانند شنوایی و بینایی نیست که این دو مصنوع نبوده، ولی اراده مصنوع است.

سلیمان گفت: اراده، یکی از صفات خداست و زوال نمی پذیرد.

امام علیه السّلام فرمود: پس انسان نیز باید زوال ناپذیر باشد، زیرا صفت او زوال ناپذیر است؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست]، زیرا انسان فاعل (موجد) صفت خود نیست.

امام علیه السّلام به او فرمود: ای مرد خراسانی، بسیار خطا می ورزی. آیا [این گونه نیست که] به «اراده» و «قول» (فرمان) او اشیاء صورت واقع پیدا می کنند؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السّلام فرمود: اگر [پدید آمدن اشیاء] به اراده، مشیت و امر و با مباشرت او نباشد، پس چگونه پدید می آید؟ خداوند برتر از این [پندارها و نسبت] هاست.

سلیمان پاسخی برای گفتن نداشت.

آن گاه امام رضا علیه السّلام به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خداوند -عز و جل -

می فرماید: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا (۱)»؛ و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانان آن را وامی داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند. حال باز گو که مراد خداوند از این آیه، ایجاد اراده است؟
سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند اراده را پدید می آورد، پس گفته تو مبنی بر این که اراده، ذات او یا بخشی از اوست باطل است، چرا که او خود را ایجاد نکرده و از حالتی دیگر تغییر نمی کند که از منزله و والاتر از این گفته هاست.
سلیمان گفت: مراد خداوند از آیه گفته شده، این نیست که اراده ای پدید می آورد.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، چه چیزی را می خواسته با این آیه بیان کند؟

سلیمان گفت: مراد او از آیه، «فعل» (انجام) چیزی بوده است.

امام علیه السلام [بر او نهیب زده، توبیخ کنان] به او فرمود: وای بر تو، چرا این مسأله را این قدر تکرار می کنی؟ پیشتر به تو گفتم که «اراده» حادث است، زیرا فعل هر چیز، حادث است.

سلیمان گفت: پس اراده معنایی ندارد؟

امام رضا علیه السلام فرمود: [بنابراین، و به گفته شما، حضرت حق -جل و علا- ذات خود را برای شما توصیف نمود تا این که خود را «مرید» اما بدون معنا توصیف کند. پس اگر «اراده» معنایی مبنی بر «قدیم» یا «حادث» بودن نداشته باشد، این گفته شما که «خداوند، از قدیم «مرید» بوده» باطل است.

ص: ۳۳۴

سلیمان گفت: منظور من این است که «اراده»، فعلی است «قدیم» که از خدا صادر می شود.

امام علیه السّلام فرمود: آیا ندانسته ای که آنچه قدیم و لایزال باشد [ممکن نیست] در یک آن و حالت، مفعول، حادث و قدیم باشد؟

سلیمان پاسخ نداد.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود: باکی نیست، پرسش خود را به پایان برسان.

سلیمان گفت: گفتم که «اراده» یکی از صفات اوست.

امام علیه السّلام فرمود: این را بسیار تکرار کرده ای. [حال بگو که این صفت او حادث است یا ازلی و قدیم؟

گفت: حادث است.

امام علیه السّلام فرمود: الله اکبر، پس اراده او حادث است و اگر یکی از صفات او بود باید ازلی و قدیم می بود.

سلیمان سخنی بر زبان نیاورد.

سپس امام علیه السّلام فرمود: هر چیزی که ازلی باشد، مفعول نمی شود.

سلیمان گفت: اشیاء [معلول] اراده او نبوده و [خداوند] اراده [پدید آوردن] چیزی نکرده است.

امام علیه السّلام فرمود: گرفتار و سواس (مالیخولیا) شده ای. ای سلیمان، به زعم تو، خداوند موجودی را [آفرید و کاری انجام داد که اراده آفریدن آن موجود و انجام آن کار را نداشته است. چنین توصیفی شایسته کسی است که نمی داند چه می کند و خداوند منزّه از این [توصیف] است.

سلیمان گفت: ای سرور من، گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

مأمون رو به سلیمان کرد و گفت: وای بر تو، تا چه اندازه مغالطه و سرگردانی [میان این تکرارها]؟ این بحث را واگذار و مطلبی دیگر در پیش گیر که توان پاسخ گفتن به این موضوع را نداری.

امام علیه السّلام به مأمون فرمود: ای امیر المؤمنین، او را به حال خویش واگذار و بحث را قطع مکن که آن را دستاویز قرار خواهد داد. [سپس رو به سلیمان کرد و فرمود: ای سلیمان، سخن خود را دنبال کن.

سلیمان گفت: گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

امام علیه السّلام فرمود: باکی نیست. بگو تا بدانم که این ها یک معنا دارند یا دارای معانی مختلفی هستند؟

سلیمان گفت: یک معنا دارند.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، معنای اراده ها یکی است؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السّلام فرمود: پس اگر معنای تمام آن یکی باشد [لزوما و بالضروره] اراده ایستادن، نشستن، حیات و مرگ یکی خواهد بود و هیچ یک از این اراده ها بر دیگر مقدم و با دیگر اراده ها [ی نام برده شد] در تضاد نبوده، شیء واحدی هستند.

سلیمان گفت: معنای آن ها متفاوت است.

امام علیه السّلام فرمود: به من بگو که «مرید» همان اراده است یا چیزی دیگری است؟

سلیمان گفت: همان اراده است.

امام علیه السّلام فرمود: اگر «مرید» از نظر شما همان اراده باشد [بی تردید] با مرید [ی که ما می شناسیم] متفاوت است.

سلیمان گفت: ای سرورم جز به ارادهٔ مرید [کاری صورت نمی پذیرد].

امام علیه السّلام فرمود: پس اراده حادث است [و اگر جز این را بپذیریم] لاجرم با «مرید» که قدیم است، قدیم دیگر وجود دارد. [ای سلیمان،] نیک فهم کن و بر پرششت بیفزا.

سلیمان گفت: پس «اراده»، نامی از نام های اوست.

امام علیه السّلام فرمود: آیا خود، خویش را به این نام خوانده است؟

سلیمان گفت: او خود را به این نام نخوانده است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، تو را نیامده است که حضرتش را به نامی بخوانی که ذات خویش را بدان نخوانده است.

سلیمان گفت: او خود را [«مرید» خوانده،] بدان صفت توصیف کرده است.

امام علیه السّلام فرمود: این که حضرتش خود را مرید خوانده، بدان معنا نیست که او «اراده» است یا این اراده، نامی از نام های او باشد.

سلیمان گفت: به این دلیل که ارادهٔ او علم اوست.

امام علیه السّلام فرمود: ای نادان، اگر علم به چیزی پیدا کند، آن را اراده کرده است؟

سلیمان گفت: البته چنین است.

امام علیه السّلام فرمود: و اگر ارادهٔ چیزی نکند علم به آن پیدا نمی کند؟

پاسخ داد: همین گونه است!

امام علیه السّلام فرمود: این را از کجا می گویی؟ و چه دلیلی وجود دارد مبنی بر این که ارادهٔ او علم اوست؟ در حالی که به چیزی علم دارد که هرگز ارادهٔ آن را

نخواهد کرد، آن جا که می فرماید: «وَلَيْسَ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (۱)؛ و اگر بخواهیم قطعا آنچه را که به تو وحی کرده ایم می بریم». پس او می داند چگونه آن [وحی] را ببرد، اما هرگز چنین نمی کند.

سلیمان گفت: زیرا که خداوند از امر [اراده] فارغ شد و چیزی به او نمی افزاید.

امام علیه السلام فرمود: این، گفته یهود است. خداوند فرموده است: «أَدْعُونِي أَجِبْ لَكُمْ (۲)؛ بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم». پس این گفته خدا چه می شود؟

سلیمان گفت: این گفته خداوند بدان معناست که بر انجام آن تواناست.

امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند وعده می دهد، اما به آن وفا نمی کند؟ او می فرماید: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ (۳)؛ در آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید» و «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۴)؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست». [بنا به گفته شما که] او از کار فراغت یافته، پس چگونه چنین فرموده است؟

این بار نیز سلیمان پاسخ نداشت.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، آیا می داند که انسانی به وجود خواهد آمد، اما او اراده می کند که نیافریند، یا این که انسانی امروز می میرد، ولی او اراده کند که در این روز نمیرد؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: یعنی این که می داند آنچه را اراده کرده بشود، می شود؟ یا

ص: ۳۳۸

۱- (۱). إسرائ/۸۶.

۲- (۲). غافر/۶۰.

۳- (۳). فاطر/۱.

۴- (۴). رعد/۳۹.

این که می داند آنچه را که اراده اش بر به وجود نیامدن و نشدن آن تعلق گرفته، خواهد شد؟

سلیمان گفت: می داند که هر دو [حالت] شدنی است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، می داند که انسانی در یک زمان زنده و مرده، ایستاده و نشسته و بینا و کور است که البته این، امری محال است.

سلیمان گفت: فدایت شوم، او می داند که تنها یکی از دو حالت [یاد شده] رخ می دهد؟

امام علیه السّلام فرمود: چنین باشد. [حال بگو که] کدام یک از دو حالت خواهد بود؟ چیزی که اراده کرده باشد، یا چیزی را که اراده شدنش نکرده بود؟

سلیمان گفت: همان چیزی که اراده شدنش کرده بود.

امام رضا علیه السّلام مأمون و اصحاب دیگر مکاتب [از سخن سلیمان] خندیدند.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خطا کردی، [اما،] گفته خود را که گفته ای «او می داند که امروز انسانی می میرد، اما او نمی خواهد آن انسان بمیرد، و او خلقی را می آفریند که نمی خواهد بیافریند» رها کردی.

سلیمان گفت: می گویم: «اراده» نه اوست و نه غیر (جدای از) اوست.

امام علیه السّلام فرمود: ای نادان، اگر بگویی که اراده، او نیست آن را غیر از او خوانده و اگر بگویی که اراده غیر از او نیست آن را [ذات] او شمرده ای.

سلیمان گفت: او (خدا) می داند چگونه چیزی را می سازد (می آفریند)؟

امام علیه السّلام فرمود: آری.

سلیمان گفت: همین، اثبات کننده شیء است.

امام علیه السّلام فرمود: سخنی محال بر زبان راندی، چرا که کسی [حرفه] بنایی را خوب می داند، اگرچه بنایی نکند، دوزندگی را می داند، هر چند چیزی ندوزد

یا این که [دانش] ساختن چیزی را نیکو فرا گرفته و می داند، اما هرگز آن را نسازد.

سپس فرمود: ای سلیمان، آیا او می داند یکی است و چیزی با او نیست؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا این [که می داند یکی است و چیزی با او نیست] اثبات کننده چیزی است؟

سلیمان [با انکار گفته خویش] گفت: او (خدا) نمی داند که یکی است و چیزی با او نیست.

امام علیه السلام فرمود: آیا تو این را می دانی؟ سپس فرمود: ای سلیمان، بنابراین [ادعا،] تو از او داناتری.

سلیمان گفت: [صورت] این مسأله، محال است.

امام علیه السلام فرمود: از نظر تو محال است که او (خداوند) یکی است و چیزی با او نیست؟ و او زنده، شنوا، بینا، آگاه و تواناست و خود از آن آگاهی ندارد؟ [اگر چنین بگویی، بی تردید] باطل خواندن و تکذیب گفته اوست و او والاتر از این نسبت ها است.

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: وانگهی، چگونه اراده پدید آوردن چیزی می کند که نمی داند چیست؟ و چگونه باید پدید بیاورد؟ پس اگر صانع و آفریننده ای پیش از آفرینش، نداند چگونه آن را پدید آورد، بی تردید سرگردان است و خداوند از این صفت ها منزّه و والاتر است.

سلیمان گفت: اراده [همان] قدرت است.

امام علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جلّ - همیشه هر چه را بخواهد بر [انجام] آن تواناست و ناچار باید میان اراده و قدرت را تفکیک کرد، چرا که حضرت حق -

جل و علا-فرموده است: «وَلَيْسَ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (۱)؛ و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده ایم می بریم». پس اگر «اراده» همان قدرت باشد، پس او قدرت دارد و به دلیل داشتن قدرت، وحی فرو فرستاده را [از میان] می برد.

سلیمان خاموش شد و مأمون به او گفت: ای سلیمان، این (منظور امام علیه السلام بود) عالمترین فرد از خاندان هاشم است، آن گاه حاضران مجلس را ترک کردند». (۲)

۱۰. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با فقیهان مذاهب اسلامی

مردی در خراسان سوگند یاد کرد که: معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست [و اگر معاویه از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله باشد] همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان فتوای به طلاق دادند. از امام رضا علیه السلام در این باره پرسیده شد، حضرتش فرمود: آن مرد نباید [به جهت این سوگند] همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشتند، با این عبارت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه دلیلی می گویی: همسر او طلاق داده نمی شود؟

امام علیه السلام در پاسخ آنان نوشت: این را از روایت شما، از «ابو سعید خدری» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنم که در روز فتح [مکه] به «مسلمه» فرمود: «أنتم خیر و أصحابی خیر و لا هجره بعد الفتح؛ شما نیکو و پسندیده هستید و اصحاب من نیز چنین هستند و [بدانید که] پس از فتح، هجرت نشاید».

بدین ترتیب، پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت را باطل کرد و آنان را [که هجرت کردند]

ص: ۳۴۱

۱- (۱). اسراء/ ۸۶.

۲- (۲). صدوق التوحید/ ۴۴-۴۵۴.

فقیهان پس از دریافت پاسخ امام رضا علیه السلام فتوای او را پذیرفتند». (۱)

مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام

اشاره

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اندوخته سترگ علمی برای جامعه بشری به طور عام و پیروان اهل بیت علیهم السلام و مسلمانان به طور خاص بر جای گذاشت. این میراث گرانبها شامل علمی بود، چون: فلسفه، کلام، علم طب، فقه، تفسیر، تاریخ، ادب، پرورش، سیاست و جامعه شناسی. مأمون نیز ناخواسته، زمینه نشر این اندوخته علمی را فراهم کرد. دانستن این امر ضروری است که مأمون هرگز در صدد تقویت پایگاه علمی امام رضا علیه السلام نبود، بلکه بر آن بود تا با تشکیل مجالس بحث و مناظره و فراخوان عالمان دیگر دیانت ها و فرقه ها، امام رضا علیه السلام را در میدان مبارزه با آنان حتی اگر یک بار هم که باشد درمانده ببیند که در این صورت می توانست به اهداف شوم خود که همانا کاستن از منزلت و جایگاه علمی امام علیه السلام در میان مردم بود برسد.

از آن جا که بیان امامان معصوم با بیان حضرت حق همسو می باشد و کلام حضرت حق «کلمة علیا» است و در ضمیر جویندگان حقیقت می نشیند، به دست مأمون فرصتی طلایی فراهم شد تا امام علیه السلام دانش خود را در تمام عرصه ها بروز دهد، در جامعه چهره کند و با تمام کسانی که می پنداشتند می توانند با دانش خود امام علیه السلام را از میدان هموردی علمی به در ببرند، هموردی کند و پیروز میدان باشد.

ص: ۳۴۲

پیش از این خواندیم که عالمان فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، برای چالش علمی با امام رضا علیه السّلام و مطرح کردن مسائلی پیچیده، دعوت مأمون را پذیرفتند تا خواسته‌های او را برآورده کنند و آنچه از نظر آنان پیچیدگی داشت از حضرت پرسیدند. بنا به نقل مورخان، بیش از بیست هزار مسأله در عرصه‌های گوناگون دانش مطرح شد و امام علیه السّلام به تمام آن‌ها پاسخ قاطع داد و بدین ترتیب در برابر جبروت مأمون و عباسیان به طور خاص و کسانی که فضل و برتری اهل بیت علیهم السّلام را نمی‌شناختند و درباره‌ی آنان پندارهای نادرستی داشتند به طور عام مردانه و عالمانه قد برافراشت و هرگز از حضور در هیچ یک از مناظره‌ها سرباز نزد.

جدای از این مناظره‌ها و احتجاج‌ها مجموعه‌نص‌هایی که مورد توجه ترجمه‌نگاران بوده، از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که به «رضویات» شناخته می‌شود، مانند: «طب الامام الرضا علیه السّلام»، «مسند الامام الرضا علیه السّلام» (۱)، «صحیفه الامام الرضا علیه السّلام» (یا صحیفه اهل بیت) و رساله «جوامع الشریعه» و کتابی با موضوع فقه که به «فقه الرضا علیه السّلام» (۲) معروف است به آن حضرت نسبت داده شده، از آن جمله است.

از امام رضا علیه السّلام حدیث «سلسله الذهب» روایت شده که آن حضرت، آن را از پدران پاک خود روایت کرده و آنان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و او از جبرئیل و جبرئیل از خدای صاحب عزّت نقل کرده است که فرمود: «لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی»؛

ص: ۳۴۳

-
- ۱- (۱). این کتاب، در بردارنده ۲۴۰ حدیث است که «عبد الله بن احمد بن عامر طائی» آن را روایت کرده است.
 - ۲- (۲). در مورد صحت انتساب این کتاب به امام رضا علیه السّلام، سه نظریه ارائه شده است. ر.ک: عبد الهادی فضلی، تاریخ التشریح الاسلامی/ ۱۷۵.

[کلمه] لا- إله إلا- الله دژ [مستحکم] امن است. هرکس آن را بر زبان آورد، وارد دژ من شده است و هرکس وارد دژ من شود، از کیفر من ایمن باشد.

«احمد بن حنبل» دربارهٔ سند این حدیث گفته است: «و هذا إسناد لو قرىء على المجنون لأفاق»؛ (۱) این سلسله سند [آن چنان درست و بابرکت است که] اگر بر دیوانه خوانده شود به یقین شفا خواهد یافت.

وانگهی «مسند الامام الرضا عليه السلام» بیش از دو هزار متن در خود دارد که شامل مباحث: اعتقادات، فقه، اخلاق، تفسیر، تاریخ و احتجاجات است که این بخش از کتاب، مهمترین و اصلیتین موضوعی است که «مسند» را تشکیل می دهد. مباحث دانش و شناخت که جایگاهی اصیل در نصوص امام علیه السلام دارد آن چنان گسترده و پر دامنه است که در این ابواب نمی گنجد. البته نصوصی که به اصول اعتقادات، شریعت و موضوع امامت می پردازد، گسترده و مفصل است و از توجه خاص امام علیه السلام برخوردار بوده است. امام رضا علیه السلام با این نصوص، به ویژه موضوع امامت، (۲) با مردود خواندن و ابطال منطقی مذاهب و فرقه هایی که به نحوی از مذهب اهل بیت علیهم السلام جدا شده بودند، تمام راه های نفوذ و رخنه آنان را بست.

با تأملی در احتجاجات امام رضا علیه السلام صراحت و اعتراض را در آن می بینیم که «تقیه» و بیان گزینشی حقایق تاریخی در آن ها جایی ندارد، بلکه امام رضا علیه السلام با این آگاهی که کشته شدن در راه عقیده پایان کار او را رقم می زند، با

ص: ۳۴۴

-
- ۱- (۱). بحار الانوار ۱۰۷/۴۸ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴۳۳/۳) و اعیان الشیعه ۱۰۰/۱.
 - ۲- (۲). نصوصی که دربارهٔ امامت از امام رضا علیه السلام صادر شده، به پانصد مورد می رسد. البته احتجاجاتی که دربارهٔ امامت صورت گرفته، و در دو کتاب: «الإصطفاء و النبوه» و «الأدعیه و تفسیر القرآن» آمده و به موضوع امامت ارتباط دارد حجم بزرگی را به خود اختصاص می دهد و در مجموع و به طور تقریبی، یک چهارم تراش آن حضرت را تشکیل می دهد.

تمام توان به میدان مباحث اعتقادی مذهب، گام می نهاد. امام رضا علیه السلام از آن رو وارد این میدان گسترده دامن شد تا حقیقت مذهب اهل بیت علیهم السلام و فلسفه وجودی آن را اثبات کند و به همگان بفهماند که مذهب اهل بیت علیهم السلام، امتداد خط پیامبر خداست و تنها خطی است که آینه رسالت الهی در زمین است. در این جا گزیده ای از تراث امام رضا علیه السلام را باهم می خوانیم تا به عظمت و گوناگونی تراث آن بزرگ پی ببریم:

در آستان عقل، علم و شناخت

۱. العقل حباء من الله و الأدب كلفه، فمن تكلف الأدب قدر عليه، و من تكلف العقل لم يزد إلا جهلاً؛ (۱)

عقل موهبتی است از سوی خداوند و دانش اندوزی [آمیخته به] سختی است. هر کس سختی دانش اندوزی را بر خود هموار کند، به آن می رسد و هر کس خویش را خردمند و انمود کند تنها بر نادانی اش افزوده می شود.

۲. ليس العبادة كثره الصلاة و الصوم، وإنما العبادة التفكير في أمر الله - عزّ و جلّ -؛ (۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت اندیشه و تفکر در امر [آفرینش] خداوند است.

۳. ما استودع الله عبدا عقلاً إلا استنقذه به يوماً؛ (۳)

هر گاه خداوند به بنده ای عقل دهد، بی گمان روزی به وسیله همان عقل او را نجات می دهد.

ص: ۳۴۵

۱- (۱). اصول کافی ۲۴/۱.

۲- (۲). همان ۵۵/۲.

۳- (۳). طوسی، امالی ۵۵/۱.

۱. از «حسین بن خالد» نقل شده است که: «به علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفتم: ای پسر رسول خدا، درباره قرآن به من بگو. آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟»

امام علیه السلام فرمود: لیس بخالق و لا مخلوق، و لکنه کلام الله عزّ و جلّ؛

قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه سخن خدای عز و جل است. (۱)

۲. از «ریان بن صلت» آمده است که: «به [امام] رضا علیه السلام گفتم: درباره قرآن چه می گویی؟»

فرمود: کلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فضلوا؛

[قرآن] کلام خداست، از حدود آن نگذرید [و فرمان آن را نادیده نگیرید] و جز از آن هدایت نخواهید که گمراه می شوید.

(۲)

۳. از «ابو حیون» مولای امام رضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «من ردّ متشابه القرآن إلی محکمه هدی إلی صراط مستقیم؛»

هر کسی [آیات] «متشابه» قرآن را [با محک] «محکم» آن بسنجد، به راه راست راه یافته است.

سپس فرمود: إنّ فی أخبارنا متشابهها کمتشابه القرآن، و محکما کمحکم القرآن، فردّوا متشابهها إلی محکمها، و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فضلوا؛

[بدانید که] در اخبار (روایات) ما [نیز] همانند قرآن، «متشابه» وجود دارد و «محکم»، پس متشابه آن را با محکم آن بسنجد. مبادا متشابه آن را گرفته، محکم آن واگذارید که [در این صورت] از راه راست به بیراهه خواهید رفت. (۳)

ص: ۳۴۶

۱- (۱). صدوق، توحید/۳۲۳.

۲- (۲). همان جا و امالی/۲۲۶.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۱/۲۹۰.

۴. روزی امام رضا علیه السلام از قرآن یاد کرده، حجت‌ها و برهان آن را بزرگ شمرد و نظم و انسجام آن را معجزه‌ای سترگ خواند و فرمود: «هو جبل الله المتين، و عروته الوثقى و طريقته المثلى، المؤدى إلى الجنة، و المنجى من النار، لا يخلق على الأزمنة و لا يغت على الألسنة، لأنه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و الحجة على كل إنسان» [□] «لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد (۱)»؛

آن [قرآن]، ریسمان سترگ الهی، دستاویز استوار او و راه آرمانی و کامل او است که به بهشت می انجامد و از دوزخ وامی رهند. با گذشت روزگار کهنه نشده و بر زبان‌ها سنگین و ملالت بار نمی شود، زیرا برای روزگاری خاص و دورانی محدود فرستاده نشده، بلکه راهنما و حجت و برهان هر انسانی قرار داده شده است که «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویی نمی آید، و وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات]. (۲)»

در آستان توحید

۱. مردی از امام رضا علیه السلام دلیلی بر حدوث جهان خواست، امام علیه السلام فرمود:

«إنك لم تكن ثم كنت و قد علمت أنك لم تكون نفسك و لا كونك من هو مثلك؛ (۳)»

تو وجود نداشتی، سپس به وجود آمدی و دانستی که تو خود را به وجود نیاوردی و کسی چون تو نیز تو را به وجود نیاورده است [پس همین دلیل محکم بر حدوث جهان است].

۲. مردی از مردم «ماوراء النهر» (از سرزمین بلخ) به حضور امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «سؤالی دارم اگر آن گونه که می خواهم پاسخ بدهی امامت تو را

ص: ۳۴۷

۱- (۱). فصلت (۴۱)/۴۲.

۲- (۲). همان ۱۳۰/۲.

۳- (۳). توحید/۲۹۳.

می پذیرم.

امام علیه السلام فرمود: در هر مورد که می خواهی بپرس.

مرد بلخی گفت: خدای تو کی (از چه زمانی) بود؟ چگونه بوده و [در امر آفرینش و دیگر کارهایش] بر چه چیزی متکی بوده است؟ مرا از این امور آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: إن الله - تبارک و تعالی - أئین الأئین بلا أئین، و کیف کیف بلا کیف، و کان اعتمادہ علی قدرته؛

خداوند - تبارک و تعالی - بدون این که «این» (مکان) داشته باشد آن را مکان گرداند و بدون این که خود «کیف» (چگونگی) داشته باشد، چگونگی را آفرید و [در آفرینش و دیگر امور] بر قدرت خویش تکیه دارد.

مرد بلخی برخاست و سر مبارک امام علیه السلام را بوسید و گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده اوست و علی، وصی رسول خدا و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی متولی کارهای او [در ابلاغ رسالت و ادامه دهنده خط او] است و شما [خاندان]، امامان راست گفتار هستید و تو جانشین ایشان هستی». (1)

۳. از «حسین بن بشار» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند می داند چیزی که نبوده، در صورت شدنش چگونه خواهد بود؟ یا این که تا آن چیز نشود (صورت خارجی به خود نگیرد) نمی داند؟

امام علیه السلام فرمود: إن الله تعالی هو العالم بالأشیاء قبل كون الأشياء؛

ص: ۳۴۸

خداوند متعال پیش از پدید آمدن اشیاء، به آن‌ها آگاه است. (۱)

۴. از «یونس بن عبد الرحمن» نقل است که: «به ابو الحسن [علی بن موسی] الرضا علیه السّلام گفتم: چنین برای من روایت شده است که خداوند [همه] علم است که جهل در او نیست، [همه] حیات است که مرگ [و نیستی] در او نیست و [همه] نور است که تاریکی در او نیست.

امام علیه السّلام فرمود: کذلک هو؛ او همان گونه [که توصیف شده] می باشد. (۲)

در آستان رسالت

۱. «ابن السکیت» از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسید: «چرا خدای عز و جل - موسی بن عمران را با [معجزه] عصا و ید بیضاء و ابزار [ی که با] سحر [ساحران هم‌اوردی می کرد]، عیسی را با [معجزه] طب [و درمان بیماران درمان ناپذیر] و محمد صلی الله علیه و آله را با [معجزه] بیان و خطابه فرستاد؟

امام علیه السّلام فرمود: آن هنگام که خداوند، موسی را به پیامبری برانگیخت، سحر و جادو بر آن روزگار غالب و همه گیر بود. از این رو موسی از سوی خداوند ابزارهایی [و معجزه‌هایی نشان داد] که ساحران، از انجام آن درماندند و بدین ترتیب، سحر آنان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات کرد. زمانی که خداوند - تبارک و تعالی - عیسی علیه السّلام را به پیامبری مبعوث کرد، بیمارهای مزمن [و درمان ناپذیر] همه گیر شده بود و مردم، نیازمند درمان بودند.

این بود که عیسی علیه السّلام از نزد خداوند - عزّ و جلّ - چیزی را برای آنان آورد که بدان دست نمی یافتند، از جمله این که به فرمان خداوند، مردگان را برای آنان

ص: ۳۴۹

۱- (۱). توحید الصدوق/ ۱۳۶.

۲- (۲). توحید صدوق/ ۱۳۸.

زنده و کوران و جذامیان ایشان را درمان کرد و با این ابزارها حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

[روزگار حضرت محمد صلی الله علیه و آله به گونه ای دیگر بود.] آن هنگام که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، سخنوری و کلام [ابن السکیت می گوید:

و گمان می کنم گفت:] و شعر بر جامعه حاکم بود. لذا او از کتاب خدای - عز و جل - مواعظ و احکامی [که از نظر شیوایی و استحکام، مانندی نداشت]، برای مردم آن روزگار آورد و به وسیله آن ها گفته و ادعای ایشان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

ابن السکیت خطاب به امام علیه السلام گفت: تالله ما رأیت مثلك الیوم قط، فما الحجة علی الخلق الیوم؛ به خدا سوگند امروزه همانند تو را هرگز ندیده ام. اکنون حجت بر خلق چیست؟

امام علیه السلام فرمود: العقل يعرف به الصادق علی الله فی صدقه، و الکاذب علی الله فیکذب؛

[امروزه] عقل [حجت است که] به وسیله آن می توان آن کس را که [نسبت] راست به خدا می دهد شناخت و او را تصدیق کرد و آن کس را که بر خدا دروغ می بندد، شناخت و او را تکذیب نمود.

ابن السکیت گفت: به خدا سوگند پاسخ [درست] همین است». (۱)

۲. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «از آن رو پیامبران اولو العزم به این صفت خوانده شدند که هر یک دارای کتاب و شریعتی بودند [اما] تمام پیامبران پس از نوح علیه السلام تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام، بر شریعت، روش و کتاب

ص: ۳۵۰

نوح بودند [و شریعتی مستقل نداشتند]. پیامبرانی که در زمان ابراهیم و پس از او بودند، از شریعت و کتاب او پیروی می کردند، تا این که روزگار موسی علیه السّلام فرارسید.

پیامبرانی که معاصر موسی علیه السّلام بودند و آنان که پس از او آمدند شریعت، روش و کتاب موسی را پذیرفته، بدان عمل می کردند، تا این که عیسی علیه السّلام به پیامبری مبعوث شد. همچنین پیامبران معاصر عیسی علیه السّلام و آنان که پس از وی آمدند، شریعت و کتاب او را مبنای عمل خود قرار دادند، تا این که پیامبر ما به رسالت مبعوث شد [که در این روزگار پیامبری با او معاصر نبود و پس از او نیز پیامبری مبعوث نشد].

این پنج پیامبر، اولو العزم و برترین پیامبران و فرستادگان بودند و شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت پابرجاست و منسوخ نخواهد شد و تا آن زمان پیامبری نخواهد آمد. پس هر کسی که پس از او دعوی پیامبری کند، یا پس از قرآن کتابی آورد [و آن را آسمانی بخواند] خورش برای شنونده هدر است (هر کس چنین ادعایی را بشنود باید مدعی را بکشد).

در آستان امامت

در این مبحث با چند مورد از تعریف امامت، امام و جایگاه او از زبان امام رضا علیه السّلام آشنا می شویم:

۱. از «عبد العزیز بن مسلم» نقل شده است که گفت: «با امام رضا علیه السّلام در مرو بودیم. در آغاز ورودمان به این شهر در روز جمعه ای در مسجد جامع گرد آمدیم. حاضران موضوع امامت را مورد بحث قرار داده بودند و از بسیاری

اختلاف نظر مردم در این باب سخن به میان آوردند. نزد امام رضا علیه السّلام رفته‌م و او را از موضوع امامت که مردم به آن پرداخته بودند، آگاه کردم.

امام علیه السّلام لبخند زد و فرمود:

ای عبد العزیز، این جماعت ندانسته و [با این پندار که درست می‌اندیشند] فریب خورده، بیراهه رفته‌اند.

خدای عز و جل - زمانی پیامبر خود را نزد خویش فراخواند [و جان او را ستاند] که دین [و احکام آن] را برای او کامل کرد و قرآن را که تبیین کننده هر چیزی است بر او فر فرستاد؛ [قرآنی که] خداوند حلال و حرام، حدود و احکام و هر چه را که مردم به آن نیاز دارند در آن بیان کرده فرمود: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم (۱)».

نیز حضرت حق در حجه الوداع که روزهای واپسین زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود این آیه را فر فرستاد: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». و [بدان که] امر امامت [مایه] کمال دین است. (۲)

پس از آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شاخصه و احکام دین را برای امت خود بیان کرد، راه آنان را برایشان روشن نمود، امت را در راه راست قرار داد، علی علیه السّلام را به راهبری و به عنوان امام آنان معرفی و معین فرمود و تمام آنچه را که امت بدان نیاز داشت برای آنان تبیین نمود، دعوت حق را لیک گفت و به دیدار دوست شتافت.

پس هر کس پندارد که خدای عز و جل - دین خود را کمال نبخشیده، کتاب خدا را رد [و انکار] کرده است و هر کس چنین کند [بی تردید] به خداوند کفر ورزیده است.

ص: ۳۵۲

۱- (۱). انعام/۳۸.

۲- (۲). مائده/۳.

[ای عبد العزیز،] آیا اینان (امت) مقام و جایگاه امامت را در میان خود می دانند تا با دانش و شناخت خود، بتوانند امام را انتخاب کنند؟

[بدان که] امامت، منزلتی والا-تر، مرتبه ای برتر، جایگاهی بالاتر، [دثری] نفوذناپذیرتر و [دریایی] ژرف است [آن چنان] که مردم با خرد خود نمی توانند به [کنه معرفت] آن برسند، با آرای خود آن را درک کنند یا این که به انتخاب خود، امام را برگزینند. [وانگهی] امامت، مقامی است که خداوند پس از پیامبری و دوستی، به ابراهیم خلیل علیه السلام داد و آن را در مرتبه سوم قرار داد و او را بدان فضیلت، شرافت بخشید و نام او را با این منصب، بلندآوازه نمود، آن جا که فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (۱)

ابراهیم علیه السلام از دست یافتن به چنین مقامی شادمان شده، عرضه داشت: «و از دودمانم [چطور]؟» و خدای-تبارک و تعالی- فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

[بدین ترتیب] این آیه، تا روز واپسین، امامت هر ستمگری را باطل و مردود کرد و امامت [تنها] در برگزیدگان به ودیعت نهاده شد.

آن گاه [حضرت احدیت، ابراهیم را بزرگی داده،] امامت را در میان برگزیدگان و پاکان از فرزندان او قرار داده، فرمود: «و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند. (۲)

امامت همچنان در نسل ابراهیم علیه السلام بود و به یکدیگر به ارث می دادند تا این که

ص: ۳۵۳

۱- (۱). بقره/۱۲۴.

۲- (۲). انبیا/۷۲-۷۳.

خداوند، آن را میراث پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گردانده، فرمود: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کردند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند، و خدا سرور و سرپرست مؤمنان است.

از این رو امامت ویژه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شد و او به فرمان حضرت حق تعالی، [بار سنگین] امامت را بر دوش علی علیه السلام نهاد که [پس از او] در نسل برگزیده او که خداوند، علم و ایمان بدان ها داده، قرار گرفته است، چنان که در کتاب خود فرموده است: «و کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: قطعاً شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا [است] تا روز رستاخیز مانده اید». پس مقام امامت تا روز قیامت ویژه فرزندان علی علیه السلام است، چرا که پس از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیامبری نخواهد بود. [بنابراین،] این جاهلان و نادانان از کجا و چگونه برای خود امام برگزینند.

[بدان که] امامت جایگاه پیامبران و میراث جانشینان آنان است. امامت، خلافت خداوند و خلافت پیامبر او، منصب امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السلام است.

به یقین، امامت زمام دین و موجب به سامان رسیدن و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت بن و اساس بالنده و شاخه متعالی اسلام است. نماز، زکات، روزه، حج و جهاد با وجود امام کمال می یابد [و مقبول حضرت معبود می شود]، غنیمت ها و صدقه ها فزونی می گیرد، حدود و احکام اجرا می شود و مرزها حفظ شده، ایمن می گردد.

امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند، با گفتار حکیمانه، پنددهی نیکو و حجت رسا، به راه خداوند فرا می خواند.

امام همانند خورشید برآمده و شکوه بخش جهان است، در حالی که خود در افق [دوردست] قرار دارد و کسی را یارای دست یافتن به آن و نگریستن در آن نباشد.

امام، ماه تابنده، چراغ فروغ بخش، فروغ درخشان، ستاره راهنما در تاریکی شب و گذرگاه ها، بیابان ها و گرداب های دریاهاست. امام آب نوشین و گوارا به گاه تشنگی، راهنمای به راه هدایت و رهایی بخش از هلاکت است. امام شعله نوربخش بر فراز پشته ها، گرمی بخش سرمازدگان و راهنمای گرفتار شدگان در وادی هلاکت است. پس هر که از او جدا شود [و دوری جوید] بی تردید هلاک خواهد شد. امام، ابر پر باران، بارانی سیل آسا [و فراوان]، خورشیدی فروزان، آسمانی سایه ساز، زمینی گسترده، چشمه ای جوشنده و برکه و بوستان است.

امام، همدمی مهربان، پدری مشفق، برادری دوست، [چونان] مادری نسبت به فرزند خردسال خود دلسوز و به گاه گرفتاری های طاقت سوز، پناه مردم است. امام، امین خدا در میان خلق، حجت حضرتش بر بندگان، جانشین او در زمین خدا، فرا خواننده به سوی او و مدافع از [حدود] حریم (دین) اوست.

امام، از گناهان پاک شده و از عیوب [و کژی] و اوارسته است. او به دانش اختصاص یافته و به نشان بردباری آراسته شده است. دین به وجود او نظام یافته و عزت مسلمانان، خشم منافقان و نابودی کافران را [هم] سبب است». (۱)

۲. «حسین بن خالد» از ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام و او از پدرش و آنان از پدران نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

هر کس دوست داشته باشد، بر کشتی نجات سوار شده، به دستاویزی استوار و ناگسستنی چنگ اندازد و به ریسمان محکم خداوند درآویزد، باید پس از من علی

ص: ۳۵۵

۱- (۱). تمام این حدیث را نک: من لا یحضره الفقیه ۴/۳۰۰؛ الخصال/۵۲۷ و عیون اخبار الرضا ۱/۲۱۲.

را [به عنوان] دوست [و امام] خود برگزیند و با دشمن او دشمنی کند و از امامان هدایتگر، از فرزندان او پیروی کند، چرا که پس از من آنان جانشینان و وصی من، حجت های خدا بر خلق و سروران امت من بوده، هادیان پرهیزگاران به سوی بهشت هستند. حزب (جماعت) آنان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان، حزب شیطان است. (۱)

۳. نیز حسین بن خالد با همان اسناد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«یا علی، أنت أخی و وزیرى و صاحب لوائى فى الدنيا و الآخرة، و أنت صاحب حوضى، من أحببک أحببنى و من أبغضک أبغضنى؛ (۲)

یا علی، تو در دو جهان برادر، وزیر، پرچمدار و صاحب حوض منی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با تو دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است.

در آستان غدیر

از ابو الحسن علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که درباره «روز غدیر» فرمود: «این روز، روز شادباش گویی است که باید [در آن] به یکدیگر تبریک و تهنیت گوید. پس هر گاه مؤمنی برادر مؤمن خود را ببیند، بگوید: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیر المؤمنین و الأئمه علیهم السلام؛

ستایش خدای را که ما را در شمار کسانی قرار داد که به ولایت امیر المؤمنین و امامان

ص: ۳۵۶

۱- (۱). صدوق، امالی/ ۱۳.

۲- (۲). همان/ ۳۷.

[معصوم] چنگ انداخته، بدان پایند هستند.

این روز، روز لبخند زدن در چهره مؤمنان است. پس هرکس در روز غدیر در چهره برادر [دینی] خود لبخند بزند، خدای -عز و جل- در روز قیامت با مهربانی در او می نگرد، هزار حاجت او را برآورده می کند، هزار کاخ از مروارید سفید برای او در بهشت می سازد و چهره او را شاداب می گرداند. روز غدیر، روز زینت و آراستن است. هرکس خود را در این روز و برای این روز بیاراید، خداوند گناهان کوچک و بزرگ او را می آمرزد، فرشتگانی را [فرو] می فرستد تا برای او کارهای نیک ثبت کنند و تا روز غدیر آینده، بر درجات او می افزایند.

اگر [در چنین روزی] بمیرد، شهید خواهد بود و اگر زنده بماند در شمار نیک بختان قرار خواهد داشت. هرکس [در این روز] بینوایی را اطعام کند، چنان است که تمام پیامبران و صدیقان (راستگویان) را اطعام کرده باشد. هرکس در این روز به دیدار مؤمنی برود، خداوند هفتاد نور به قبر او می فرستد، قبر او را وسعت می بخشد و هرروز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت کرده، او را مژده بهشت می دهند.

در روز غدیر خداوند «ولایت» را بر ساکنان هفت آسمان عرضه نمود. ساکنان آسمان هفتم در پذیرش آن پیشی گرفتند و حضرتش عرش را به آن آراست. سپس ساکنان آسمان چهارم برای پذیرش آن شتافتند، خداوند آن را با «بیت المعمور» بیاراست. پس از آن، ساکنان آسمان دنیا برای پذیرش آن شتافتند و خداوند، آن را با ستارگان آراست.

آن گاه خداوند، ولایت را بر زمین عرضه فرمود. مکه، در پذیرش آن، [بر سایر نقاط] پیشی گرفت و خداوند آن را به زیور وجود کعبه آراست، پس از آن، مدینه آن را پذیرفت و حضرت حق، آن را به [وجود] برگزیده [اش] محمد صلی الله علیه و آله آراست. پس از مدینه، کوفه آن را پذیرفت و خداوند آن را به [وجود] امیر المؤمنین بیاراست.

سپس ولایت را بر کوه ها عرضه فرمود و سه کوه بر دیگر کوه ها پیشی گرفته، ولایت را

پذیرفتند که: [کوه] عقیق، کوه فیروزه و کوه یاقوت بودند. [به برکت پذیرش ولایت]، این سه کوه [معدن این] گوهرها و این گوهرها برترین گوهرها شدند». (۱)

در آستان فقه امام رضا علیه السلام

میراث فقهی امام رضا علیه السلام در قالب «مسند» و با موضوع های زیر به دست ما رسیده است:

- عبادات، مانند: طهارت، نماز، روزه، زکات، حج و زیارت، ۴۳۷ نص؛

- نکاح و طلاق، ۱۶۲ نص؛

- امور معیشت (اقتصاد و رفتار اجتماعی)، عید، خوردنی ها و نوشیدنی ها، ۲۵۵ نص؛

- آراستگی و زیبایی، ۸۲ نص؛

- جهاد، ۱۲ نص؛

- حدود، دیات، قضا و شهادت، ۳۹ نص؛

- سوگند، نذرها، وصیت، [احکام] مردگان و میراث، ۶۲ نص.

مجموع نصوص فقهی که بدان ها اشاره شد، به ۱۰۴۹ مورد می رسد که شامل بیش از نیمی از ۲۰۳۳ نصی است که از آن حضرت به ما رسیده است.

ص: ۳۵۸

۱- (۱). سید ابن طاووس، اقبال الاعمال ۲/۲۶۲ و مسند الامام الرضا ۲/۱۹.

با تأمل در میراث امام رضا علیه السّلام، درمی یابیم که آن بزرگوار چه خستگی ناپذیر و با تلاش فراوان در قوام بخشیدن به پایه ها و مبانی دانشگاه فقهی اهل بیت علیهم السّلام کوشید و در این راه دمی از پای ننشست. (۱)

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السّلام

جمله های کوتاه که در ادبیات روایی «کلمات قصار» خوانده می شود، به دلیل اختصار، آسان در ذهن جای می گیرد. از همین رو و به یقین می توان آن را عاملی مؤثر در هدایت افکار و افراد دانست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السّلام از این ابزار در ساختن فرهنگ مادی، معنوی و اجتماعی جامعه بهترین بهره ها را بردند. در این بخش برخی از کلمات قصار امام رضا علیه السّلام را نقل می کنیم، باشد که این مختصر، اما گزیده، روشنی بخش راه جرعه نوشان زلال معرفت اهل بیت علیهم السّلام باشد.

۱. لا یكون المؤمن مؤمنا حتى تكون فيه ثلاث خصال: سنّه من ربّه و سنّه من نبیّه صلی الله علیه و آله و سنّه من ولیّه علیه السّلام. فأما السنّه من ربه فکتمان السرّ، أما السنّه من نبیّه صلی الله علیه و آله فمداراه الناس، و أما السنّه من ولیّه علیه السّلام فالصبر فی البأساء و الضراء؛

زمانی مؤمن [به کمال ایمان دست یافته]، مؤمن خوانده می شود که سه خصلت داشته باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولیّ خدا.

[پس با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مدارا کند [و با داشتن] خصلت ولی خدا در سختی ها و گرفتاری ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است].

ص: ۳۵۹

۲. صاحب النعمه يجب أن يوسع على عياله؛

آن که از نعمت فراوان برخوردار است باید افراد عائله خود را از آن بهره مند کرده، بر ایشان وسعت دهد.

۳. من أخلاق الأنبياء التنظف؛

خویش را پاکیزه کردن [و آراستن] از اخلاق و شیوه پیامبران است.

۴. لم يخنك الأمين، و لكن ائتمنت الخائن؛

هرگز، امین به تو خیانت نمی کند، ولی [اگر چنین شد بدان که به خطا] خائن را امین پنداشته ای.

۵. إذا أراد الله أمرا سلب العباد عقولهم، فأنفذ أمره و تمت إرادته، فإذا أنفذ أمره ردّ إلى كل ذي عقل عقله، فيقول: كيف ذا و من أين ذا؟؛

چون خداوند اراده کاری کند، خرد بندگان را از آنان بریاید و آن گاه اراده خود را عملی کند، سپس خرد ایشان را به آنان بازمی گرداند. [در این حال] آنان می گویند: این، چگونه رخ داد و از کجا آمد؟

۶. الصمت باب من أبواب الحكمة، إنّ الصمت يكسب المحبه، إنّّه دليل على كل خير؛ خموشی یکی از دروازه های حکمت است. خموشی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۷. التودد إلى الناس نصف العقل؛

با مردم محبت و مهربانی ورزیدن، نیمی از خرد است.

۸. إنّ الله يبغض القيل و القال و إضاعه المال و كثره السؤال؛

خداوند قیل و قال (گفت و گو و هیاهوی بیهوده)، تباه کردن مال و پرسش [بیهوده]

فراوان را دشمن می دارد.

۹. از امام رضا علیه السلام دربارهٔ بندگان نیک پرسیدند، حضرت فرمود: الذین إذا أحسنوا استبشروا، و إذا أسأوا استغفروا، و إذا أعطوا شكروا، و إذا ابتلوا صبروا، و إذا غضبوا عفوا؛

[بندگان نیک کسانی هستند که] چون کاری نیک کنند شادمان شوند، چون بد کنند استغفار نمایند، چون بدان‌ها [چیزی] داده شود سپاس گویند، چون [در دام سختی‌ها گرفتار شوند و] مورد آزمون قرار گیرند، صبوری ورزند و هرگاه که خشم گیرند، بخشش و عفو در پیش گیرند.

۱۰. آن گاه که از امام علیه السلام دربارهٔ توکل و حد آن پرسیدند، فرمود: أن لا تخاف أحدا إلا الله؛

[حد توکل آن است که] جز از خداوند از کسی ترس نداشته باشی.

۱۱. من السنه إتمام الطعام عند الترويح؛

خوان گسترده و اطعام کردن به هنگام ازدواج از سنت است.

۱۲. الايمان أربعة أركان: التوكل على الله، و الرضا بقضاء الله، و التسليم لأمر الله و التفويض إلى الله، قال العبد الصالح: وَ أَوْضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ... فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكَّرُوا (۱)؛

ایمان [بر] چهار رکن [استوار] است: توکل بر خدا، تن دادن و راضی بودن به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا و واگذار کردن کارها به خدا. [خداوند از زبان] «عبد صالح» (مؤمن آل فرعون) نقل می کند که گفت: «و کارم را به خدا می سپارم. پس خدا او را از عواقب بد آنچه نیرنگ می کردند، حمایت فرمود».

ص: ۳۶۱

۱۳. صل رحمك و لو بشره من الماء. و أفضل ما توصل به الرحم كف الأذى عنها، و قال الله: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى (۱)؛

با خویشاوندان خود بیونند [و در حق آنان نیکی کن]، اگرچه به [دادن] جرعه ای آب باشد. بهترین چیزی که با آن به خویشاوندان نیکی می شود، بازداشتن آزار از آنان است.

خداوند فرموده است: «صدقه خود را با منت و آزار، باطل مکنید» (چون در حق ایشان نیکی کردید با منت، آن را تباه نکنید).

۱۴. إن من علامات الفقه: الحلم و العلم، و الصمت باب من أبواب الحكمة إن الصمت يكسب المحبة، إنّه دليل على كل خير؛
بردباری و علم نشانه دانش است [و بدان که] خموشی یکی از دروازه های حکمت است.

خموشی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۱۵. إن الذي يطلب من فضل يكف به عياله أعظم أجرا من المجاهد في سبيل الله؛

آن کس که درصدد به دست آوردن مال [حلال] بیشتری است تا زندگی عائله خود را تأمین کند پاداشی سترگ تر از پاداش مجاهد در راه خدا دارد.

۱۶. از امام رضا علیه السلام پرسیدند: چگونه صبح کرده ای؟

امام علیه السلام فرمود: أصبحت بأجل منقوص، و عمل محفوظ، و الموت في رقابنا، و النار من روائنا، و لا ندرى ما يفعل بنا؛

در حالی صبح کرده ام که از عمر [م] کاسته، کردار [م] ثابت گردیده، [ریسمان] مرگ بر گردنمان افکنده شده است، آتش [دوزخ] را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه خواهند کرد.

در این جا گشت و گذار گذرای خویش را در بوستان تراث غنی امام رضا علیه السلام به پایان می رسانیم؛ تراثی که چشمه جوشان علوم و معارف

ص: ۳۶۲

الهی است و جوینده آن، پوینده راه آن و فراگیرنده آن را به سرمنزل نیک بختان می رساند.

و پایان نیایش ما این است که: ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.

ص: ۳۶۳

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام رضا علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السلام ۲۳

بخش سوم: پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السلام ۲۹

زهد امام رضا علیه السلام ۳۲

بخشندگی امام رضا علیه السلام ۳۳

گرامیداشت میهمان ۳۶

امام رضا علیه السلام و آزاد کردن بردگان ۳۷

امام رضا علیه السلام و نیکی به بردگان ۳۷

دانش امام رضا علیه السلام ۳۸

امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها ۳۹

امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب ۴۰

عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام ۴۶

امام رضا علیه السلام در سنگر دعا ۵۰

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش امام رضا علیه السلام ۵۵

بخش دوم: مراحل زندگی امام رضا علیه السلام ۶۱

بخش سوم: امام رضا علیه السلام در کنار پدر ۶۳

۱. انحراف فکری و دینی ۶۳

ص: ۳۶۵

۲. فساد اخلاقی و مالی ۶۳

۳. فساد سیاسی ۶۴

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ۶۵

۵. قیام های مسلحانه ۶۶

امام کاظم علیه السلام زمینه ساز امامت حضرت رضا علیه السلام ۶۷

وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش ۶۹

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق) ۷۲

وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت ۷۶

اعلان امامت حضرت رضا علیه السلام در فرصت مناسب ۷۸

قسمت سوم

بخش نخست: امام رضا علیه السلام و محنت های امام کاظم علیه السلام ۸۱

فضای باز نسبی در روزگار هارون ۸۵

در مقام امامت ۸۷

بخش دوم: جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام ۹۱

انحراف فکری ۹۱

دست اندازی خلیفه به بیت المال ۹۸

انحراف اخلاقی ۱۰۱

انحراف سیاسی ۱۰۷

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون ۱۰۷

نخست: ارباب ۱۰۸

دوم: خودکامگی ۱۱۱

سوم: تهدیدهای خارجی ۱۱۲

چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی ۱۱۳

۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد(امین) ۱۱۵

ص: ۳۶۶

بخش سوم: نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی ۱۱۷

امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی ۱۱۷

نخست: پاسخ به انحراف های فکری ۱۱۸

دوم: نشر افکار سالم ۱۲۴

سوم: ارجاع امت به عالمان ۱۲۶

اصلاحات اقتصادی ۱۲۷

اصلاحات اخلاقی ۱۳۱

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۱

دوم: امام رضا علیه السلام الگویی کامل ۱۳۳

سوم: دعوت به مکارم اخلاق ۱۳۶

چهارم: ایجاد جماعت صالحان ۱۳۹

اصلاحات سیاسی ۱۴۱

۱. امام رضا علیه السلام و راهبری جنبش الهی ۱۴۲

نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین ۱۵۱

قسمت چهارم

بخش نخست: امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی ۱۶۱

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی ۱۶۱

امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی ۱۶۵

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام ۱۶۷

نخست: تنش زدایی از جامعه ۱۶۹

دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت ۱۷۰

سوم: بازداشتن امام رضا علیه السلام از دعوت به خویش ۱۷۲

چهارم: جدا کردن امام رضا علیه السلام از مردم ۱۷۲

پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام ۱۷۳

ششم: بدنام کردن امام علیه السلام ۱۷۴

هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان ۱۷۴

ص: ۳۶۷

دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی ۱۷۵

استفاده امام رضا علیه السلام از فرصت ها ۱۷۹

نخست: اقامه دین و احیای سنت ۱۷۹

دوم: بسیج توانمندی ها ۱۸۰

سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون ۱۸۰

چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی ۱۸۱

چگونگی بیعت ۱۸۲

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی ۱۸۴

پشت نوشت فرمان ولایت عهدی ۱۸۵

دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السلام ۱۸۶

رخدادهای پس از بیعت با امام رضا علیه السلام ۱۸۷

پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن ۱۸۹

نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السلام ۱۸۹

دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام ۱۹۱

سوم: مناظره آزادانه امام رضا علیه السلام با پیروان دیگر ادیان ۱۹۳

چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام ۱۹۵

پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السلام ۱۹۹

بخش دوم: فعالیت های امام رضا علیه السلام در دوران ولایت عهدی ۲۰۱

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود ۲۰۱

اصلاحات قضایی ۲۰۳

اصلاحات اداری ۲۰۵

نشر آرای صحیح در دربار ۲۰۶

نصایح امام رضا علیه السلام به مأمون ۲۰۸

حفاظت از کیان اسلام ۲۱۰

معجزه وسیله اصلاح ۲۱۳

ص: ۳۶۸

تشویق شاعران انقلابی ۲۱۶

فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام ۲۱۸

امام رضا علیه السلام و آینده ۲۲۰

امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام ۲۲۱

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی (عج) ۲۲۵

فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام ۲۳۱

شهادت امام رضا علیه السلام ۲۳۴

انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السلام ۲۳۶

کرامت امام رضا علیه السلام ۲۴۰

بخش سوم: دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام ۲۴۱

مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام ۲۴۲

۱. یونس بن عبد الرحمن ۲۴۳

۲. صفوان بن یحیی ۲۴۵

۳. حسن بن محبوب ۲۴۶

مبحث دوم: احتجاجات امام رضا علیه السلام ۲۴۷

۱. گفت و گو با دو گانه پرستان ۲۴۹

۲. گفت و گو با ارباب ادیان ۲۵۰

۳. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با علی بن جهم ۲۸۶

۴. گفت و گو با دوست جاثلیق ۲۹۱

۵. گفت و گو با ارباب مذاهب اسلامی ۲۹۳

۶. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با مأمون ۳۱۱

۷. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با متکلمان فرقه های اسلامی ۳۱۲

۸. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی ۳۱۸

۹. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی ۳۲۰

۱۰. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با فقیهان مذاهب اسلامی ۳۴۱

ص: ۳۶۹

مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام ۳۴۲

در آستان عقل، علم و شناخت ۳۴۵

در آستان قرآن کریم ۳۴۶

در آستان توحید ۳۴۷

در آستان رسالت ۳۴۹

در آستان امامت ۳۵۱

در آستان غدیر ۳۵۶

در آستان فقه امام رضا علیه السلام ۳۵۸

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السلام ۳۵۹

فهرست ۳۶۵

ص: ۳۷۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

